

از ایران به ما می نویسند: به هیچ نوع توده ای ستیزی باج ندهید!

"ایران" آنگونه که امروز در برابر همه قرار دارد

"انتخابات" بدان گونه که برگزار شد، عدم جسارت حکومت برای تحمیل کاندیدای اصلح حکومتی و اعلام نتایج آراء مردم، همگی حاصل جنبش عمومی مردم، بفرنجی اوضاع و یک سلسله تضادهای بسیار جدی داخلی و خارجی بود! برخلاف این برداشت که "اختلاف جناح ها یک جنگ زرگری است"، این اختلافات بسیارهم جدی است و جنبش مردم آنرا به حکومت تحمیل میکند! (ص ۱۷)

راه
۲-
۳۶ صفحه
توده

دوره دوم شماره ۶۲ مرداد ۱۳۷۱

بحثی پیرامون انقلاب بهمن و مشي حزب توده ایران

(ص ۳)

نگاهی به مقاله "بیزادگریمی" در "کار"
شرطبندی انتخاباتی!

(ص ۷)

نگاهی به حوادث

ایران

* شایعه ترور خاتمی!

* استعفای فرمانده سپاه پاسداران!

* تقسیم استان خراسان!

* چرا روسای دو قوه قضائیه و مقننه
باید بروند!

(ص ۱۱)

پیرامون جامعه شناسی

(ص ۲۱)

گرایش به "چپ" در جهان

(ص ۳۶)

جنبش انقلابی مردم و جنجال مبارزه با "نوکیسه ها"!

جنجال نوینی، که بدنبال سخنرانی رهبر ۱. در اعتراف به فقر عمومی و غارتگری حاکم بر جامعه، اکنون پیرامون "دزدبگیری" و یا باصطلاح مبارزه با "طبقه نوکیسه" در جمهوری اسلامی راه افشاده، بدان امید است، که آبی بر آتش خشم مردم پیاشد و جانی هم در دل مردم، برای برپا کنندگان این جنجال باز کند! با همین امید است که شکست خوردگان و طردشدگان انتخابات اخیر ریاست جمهوری، که خود بزرگترین نقش را در غارتگری و یا حمایت از غارتگران داشته اند و بازار و فرهنگ بازاری را به جامعه تحمیل کردند، خود علمدار این جنجال شده اند. روزنامه "رسالت" پیشتاز این جنجال است و از آن دو آتش تر، روزنامه کیهان عمل می کند. در این میان، به ناگهان "احمد توکلی"، مدافع سرسخت خصوصی سازی و بردگی کارگران و آقائی غارتگران، که پس از گذراندن چند سال دوره تحصیلی در انگلستان به ایران بازگشته، راسا وارد میدان شده است!

در دوران شاه نیز هر چند گاه یکبار از این نوع جنجال ها، برای یک دوره عناوین مطبوعات را به خود اختصاص می داد و بعد هیچ!

در اینکه اعتراف به غارت کشور توسط دلال ها، واسطه ها، بازاری ها و دولتمردان جمهوری اسلامی، خود یک گام به پیش، برای تسلیم شدن به جنبش مردم است، تردید نیست، اما به همان میزان نیز شک نباید داشت، که جنبش عدالتخواهی و ضد غارتگری مردم ایران با این جنجال ها از مسیر خود منحرف نخواهد شد. در ایران، انتخابات اخیر را "قیام گرسنگان" نام داده اند و این نامی دور از واقعیت نیست!

مبارزه با پولدارها، یک جنجال عوامفریبانه است، و کیست که نداند، حتی براساس نتایج همین انتخابات اخیر نیز، مردم ایران عوام نیستند که بتوان فریشان داد. فقر عمومی و غارتگری مافیائی حاکم در ایران، حاصل آن برنامه ضد ملی است، که در سال ۶۲ تدارک آن دیده شد و از سال ۶۸ به اجرا گذاشته شد. این برنامه، که توسط صندوق بین المللی پول به ایران دیکته شد و در قبال آن میلیاردها دلار ایران به زیر بار بدهی خارجی رفت، "تعدیل اقتصادی" نام دارد، که در تمامی کشورهای امریکای لاتین، آسیا و افریقا و روسیه به اسامی گوناگون به اجرا گذاشته شده است. حاصل این برنامه در تمامی این کشورها، همان است که امروز در ایران شاهد آن هستیم: فقر عمومی، غارتگری، رشد مافیای مالی-جنانی و حکومتی حامی این طیف و یا مرکب از رهبران این طیف! انکارناپذیر است که در تمامی این کشورها، اکنون جنبش عمومی مردم علیه این برنامه است. برنامه ای که جهان را حیات خلوت امپریالیسم جهانی و بویژه امپریالیسم امریکا می کند! ابزار اولیه تحمیل این برنامه به کشورها، سرکوب آزادی ها و دور ساختن مجریان حکومتی از نظرات افکار عمومی است. چنین حکومت هائی به بزرگترین زدوبندهای ضد ملی و علیه منافع کشورشان تن می دهند. بدین ترتیب است، که با اعتراف به واقعیات و سپس قوه قضائیه تحت سلطه غارتگران بازاری را به پیگیری حقوقی غارتگران فرا خواندن، در ساده ترین کلام، یعنی عوامفریبی! هر مقام و مرجعی که امروز بخواهد از جنجال آفرینی ها فاصله گرفته و در کنار جنبش عدالتخواهی، استقلال طلبی و آزادخواهی مردم قرار گیرد، ابتدا باید سد راه آزادی ها نشود، تا آزادی عمومی، آزادی غارتگری و غارتگران را محدود سازد. در غیر اینصورت، درک عمومی همان است که امروز در برابر این جنجال جدید شاهدش هستیم: کوششی برای سوار شدن بر امواج نارضائی عمومی و به انحراف کشیدن جنبش مردم! و سرگرم ساختن آنها به "معلول" ها و نه "علت" ها! (صفحات ۲ و ۱۱ را بخوانید.)

افشای توطئه ها وظیفه همه میهن دوستان است!

شکست خورده و طرد شده در انتخابات اخیر ریاست جمهوری، که همسو با سیاست های منطقه ای امپریالیسم امریکا و به امید جلب حمایت عملی آن و حفظ سنگرهای اقتصادی خویش انجام می شود.

حقیقت آنست، که یکی از دو خبر فوق (ماجرای محاکمه غیر علنی سرکوهی و احتمال اعدام او) برای یک هفته، موج عظیم تبلیغاتی را در سراسر جهان و منطقه موجب شد، و یکبار دیگر مناسبات ایران و آلمان را بسود انگلستان و امریکا تیره تر ساخت. بصورت همزمان، اپوزیسیون مهاجر را چندان سرگرم خود ساخت که از دیگر مسائل حساس داخل کشور، برای مدتی غافل ماند. از آن ناسف بارتر آنکه این اپوزیسیون بازهم نتوانسته جهت رویدادها و پدیده ها را در ارتباط با تحولات داخل کشور تشخیص داده و آنها را بررسی و یا افشاء کند. ماجرای قتل زنان در داخل کشور نیز، موجی از خشم و نفرت را تا حد اخراج کارگران افغانی از کارخانه ها و دگرگیری های شدید بین ایرانی ها و افغان ها، بویژه در تهران و در محلاتی که افغان ها ساکن آن می باشند موجب شد. این رویداد می رفت، تا به طالبان افغانستان امکان دهد، تا به بهانه کمک به افغانهای مهاجر در ایران، به خود اجازه عبور از مرزهای ایران را بدهد! و یا شورش را در میان افغان های مقیم ایران برانگیزد و تشکیلی را در میان آنها بوجود آورد، که درخواست حمایت بین المللی نخستین اقدام آن می توانست باشد.

آخرین مصاحبه فرمانده سپاه پاسداران با مطبوعات و اعلام اینکه ما در آینده نزدیک در مرزهای افغانستان شاهد رویدادهای مهم خواهیم بود و سپس ترتیب دادن یک مانور جنگی در این منطقه، در آستانه اعلام خبر ماجرای قتل زنان ایرانی بدست یک افغان، آنهم توسط وزارت کشور و نیروهای انتظامی تحت نظارت آن، طبیعی ترین و ابتدائی ترین ستوالی را که مطرح می سازد، آنست که فرمانده سپاه از کجا خبر داشته که چنین رویدادهایی در تدارک است. امروز که طالبان در داخل خاک افغانستان هم نتوانسته بصورت یک دولت سراسری مستقر شود و توان مقابله با جنبش شمال افغانستان را هم ندارد، چگونه نیروهای مسلح آن و به چه بهانه ای می توانسته اند وارد خاک ایران شوند؟ جز با زمینه سازی یک شورش افغانی در داخل ایران و بویژه در خراسان که با افغانستان نزدیک است و بیشترین افغان های مهاجر در آن مستقر هستند؟ چگونه است که رئیس قوه قضائیه که امروز در تنگنای افشاگری، بناسبت نقشی که در جریان انتخابات ریاست جمهوری و حمایت از گروه های فشار، طرفداری از بی قانونی در کشور و حمایت از مذاکرات پنهان محمد جواد لاریجانی در لندن، قرار گرفته، آب به آسیاب همان سیاستی می ریزد که امپریالیسم طرفدار آنست و هیماچنگ با همان وعده ای عمل می کند که فرمانده سپاه پاسداران هشدار و وعده آترا می دهد؟

اینها نکات بسیار جدی است که اپوزیسیون ملی، میهن دوست و مرفقی ایران، وظیفه دارد بدانها توجه کند و علیه آنها بسیج شود. اشتباه تحریم انتخابات و فاصله گرفتن از رویدادهای واقعی ایران را می توان جبران کرد، بدان شرط که امروز بتوان به آن مبارزه ای پیوست، که پس از شکست و طرد ارتجاع مذهبی-بازاری درانتخابات اخیر، در داخل کشور جریان دارد. مبارزه ای که یک سر آن نیز افشای توطئه هائی است، که شکست خوردگان، یکی بعد از دیگری به اجرا می گذارند تا از تخت و تاج حکومت به زیر کشیده نشوند!

آنگونه که در مطبوعات داخل کشور و از قول مقامات و بلندپایگان حکومتی افشاء شده است، طرد شدگان انتخابات ریاست جمهوری، پس از شکست، در محافل درسته اعلام کرده بودند که «اگر قرار باشد ما غرق شوم، نظام را با خودمان غرق می کنیم!» (مراجعه کنید به راه توده شماره ۶۱)

اینکه آنها از نظام چه برداشتی دارند و ما چه برداشتی، جای تفسیر و تعبیرش اینجا نیست، اما آنچه از این تهدیدها بر می آید، اینست که آنها تا مرز نابودی مملکت می خواهند از ماندن بر آریکه قدرت دفاع کنند. رویدادهای اخیر وقتی کنار هم قرار می گیرند، تعبیری جز حرکت این جناح در همان جهتی نیست که طرح کرده است. هوشیاری برای افشای توطئه و طرح کامل این جریان و طیف از آریکه قدرت حکومتی، پیش از آنکه فرصت یابند ایران را به نابودی بکشند، وظیفه ای ملی نیست؟ اگر هست، که بنظر ما هست، چرا باید تاخیر کرد؟ به همان اندازه که طرد آنها و محروم ساختنشان از امکانات و وسائل توطئه (نظیر مطبوعات، رادیو و تلویزیون، نیروهای مسلح و...) یک اقدام ملی و درجهت حفظ وحدت کشور است، هر نوع مماشائی برای به عقب راندن آنها از آریکه قدرت، اقدامی است، غیر ملی و تعللی درحد همگامی با آنها!

مجموعه توطئه هائی که اکنون این جناح در مملکت به اجرا می گذارد، اجرای همان تهدیدی نیست که از آن در محافل بسته خود سخن گفته اند؟ اگر هست که بنظر ما هست- هر نوع غفلتی در افشاء و بسیج مردم برای مقابله با آن نیز غفلتی تاریخی و غیر ملی است! مرزهای بودن با جنبش و یا غفلت از جنبش، دراین گنگراه ها نیز مشخص می شود!

همه شواهد و قرائن حکایت از تدارکات امریکا برای حمله به ایران دارد. تهدیدهای مکرر امریکا به بهانه دخالت ایران در بمب گذاری در مقر سربازان امریکائی درعربستان و متهم کردن ایران به بمب گذاری در هواپیماهای مسافربری، متهم کردن ایران به اینکه جمهوری اسلامی بزرودی قادر به ساختن اسلحه اتمی می شود و ایران در حال ساخت موشک های با برد بالاست. همچنین اتهامات مکرر اسرائیل دایر بر حمایت ایران از حزب الله لبنان و حمایت ایران از سازمان حماس، اعتراضات مکرر ترکیه دایر بر حمایت ایران از چریک های «پ.ک.ک»، همکاری های ترکیه و اسرائیل و همچنین ماجرای سه جزیره خلیج فارس. همه این اتهامات را امپریالیسم در پرونده جمهوری اسلامی ثبت کرده است، تا هر گاه روند حوادث در ایران را به سود خود تشخیص نداد، مداخله مستقیم نظامی در امور داخلی ایران را شروع کند. البته در این میان جناح راست حاکم در جمهوری اسلامی نیز، هر چند گاه یکبار بهانه های لازم را برای تشدید این تبلیغات می دهد و بدنبال آن و با ترساندن دیگر جناح ها از حمله امریکا به ایران، مجوز مذاکرات پنهان و معامله را با دیگر محافل امپریالیستی فراهم می آورد، که نمونه آخر و افشاء شده آن، مذاکرات محمد جواد لاریجانی در لندن است! همین بهانه ها، عملاً جناح راست جمهوری اسلامی را به کارگزاران سیاست منطقه ای امپریالیسم امریکا در ایران تبدیل ساخته است، چرا که آنها با اعمال و روش های خود، موجبات گسترش حضور نیروهای نظامی امریکا در خلیج فارس را فراهم می آورند.

جناح راست حکومت در جمهوری اسلامی، خوب می داند که امریکا با خواست ها و برنامه های اقتصادی آن مخالفت ندارد، نه تنها مخالفت ندارد، بلکه حاضر است در برابر جناح چپ و ملی، از آن حمایت عملی نیز بکند! آنها نمونه های عربستان سعودی، پاکستان، طالبان در افغانستان و... را در برابر خود دارند. آنها همچنین می دانند که تحولات اخیر، در ایران موافق میل و برنامه امریکا نیست، چرا که اگر این تحولات به استقلال ایران و فراهم شدن وحدت ملی و برافروخته نشدن جنگ داخلی در ایران ختم شود، بخش مهمی از استراتژی امریکا در منطقه ضربه می خورد! به همین دلیل باید منتظر توطئه های تازه ای در منطقه و در مرزهای ایران و حتی در داخل خود ایران بود. بنابراین نباید اجازه داد، ارتجاع داخلی و مستقر در حاکمیت جمهوری اسلامی، در اتحاد با ارتجاع منطقه، دست در دست امریکا گذاشته و علیه جنبش مردم ایران عمل کند.

ما در دوران اخیر، بویژه در هفته های بعد از انتخابات ریاست جمهوری و ضربه مهلکی که ارتجاع جمهوری اسلامی خورده است، شاهد مجموعه این توطئه ها هستیم، که در پیوند با هم عمل می کنند. گسترش همکاری های بازهم بیشتر اسرائیل و ترکیه در خاک این کشور و تصرف بخشی از خاک عراق توسط ارتش ترکیه می تواند تشدید توطئه ها در مرزهای ایران باشد، جنجال ها و صحنه سازی های تحریک آمیزی در داخل کشور نیز می تواند روی درونی این توطئه ها باشد. اعلام محاکمه غیر علنی فرج سرکوهی توسط روابط عمومی قوه قضائیه، که زیر نظر اسدالله بادامچیان، مشاور عالی رئیس این قوه کار می کند، و یا اقدام وزارت کشور، که وزیر آن وابسته مستقیم به جناح راست و بازنده انتخابات است، در اعلام خبر کشته شدن چند زن ایرانی توسط یک مهاجر افغانی (که به ماجرای خفاش خون آشام در مطبوعات داخل کشور شهرت یافت)، شایعه ترور محمد خاتمی و... نیز از جمله این توطئه ها در داخل کشور است، توطئه هائی که درجهت فراهم ساختن زمینه تشنج در مرزها و درگیری های مسلحانه در داخل ایران و سپس فراهم شدن بهانه های لازم جهت مداخله مستقیم امریکا در امور داخلی ایران را فراهم می آورد.

تکذیب خبر محاکمه غیر علنی فرج سرکوهی (سردبیربازداشت شده ماهنامه آدینه) و اعلام محاکمه غیر علنی او از سوی سخنگوی کمیسیون حقوق بشر قوه قضائیه جمهوری اسلامی، به نوع و شیوه ای که احتمال آزادی او وجود دارد. اعلام مشخصات واقعی قاتل چند زن و اینکه او اهل توجاق است و افغان نیست، نشانه هائی است از رشد آگاهی ها نسبت به توطئه های جناح

دو نگرش با دو نتیجه!

* برای درک اوضاع ایران و حرکت با جنبش مردم، هیچ چاره‌ای جز بازگشت به سیاست حزب توده ایران در برابر انقلاب بهمن ۵۷ و اصلاح ضروری و همخوان ساختن آن با شرایط جدید نیست.

بحث پیرامون انتخابات اخیر ریاست جمهوری در ایران و مشی "تحریم" این انتخابات توسط سازمان اکثریت، همچنان در نشریه "کار"، ارگان مرکزی این سازمان جریان دارد. این بحث، با مقاله‌ای آغاز شد، که فرخ نگهدار پیرامون غلط بودن تحریم انتخابات نوشت و ضرورت بازنگری سیاست سازمان در قبال تحولات ایران را مطرح ساخت و بدنبال او، چند تن از مبتکران تحریم انتخابات در رهبری این سازمان نیز پاسخ‌هایی را مطرح ساختند. از هر دو سو، اشاراتی به یورش برای تغییر رهبری سازمان، با استفاده از شرایط پیش آمده، و یا کوشش برای توجیه سیاست کنونی سازمان بنظر دفاع از خویش و باقی ماندن در رهبری سازمان یافت می‌شود. برای مثال آقای "ممبینی" در نوشته خود، که در "کار"، که پس از اعلام نتایج انتخابات منتشر شد، با اشاره‌ای مستقیم، ابراز امیدواری می‌کند، که «برخی‌ها این حادثه را به کل‌خوشی برای گذاشتن زیر صندلی خود تبدیل نکنند!».

این بحث‌ها، اگر بتواند بر محوری اساسی‌تر و واقعی‌تر از آنچه که در سال‌های اخیر در مطبوعات چپ و راست مهاجرت مرسوم بوده استوار شود، آنوقت می‌توان امیدوار بود، که از درون آن، مشی و سیاستی همسو با جنبش مردم سر برآورد. در غیر اینصورت "بحث برای بحث"، صفحات نشریه "کار" را نیز به آن صفحه تربیون آزاد گیمهان لندن تبدیل خواهد کرد، که طی تمام سال‌های گذشته حاصلی جز سردرگمی خوانندگان آن و دور شدن از واقعیات داخل کشور همراه نداشته‌است. شاید کسانی، طرفدار "بحث برای بحث"، با امید فراموشی حادثه باشند، اما طرفداران چنین شیوه‌ای را نمی‌توان، عضوی از اعضای یک سازمان سیاسی جدی و مبارز به شمار آورد.

انتخابات اخیر ریاست جمهوری در ایران، می‌تواند نمونه و حاصلی از یک سیاست کلی و گمراه باشد، اما نمی‌تواند همه آن باشد. بنابراین باید به ریشه‌های این اشتباه راه یافت و صادقانه بدان پرداخت. بنظر ما، آن محور اساسی که در متن سیاست فاجعه بار "تحریم" باید مورد توجه قرار گیرد، همانا «مشی و سیاست حزب توده ایران در برابر انقلاب بهمن ۵۷ و حوادث و رویدادهای بسیار بغرنج سال‌های پس از پیروزی انقلاب» است. از دل این جسارت، باید ادامه آنچه که درست بود و فاصله‌گیری از آنچه که نادرست بود بیرون بیاید. بدون جسارت بازگشت به این بحث ریشه‌ای، روپسداد "تحریم انتخابات" در اشکال و زمان‌های دیگری نیز تکرار خواهد شد. ما هم موافقیم، که این بازنگری نیازمند جسارتی سیاسی است، اما یک سازمان و یا حزب سیاسی جدی، مگر جز این می‌تواند باشد؟

گریز از ورود به این بحث ریشه‌ایست، که امکان می‌دهد، تا فرخ نگهدار که خود منتقد تحریم انتخابات و مدافع ضرورت شرکت در انتخابات ریاست جمهوری است، حاصل انتخابات اخیر را در ضربه به ولایت فقیه و علی خامنه‌ای خلاصه کند، و مدعیان او نیز، لولوی سیاست گذشته سازمان را به رخ کشیده و از پا پیش گذاشتن بازش دارند.

فرخ نگهدار، انتخابات را در ضربه به علی خامنه‌ای و ولایت فقیه خلاصه می‌کند، زیرا اگر بخواهد غیر از این کند، آنوقت باید تحلیلی طبقاتی از اوضاع کنونی ایران ارائه دهد و این امر در سازمانی که خود را خلع سلاح ایدئولوژیک معرفی کرده و تحلیل طبقاتی جامعه را مردود شمرده است، اتهامات دیگری را همراه دارد!

مخالفان نگهدار نیز، پشت به نگهدار و از نیم دایره دوم حرکت می‌کنند و بدین ترتیب موافق و مخالف در یک دایره می‌گردند و به نتیجه‌ای از بحث‌ها، برای تدقیق سیاست‌ها نمی‌رسند. بازتاب گریز از پرداختن به محوری که ما توصیه می‌کنیم را، در این جملات غم‌انگیز و به قلم یکی از نویسندگان نشریه "کار" شاهدیم، که در صفحه دوم شماره ۳۱ اردیبهشت کار منتشر شده است:

«...گام پسین این راه، (یعنی پذیرش مشی حزب و وحدت با آن) هنگامی برداشته شد، که به نادرست‌ترین گام همه زندگانی سیاسی‌مان چند صباحی در کوره راه اهریمنی فرمان‌روایان کشور راه پیمودیم...»

این اندیشه و نگرش نسبت به تحولات اجتماعی و توازن نیروهای اجتماعی، چگونه می‌تواند با چپ نمائی تحریم انتخابات، در خدمت سیاست و مشی راست قرار نگیرد؟

شاید حق با مدافعان تحریم انتخابات باشد، که گرد و خاک ناشی از انتخابات فرو خواهد نشست و حوادث جنجال‌برانگیز جدید، رویداد تحریم را از خاطره‌ها خواهد ربود! ما می‌پرسیم، حتی اگر چنین شود، چنین نگرشی در سازمان اکثریت، یکبار دیگر و برسر یکی دیگر از پیچ‌های تاریخ، حاصلی مشابه را همراه نخواهد داشت؟

آقای بهزاد کریمی، (در شماره ۲۸ خرداد نشریه "کار") در پاسخ خود به فرخ نگهدار - که خود را دچار عذاب وجدان ناشی از علنی نکردن بحث‌های پشت صحنه رهبری سازمان درباره شرکت و یا عدم شرکت در انتخابات معرفی کرده بود - او را از افشای همان "گام پسین" می‌ترساند، که آن دیگر نویسنده "کار" خود را شرمند اعلام داشته است. کریمی، با این خرنه، نگهدار را از نزدیک شدن به همان محور اساسی باز می‌دارد که ما اعتقاد داریم باید بی‌اعتناء به جو سازی‌ها، براساس آن بحث را پیش برد. کریمی، بدین ترتیب او را به عقب نشینی از صحنه دعوت می‌کند و می‌نویسد:

«... اختلاف بر سر این هست و می‌تواند باشد که تحمیل استحاله‌های ریز و درشت به رژیم نباید منجر به مستحیل شدن جنبش دموکراتیک در دعوای درون نظام غیر دموکراتیک حاکم گردد. آنگونه که متأسفانه بنظر می‌رسد که برخی از رفقا هنوز هم از آن دچار عذاب وجدان نشده‌اند...»

بی‌پروائی در گشودن این بحث است، که منطق و استدلال را جانشین شانتاژ و تخریب می‌کند؟ در حالیکه گشایش این دفتر، یگانه راه رسیدن به انسجام سیاسی در سازمانی است، که از سیاست خودبرگزیده (که حالا آنرا دنباله‌روی از اهریمن توصیف می‌کند) و از واقعیات جامعه ایران فاصله گرفته و حالا در اسواج حوادث داخل کشور بی‌لنگرگاه اینسو و آنسو کشانده می‌شود. و در این کشاکش، مشی و توصیه و رهنمودش با جنبش مردم آنقدر ناهمخوان است که طرفداران و علاقمندان در داخل کشور، با بینش و تشخیص خود به استقبال حوادث می‌روند.

بنابراین، ما توصیه می‌کنیم، آقای نگهدار و دیگرانی که در سازمان اکثریت مانند او می‌اندیشند، بحث را از همانجا آغاز کنند، که آقای کریمی آنها را از نزدیک شدن بدان بازمی‌دارد! بحران سیاسی از آن لحظه‌ای حل می‌شود، که عریان و بی‌پیرایه به میان گذاشته شود. خط بطلانی که بر سیاست گذشته سازمان کشیده شد، امروز در مشی "تحریم" بازتاب یافته و فردا در تاکتیک‌های دیگری، عوارض منفی خود را نشان خواهد داد. و این در حالی است که واقعیات جامعه و رویدادهای، یکی پس از دیگری، اصول پایه‌ای مشی و سیاست گذشته سازمان را تائید می‌کند.

نبود در بالا، مبارزه در پائین

وقتی فرخ نگهدار انتخابات اخیر ریاست جمهوری را در تضعیف علی خامنه‌ای خلاصه می‌کند و آن نویسنده نشریه "کار" که ظاهراً باید در نقطه مقابل فرخ نگهدار، در ارتباط با مشی "تحریم" قرار داشته باشد، از دنباله روی از اهریمن و "گام پسین" یاد می‌کند، ما با حرکت از دو سوی یک دایره روبه‌رو هستیم، که اگر آنرا نشکافیم، نمی‌توانیم به همان محوری دست یابیم که بحث‌ها باید بر آن اساس جریان یابد. انتخابات ریاست جمهوری و رای بیش از ۲۰ میلیون مردم ایران به محمد خاتمی، تنها برآمد آشکار یک جنبش است، نه تصامی آن. جنبش چپ در مهاجرت، در تمام سال‌های اخیر، در حالیکه اخبار مربوط به خیزش‌های مردمی را در چارچوب افشارگری جمهوری اسلامی منعکس ساخته، به ندرت در جهت و همسو با آن گام برداشته‌است. بسیار کم در جهت افشارگری توده‌ای، رشد آگاهی و سازماندهی آن تلاش کرده‌است. این در حالی بوده که در

تا قبل از پرداختن به جنگ جناح‌ها و بی‌ارزش اعلام کردن آنها و یا دل بستن به آنها، به پایه‌های اساسی و تحمیل‌کننده این تحولات، یعنی جنبش مردم‌بنگسرد و برای تعمیق بخشیدن به آن و برداشتن گام‌های بعدی، انشاگری، آگاهی و سازماندهی را اصولی خدشه‌ناپذیر جنبش و تحولات معرفی کند. بنابراین نه دیروز و نه امروز، حزب ما طرفدار مشی "شرطبندی" روی جناح‌ها نبوده و نیست، و با این نوع سیاست بازی‌ها که در مهاجرت باب شده است، فاصله خود را حفظ کرده و بازهم خواهد کرد: تحولات به کمک مردم، همان اندازه عمیق‌تر خواهد بود، که آگاهی و تشکل مردم وسیع‌تر باشد.

براساس این بینش، وقتی نویسنده "گام پسین" در نشریه "کار" از دنباله‌روی از "اهریمن" می‌نویسد، تغافل و غفلتی را تبلیغ می‌کند، که ریشه بهران سیاسی کنونی در سازمان اکثریت است! برای آنکه حاصل انتخابات را، نبرد علیه علی خامنه‌ای بازنشناسیم و سیاست گذشته سازمان را دنباله‌روی از اهریمن درک نکنیم، کدام چاره جز بازگشت به اصول پایه‌ای و موشکافی سیاست گذشته سازمان باقی می‌ماند؟

بحثی که اکنون نیز در نشریات اپوزیسیون راست و حتی نشریات چپ پیرامون کابینه خاتمی و یا توان و ناتوانی خاتمی برای عمل به وعده‌هایی که داده و اجرای خواست‌های توده‌های میلیونی مردم جریان دارد، گرفتار همین کج اندیشی است. در این نگرش، تحلیل و کارزار جدید تبلیغاتی نیز آنچه به حساب نمی‌آید جنبش مردم و توان آنهاست، که باید بتواند اجرای این سیاست و یا آن سیاست را به مجموعه حاکمیت تحمیل کند. مگر همین جنبش و قیام‌های خونینی که در اسلام شهر و قزوین روی داد، تعدیل در برنامه اقتصادی "تعدیل" را به دولت هاشمی رفسنجانی تحمیل نکرد؟ مگر همین جنبش، که بدرستی در برخی محافل ایران نام آنرا "قیام گرسنگان" نام نهاده‌اند، جلوی ادامه خصوصی‌سازی، پرداخت یارانه‌های دولتی به اساسی‌ترین مایحتاج عمومی، کنترل بازرگانی خارجی، حمایت از تولیدات داخلی، کنترل بازار ارز و متوقف ساختن خصوصی‌سازی لجام‌گسیخته تمام واحدهای دولتی را به دولت مجری "تعدیل اقتصادی" تحمیل نکرد؟ چرا نباید توان این جنبش و رشد آگاهی عمومی را پذیرفت و همگام با آن، برای تحولات اساسی در ایران وارد میدان شد؟

آنگاه که مرزهای چپ و راست، حاکمیت و توده‌های مردم، حزب سیاسی انقلابی و حزب و یا سازمان طرفدار سیاست بازی را از هم جدا می‌کند، همین مرز «قبول جنبش و آگاهی مردم و قرار داشتن در کنار آنها» و یا «همه تحولات را خلاصه کردن در نبرد قدرت جناح‌ها» است! به عمق رويدهاها باید راه یافت، تا در اعماق جنبش جای گرفت!

آمار انتخاباتی

در فقیرنشین ترین محلات و استان‌ها

روزنامه رسالت، در هفته‌های پیش از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری این تبلیغات را سازمان داده بود که طرفداران خاتمی بی‌دردهای شمال شهری هستند. وزارت اطلاعات و بنیاد مستضعفان و بسیج سپاه پاسداران مشترکاً طرح "بوق و شادی" را در شهرک غرب تهران، به همین منظور سازمان دادند. براساس این طرح اتومبیل‌های بنز آخرین مدل با عکس خاتمی و با بوق و شادی در چند خیابان این شهرک و در روز عاشورا به حرکت درآمدند. عکاس و گزارش‌نویس‌های وزارت اطلاعات و امنیت که در محل حاضر بودند، از این ماجرا عکس و فیلم تهیه کردند و صفحات رسالت و کیهان به این عکس‌ها اختصاص داده شد. این ماجرا برای چند روز، کارزار تبلیغاتی ریاست جمهوری را به خود اختصاص داد. سرانجام، ماجرا افشاء شد و اخبار مربوط به سازمان یافته بودن این طرح به روزنامه "سلام" راه یافت. برخی خبرها را در این مورد در این شماره راه توده می‌خوانید.

انتخابات انجام شد و آمار تفکیکی انتخابات نیز انتشار یافت. این آمار نشان داد که بر خلاف همه تبلیغات طیف راست، در فقیرترین محلات تهران بزرگ و شهرها و استان‌های دور افتاده ایران، مردم بیش از نقاط دیگر به خاتمی رای داده‌اند. برخی از این ارقام را به نقل از آمار تفکیکی منتشره در جمهوری اسلامی در زیر می‌خوانید:

در اسلام‌شهر، رساط کریم، شهریار و ساوجبلاغ خاتمی به ترتیب ۷۹٫۹۶-۸۰٫۲۱-۷۶٫۷۶ و ۶۷٫۵۲ درصد رای آورد. در استان ایلام ۸۰٫۵۸، خوزستان ۸۲٫۵۸، کرمانشاه ۸۰٫۴۱ کهکیلویه و بویراحمد ۶۰٫۲۸، بوشهر ۸۲٫۷، سیستان و بلوچستان ۷۷٫۵۸، کردستان ۷۰٫۱، هرمزگان ۸۰ درصد.

خارج از کشور، در اندیشه آکترناتیو سازی بوده و شعارهایی را پی گرفته که با خواست و آگاهی و نیاز روز مردم ارتباط نداشته است. همین اندیشه، در حالیکه به فشارهای بین‌المللی برای ایجاد تحولات دمکراتیک در ایران امیدوار بوده، درعین حال اختلافات رو به رشد درحاکمیت را نبرد جناح‌ها بر سر قدرت ارزیابی کرده است. بدین ترتیب آنچه که در این پروسه ناپذیر بوده، توده‌های مردم ایران و جنبش و خواست‌های آنها بوده است. راه توده، در جریان تحلیل قیام مردم اسلام شهر، خطاب به سازمان اکثریت، با صراحت نوشت، که رفقا جنبش مردم اساساً جنبشی است با خواست‌های رادیکال و چپ؛ اگر شعار پس از پیروزی انقلاب بهمن، یعنی شعار "نان، مسکن، آزادی" شعاری بود که مردم آنرا درک نمی‌کردند، امروز خواست و نیاز مردم در همان شعار و مفهوم و مضمون آن بیان می‌شود. چرا باید میدان را خالی کرد؟

بدین ترتیب است که طی سال‌های اخیر، جنبش مردم مسیر خود را طی کرده و اپوزیسیون چپ در خارج از کشور در دایره محدود بحث‌های روشنفکرانه و بی‌سرانجام در اسارت خود مانده است. ادامه‌دهندگان این بحث‌ها، بجای دیدن جنبش مردم و توان آنها برای تاثیر گذاری بر رويدهاها، به اختلافات در بالا (حاکمیت و جناح‌ها) پرداخته و بهمین دلیل از حاصل انتخابات اخیر حیرت زده شده‌اند. همین است، که نگهدار انتخابات را تضعیف خامنه‌ای و ولایت فقیه ارزیابی می‌کند، در حالیکه مردم آنرا فراتر از این محدوده تنگ دانسته و تو دهنی به سرمایه داری بازار و روحانیون قشری و حامیان آن می‌دانند.

بحث برخلاف نظریه پردازی‌های انحرافی، نه بر سر مذهب و نه بر سر روحانیت و نه حتی بر سر ولایت فقیه است؛ بحث مردم بر سر روحانیتی است که طرفدار دیکتاتوری مطلق بازار غارتگر زیر لوای مذهب است. مردم به طرفداران ادامه غارتگری و مدافعان "تعدیل اقتصادی" تو دهنی زده‌اند. حال اگر در این میان علی خامنه‌ای و یا هر مقام روحانی و غیر روحانی دیگر که مخالف این خواست جنبش مردم بوده یا باشد و تضعیف شده باشد، چه بهتر، اما هدف مردم عمیق‌تر از این ارزیابی‌ها و بسالتر از تضعیف این و آن و ورود در بحث‌های مذهبی بوده است. بنابراین آنچه که در حاکمیت روی داده و در آینده نیز روی دهد - حتی گردن نهادن حاکمیت به انتخاب خاتمی از سوی مردم - در واقع حاصل جنبش مردم و نبردی است که در جامعه به این حد از آگاهی و رشد رسیده است. ما نمی‌توانیم و نباید جنبش و این نبرد را، در جابجانی‌ها در بالا و اختلافات جناح‌ها با یکدیگر خلاصه کنیم و دلیل این جابجانی‌ها و تشدید اختلافات را متاثر از جنبش اجتماعی ندانیم.

بنابراین باید به جنبش مردم بازگشت و بحث را از آنجا شروع کرد. و این درست همان سیاستی است که حزب توده ایران از بدو پیروزی انقلاب بهمن و با توجه به آرایش نیروها، آگاهی مردم، ساختار مذهبی و فرهنگی جامعه پی گرفت و همگان را به توجه به آن فرا خواند. این سیاست - هراندازه هم که در اینجا و یا آنجا گرفتار زیاده روی و خوشبینی شده و یا عوارض تشکیلاتی را نیز برای حزب ما به همراه آورده باشد - ارتباطی با اصول پایه‌ای آن و واقعیات انکارناپذیر جامعه ایران، که همچنان شاهد آن هستیم، ندارد.

حال ببینیم، آن نویسنده‌ای که از "گام پسین" می‌نویسد و تشری که بهزاد کریمی با اشاره به سیاست گذشته سازمان و نقش نگهدار در نزدیکی سازمان و حزب توده ایران، به وی می‌زند، از آنسوی دایره چگونه به همینجانی می‌رسند که آشنای نگهدار می‌رسد و ادامه این نوع بحث‌ها چرا به هیچ نتیجه عملی نخواهد رسید!

بازتاب جنبش مردم

حزب توده ایران، از ابتدای پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، اختلافات درون حاکمیت چند لایه و پیچ در پیچ برآمده از دل این انقلاب را، "نبرد که بر که" اعلام داشت. حزب ما هرگز اعتقاد نداشت و در هیچ سند و نشریه‌ای نمی‌توان چنین جمله و یا اشاره‌ای را یافت که منظور از "نبرد که بر که"، مثلاً نبرد بین آیت الله اردبیلی با حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی و یا آیت الله بهشتی با آیت الله خزعلی بوده است. خیر، از همان ابتدا نیز، منظور از این نبرد، همان نبرد طبقاتی سنگین و چند ده میلیونی بود که در جامعه و متکی به آگاهی آن زمان توده‌های مردم نسبت به کلیه مسائل جریان داشت و در جابجانی دولت‌ها، رزرا، کابینه‌ها، تصمیمات حکومتی، عقب و جلو شدن آزادی‌ها، تصویب و لغو تصمیمات و حتی قوانین و... بازتاب می‌یافت. درست شبیه آنچه که امروز در جامعه روی داده و می‌دهد. روندی که در تمام سال‌های گذشته نیز جریان داشته، اما چپ ایران تحت تاثیر انواع تبلیغات هدایت شده راست مهاجر، آنرا ندیده و یا نخواسته است ببیند. بنابراین، حزب ما پیش از آنکه به بالا (حاکمیت و جناح‌ها) نگاه کند به جنبش نگاه کرده است. نگرشی که امروز نیز اجازه می‌دهد

سرمقاله نشریه "ایران فردا" پس از انتخابات ریاست جمهوری

اقلیت ۱۵ درصدی اکثریت پارلمانی!

* برای بیرون آوردن ناطق نوری از صندوق آراء، حتی تعرفه های انتخاباتی تقلبی نیز جاب کرده بودند، که در آخرین فرصت ها کشف شد و بدستور دفتر ریاست جمهوری ضبط و توقیف شد!

نشریه "ایران فردا" در شماره سی و چهارم خود، که قیرماه ۷۶ منتشر شده، طی سرمقاله ای که معمولاً آنرا مهندس عزت الله سحابی می نویسد، انتخابات اخیر ریاست جمهوری را بررسی کرده است. در این سرمقاله اطلاعات قابل توجهی نیز پیرامون تدارک همه نوع تقلب در انتخابات از سوی طیف راست حکومتی افشاء شده است. در همین سرمقاله با استفاده از آمار انتخابات مجلس پنجم، پایگاه طیف راست در جمهوری اسلامی، حتی با محاسبه همه تقلب هائی که در این انتخابات کردند، تنها ۱۵ درصد است، اما آنها در مجلس اکثریت را تشکیل داده اند؛ بخش هائی از این سرمقاله را که قرار است در شماره آینده این نشریه پی گیری شود، در زیر می خوانید:

عامل و علت ایجاد کننده این اقبال بی نظیر و آن "آری" عظیم به یک جناح که در واقع "نه" قاطع و کوبنده ای به جناح انحصار بود، چیست؟ بر صاحبان عقل و بینش تاریخی و ذلهای خالی از زنگار قدرت پرستی و خود قیم پنداری این حقیقت پوشیده نمانده است که توده عظیم شرکت کننده در رای گیری اخیر و فاصله عظیم - قریب به سه برابر - آقای خاتمی نسبت به مجموع سه کاندیدای دیگر حاکمیت (جناح انحصار و سرکوب و تبعیض) چنان است که این انتخابات را از زمره گزینش نامزدها در یک روند جاری و معمولی در نظام های تثبیت شده خارج و در ردیف همه بررسی های تاریخی و دوران ساز کشور ملت قرار می دهد... از این پس اگر جناح انحصار بر تحمیل خود و مواضع و منافع خود بر جامعه اصرار ورزند سلطه طلبی یک اقلیت ۱۲-۱۵ درصدی خواهد بود بر کل جامعه. پس بسیار به حق است که آن را به مثابه یک حادثه تاریخی بنگریم.

در فاصله ۱۴ تا ۱۵ ماهه انتخابات دوره پنجم تا دوم خرداد، مردم شاهد افراط های بسیاری از جانب این جناح نیز بودند. جناح انحصار و قیم مدار که اینک به هر تدبیر و تقدیر، یک اکثریت صوری و زوری در مجلس را به دست آورده، همراه با نهادها و ابزارهای قدرت - که قبلاً قبضه کرده بود - اینک باید برای قبضه نهائی و تام و تمام قدرت خیز بردارد.

در اولین گام، پس از قبضه قوه مجریه، اقدام به تغییر قانون اساسی و تغییر نام جمهوری اسلامی به حکومت عدل اسلامی نمایند تا برای همیشه از درد سر رای مردم و جلب رضایت مردم جهت حاکمیت خود، خلاص شوند. در دومین گام، راه گفت و گو و معامله پشت پرده با قدرت های قدیم و جدید جهان، انگلستان و آمریکا را باز کنند تا مشکلات خارجی خود را حل کنند و غرب، مثل عربستان با دریافت و کسب منافع اقتصادی، دست آنها را در داخل کشور باز گذارد و در مورد جمهوری اسلامی نیز مثل دولت سعودی چشم از حقوق بشر و آزادی و دموکراسی و... ببندد. و در سومین گام پوشش و ظواهر اسلامی را، باز به سبک جامعه عربستان، بر تمام شئون و ابعاد جامعه تحمیل کنند تا دیگر اسلام در خطر نباشد. و در گام های بعدی، هرگونه نفس کشیدن و حرف زدن و راه رفتن و فکر کردن مردم را با تهاجم تبلیغاتی و پلیسی و گروه های فشار، به نام مقابله با تهاجم فرهنگی تحت کنترل و تسخیر خود درآورند. فرهنگ و بالندگی اندیشه آزاد را به کل تعطیل و به سبک جاهلانه و بی فرهنگی امور هنری و تبلیغات تصویری و صوتی را با رنگ و روغن های نامناسب بیآرایند. میدان تجارت و زمینداری و برج سازی و خرید و فروش را رشد بیشتری بدهند. فرهنگ کار و زحمت و تلاش مولد را با فرهنگ خرید و فروش و دلالی جایگزین نمایند...

نامداران روحانیت، به خصوص اعضای شورای نگهبان، نسبت به چاپ تقلبی اوراق تعرفه رای گیری در یکی از چاپخانه ها اقدامی نکرد تا این که اتفاقات قضیه از طرف ستاد انتخاباتی آقای خاتمی کشف و از سوی ریاست جمهوری، ضبط و توقیف گردید.

نقش موتلفه اسلامی در جمهوری اسلامی!

نشریه ایران فردا، در آخرین شماره خود، به قلم دکتر محمد ملکی، همچنین برای نخستین بار بحث پیرامون نقش "موتلفه اسلامی" در جمهوری اسلامی را در مطبوعات غیر حکومتی آغاز می کند. با آنکه اطلاعات مورد اشاره در این زمینه، هنوز فراتر از افشاگری های "راه توده" طی دوره دوم انتشار آن پیرامون نقش این حزب بازاری در جمهوری اسلامی نیست، اما از آنجا که این اطلاعات در ایران فردا انتشار یافته، ما آنرا عیناً نقل می کنیم تا با محدوده ای آشنا شوید، که در داخل کشور و در ارتباط با موتلفه اسلامی، بدان پرداخته شده است:

«... پس از کودتای امریکائی ۲۸ مرداد و دستگیری و اعدام نواب صفوی و جمعی از فدائیان اسلام، باتیمانه فدائیان اسلام با یکی دو گروه دیگر ائتلاف می کنند و جمعیت موتلفه اسلامی بعد از فروردین ۴۲ به وجود می آید که هدف اولیه و اصلی اش اجرای نظرات روحانیت بود... در اینجا بیش از پرداختن به کارهای جمعیت موتلفه لازم است ذکر دهیم که فدائیان اسلام گذشته از ترورهای ذکر شده (کسروی، هژیر، رزم آراء)، ترورهای دیگری از جمله ترور دکترسید حسن فاطمی، وزیر امور خارجه دکتر محمد مصدق را نیز انجام داده بودند... بعد از شهریور ۲۰ و پایان استبداد رضاخانی، در کنار فعالیت های همه جانبه حزب توده (ایران) مذهبی ها هم امکان فعالیت بیشتری یافتند. اما هر چند نفر براساس برداشت خاصی که از اسلام داشتند برای خود گروه و انجمن و هیات و جمعیتی درست کردند. مسلمان های سنتی در گوشه و کنار هیات هائی برپا کردند که بزرگترین کار آنها عزا داری و سینه زنی و روضه خوانی بود. مسلمان های مهاجم در گروه فدائیان اسلام گرد آمدند و برای پیاده کردن احکام اسلامی از دیدگاه خودشان، یعنی بستن مشروب فروشی ها، جلوگیری از بی حجابی و کار زنان در ادارات و احکامی از این قبیل دست به سلاح بردند و نخستین گروه مذهبی معتقد به مبارزه مسلحانه را بوجود آوردند. این گروه چند تن از مقامات دولتی را ترور کردند. پس از دستگیری و اعدام چند تن از بنیانگذاران و گذشت چند سال، عده ای از پیروان این تفکر جمعیت موتلفه اسلامی را بوجود آوردند و آن گاه از پیوند مسلمانان سنتی و مسلمانان مهاجم در سال ۱۳۵۶ روحانیت مبارز پا به عرصه وجود گذاشت. جمعیت موتلفه در جریان انقلاب اسلامی و پس از آزادی جمعی از اعضای آن از زندان فعال تر شدند و با همان دیدگاه ویژه خود سعی داشتند برنامه هایشان را پیش ببرند. مرکزیت این گروه در اولین شورای مرکز حزب جمهوری اسلامی حضور فعال داشت و در جریان وقایع و اتفاقات مهم پس از پیروزی انقلاب تا امروز گرداننده و عامل بسیاری از حوادث بوده است. بسیاری از مراکز قدرت را در دست دارد. از جمله نفوذ زیاد در روحانیت مبارز، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و بسیاری از مراجع، شورای نگهبان، رسانه های گروهی و... جمعیت موتلفه اسلامی بدون توجه به ریشه های فرهنگی پیروزی انقلاب اسلامی و ناکام شدن عملیات تروریستی و خشونت آمیز، با یک برنامه ریزی دقیق سعی داشت و دارد با پنهان شدن پشت روحانیت و مراجع به اهداف خود که ریشه در خشونت و "حذف" دارد جامه عمل بپوشاند. انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی، نشانگر شکست پندار سردمداران موتلفه بود تا آنجا که سه تن از با نفوذترین اعضای این گروه (حبیب الله عسگرآلادی، علینقی خاموشی و اسدالله بادامچیان) به ترتیب ۸۲، ۶۲ و ۵ درصد آراء واجدان حق رای در تهران را به دست آوردند و برای جبران ناکامی به انتخابات ریاست جمهوری سخت دل بستند و کوشیدند با معرفی فرد مورد نظر و نشانند او بر مسند ریاست جمهوری، برنامه های خود از جمله حذف نقش مردم در نظام اسلامی را عملی سازند. مجله "پیام امروز" در شماره ۱۸ و در صفحه ۲۵ خود در این مورد می نویسد: اما مهمترین بحث تازه آنجا بود که معلوم شد جمعیت هیات موتلفه اسلامی فعالترین پشتیبان ریاست جمهوری ناطق نوری، بعد از شروع به کار مجمع تازه تشخیص مصلحت نظام، در نامه ای خواستار آن شده که این مجمع به بحث درباره چند مورد بپردازد. اول این میباحث "تحوه وصول نظام از جمهوری اسلامی به نظام حکومت عدل اسلامی" بود. به نظر می رسد الگوی دیکتاتوری مصلح، شرعی ترین و کارآمدترین نوع حکومت، حداقل از دیدگاه برخی از اینان باشد.

این گروه برای پیروزی کاندیدای مورد نظر خود از هیچ کوششی دریغ نکرد تا آنجا که پس از کسب موافقت روحانیت مبارز به اصلح بودن آقای ناطق نوری، تمام فشار خود را به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم وارد کرد تا این جامعه نیز پای اصلح بودن آقای ناطق نوری صحنه بگذارد.»

سوسیالیسم چینی اقتصاد بازار را هدایت می کند!

زربخش

پژوهش، تعویق در انجام اصلاحات بنیادین در مؤسسات عمومی و کسر بودجه آنها، بسیاری از این مؤسسات را به بن بست کشانده و میلیون ها نفر در شرایط "بیکاری فنی" قرار گرفته اند. در گزارش گفته می شود که "از هم اکنون یک سلسله ناآرامی ها و اعتراضات شکل گرفته است." در فاصله ژانویه تا سپتامبر ۱۹۹۶ در شهر "دالیان" در شمال شرقی کشور ۵۶۰ مؤسسه فعالیت خود را بطور کل یا جز، متوقف ساخته اند، که مستقیماً زندگی یکصد هزار نفر را در خطر قرار داده است. در بسیاری موارد دستمزدها با تعویق بسیار پرداخت می شود، به نحوی که اکنون پرداخت مجموع آنها به مبلغی در حدود یک میلیارد فرانک نیاز دارد.

بر اساس آمار رسمی، از میان جمعیت فعال در حدود ۸۰۰ میلیون نفر در جستجوی کار هستند. نرخ بیکاری شهری که در پایان سال ۱۹۹۳ در حدود ۲٫۶ درصد بود، اکنون به ۱۶٫۷ درصد رسیده است و در مناطق روستایی تا ۳۷ درصد گسترش می یابد. مسئولین چین این جهش شدید را به وضعیت ناسالم مؤسسات ملی شده، گذار دشوار به اقتصاد بازار و افزایش متقاضیان شغل در روستاها نسبت می دهند. با توجه به وسعت مسئله، از هر سو راه حل های مختلفی پیشنهاد می شود. بنظر وزیر کار "لی بوپینگ" در درجه اول باید مهاجرت روستایی را متوقف کرد؛ اما "نگ لان روی"، رئیس سابق "انستیتو مارکسیسم-لنینسم و اندیشه های مانو" معتقد است که افزایش بیکاری پیامد اجتناب ناپذیر تغییرات اقتصادی است، که تنها با ایجاد یک بازار کار ملی می توان آن را محدود کرد.

مسئله عمومی دیگر، مسئله امنیت است. روستائیان چین نخستین گروهی بودند که از اصلاحات اقتصادی "دنگ" در اواخر دهه هفتاد بهره مند گردیدند. اما تمرکز بعدی توسعه اقتصادی در نواحی نسبتاً شهری، روستائیان را کمابیش از منافع توسعه اقتصادی بی نصیب گذاشت. در طی چند سال اخیر حدود ۱۰۰ میلیون نفر زمین های خود را رها کرده و به شهرها روی آورده اند. براساس محاسبات رسمی، جمعیت شهری چین هر سال به میزان ۴۷ درصد افزایش می یابد و در سال ۲ هزار ۳۵ درصد از ۱٫۳ میلیارد جمعیت چین در شهرها زندگی خواهند کرد. (۲۹ درصد امروز) این گسترش شهرنشینی به زیان زمین های قابل کشت صورت می گیرد. در نتیجه مسئله تغذیه جمعیت عظیم چین در قرن ۲۱ جنبه حاد به خود می گیرد، بویژه وقتی توجه کنیم که تنها ۸ درصد از مساحت چین را زمین های قابل کشت تشکیل می دهد. فقط در فاصله ژانویه ۱۹۹۵ تا ژوئن ۱۹۹۶ از گستره زمین های قابل کشت در چین حدود ۴۰۰ هزار هکتار کاسته شده است.

در بهار سال ۱۹۹۳ در بسیاری از نواحی روستایی چین شورش هایی علیه افزایش مالیات، کمبود شغل و فساد کادرا در گرفت؛ اما آیا مجموعه خطراتی که جامعه چین را تهدید می کند، تا آن حد جدی است که بتوان آینده ای تیره را برای این کشور پیش بینی کرد؟ یک پژوهش پنتاگون با توجه به تردیدهایی که برای دوران پس از دنگ در چین وجود دارد، مدعی است که این کشور احتمالاً با خطر فروپاشی روبروست. نشریه "فارین افروز" وابسته به وزارت خارجه ایالات متحده آمریکا، پس از درگذشت دنگ در یک شماره دو مقاله منتشر ساخت. در یکی از این مقالات نویسنده معتقد است که چین برجای خود باقی خواهد ماند، اما همه اینها بدان شرط است که عوامل محرکه درونی که جامعه چین را پیوند می دهد و توسط حکومت نیز تقویت می شود را نادیده بگیریم.

ارزش های ناسیونالیستی

"زیانگ زمین"، رئیس جمهور چین فاصله خود را از دوران دنگ پنهان نمی کند و از تمدن معنوی سوسیالیستی منطق بر ویژگی های چین دفاع می کند. زمین در اجلاس کمیته مرکزی در سپتامبر گذشته با تأکید بر "اهمیت کار ایدئولوژیک" اظهار داشت: «در برخی مناطق آموزش ایدئولوژیک و ساختمان تمدن معنوی سوسیالیستی به فراموشی سپرده شده است. این ها مناطقی از نظر اقتصادی پیشرفته هستند، ولی در آنها پاره ای مشکلات اجتماعی بروز کرده است، که برخی از آنها نسبتاً جدی هستند.» به گفته وی «باید میان مارکسیسم و ضد مارکسیسم اقتصاد چند بخشی مبتنی بر مالکیت جمعی و گسترش خصوصی سازی، میان دموکراسی سوسیالیستی و دموکراسی پارلمانی غربی، میان ترویج جنبه های مدرن غرب و خودباختگی در برابر هر آنچه که از خارج می آید، مرز کاملاً مشخصی ترسیم کرد.» در بیانیه پایانی اجلاس کمیته مرکزی گفته می شود «اخلاقیات در برخی حوزه ها تضعیف گردیده و رفتارهایی نظیر پول پرستی، خوشگذرانی و فردگرانی گسترش می یابد.» زمین نیز چند بار تکرار کرد که "فساد" ویروسی است که می تواند حزب کمونیست را از پای در آورد. در کنار اینها (بقیه در ص ۳۳)

"دنگ شیائو پینگ"، رهبر جمهوری خلق چین درگذشت و با درگذشت او صفحه ای مهم از تاریخ دوران اخیر چین ورق می خورد، ضمن اینکه این کشور امسال شاهد دو رویداد مهم خواهد بود: نخست بازگشت هنگ کنگ و دوم کنگره حزب کمونیست چین. با آنکه "زیانگ زمین"، دبیر کل حزب کمونیست و رئیس جمهور چین از حمایت "دنگ شیائوپینگ" برخوردار بوده است، با این حال درگذشت دنگ تحول نظام سیاسی چین را به مرحله ای نوین وارد خواهد ساخت.

از چند ماه قبل از درگذشت دنگ شیائوپینگ، براساس گزارش ها و برنامه هایی که از تلویزیون و وسائل ارتباط جمعی پخش می شد، روشن بود که وی دیگر نقشی در تصمیم گیری های سیاسی چین برعهده ندارد. با این حال ترکیب سیاسی آینده چین دچار پیچیدگی هایی است. با نزدیک شدن زمان برگزاری کنگره حزب، اختلاف نظر میان رهبران چین جدی تر می شود. ضمن اینکه شکاف میان مضمون تغییرات سیاسی و اجتماعی از یکسو و موانعی که در برابر نوسازی نهادهای جامعه چین وجود دارد از سوی دیگر، رؤف تر می گردد. "زیانگ زمین" در سخنان ۵ دقیقه ای خود در مراسم درگذشت دنگ ضمن ستایش وی تأکید کرد که "گذار آرام" مورد نظر دنگ متضمن ثبات کشور بوده است و چین به مسیر اصلاحات اقتصادی برای جلوگیری از تکرار آشفتگی های دهه شصت و هفتاد ادامه خواهد داد. به گفته وی، تصمیم دنگ شیائوپینگ برای آنکه اولویت به اقتصاد داده شود، دلیل بنیادین موفقیت وی در تلاش برای اتحاد نظر در شرایطی آشفته بود. اما از هم اکنون گروه های چپ در حزب کمونیست چین که نشریه "زدنگ لیو" را منتشر می کنند، زیانگ زمین را مورد حمله قرار داده و از دوران دنگ به عنوان یک دوران سیاه یاد می کنند. از سوی دیگر در حالیکه مثلاً "کیائوشی"، رهبر مجلس ملی از برقراری "دولت حقوقی" در چین پشتیبانی می کند، برخی دیگر با تحول در این سمت مخالف هستند.

واقعیت آنست که دنگ شیائوپینگ با درپیش گرفتن گذار از اقتصاد برنامه ریزی به اقتصاد بازار و نیز تلاش برای پایان دادن به توسعه نیافتگی، کشوری بسیار متفاوت از زمانی که رهبری آن را برعهده گرفت، پس از خود برجای گذاشت. در طی چند دهه اخیر سطح متوسط زندگی بطور انکار ناپذیری پیشرفت کرده و هر چند که نمرات رشد اقتصادی به طور نابرابر تقسیم گردیده است، اما همه از آن در حدی برخوردار شده اند.

اما فاصله درآمد میان یک گروه ممتاز تازه به دوران رسیده، طبقه متوسط در حال ظهور، با محرومترین ها، سرعت افزایش می یابد؛ پدیده ای که برای اکثریت مردم چین بتدریج جنبه ای تحمل ناپذیر به خود می گیرد، بویژه آنکه این وضع پایه های نظام سیاسی چین را که از سال ۱۹۴۹ درچارچوب برقراری برابری از نوع ماوئیستی ایجاد شده بود، سخت می لرزاند. هر قدر که اقتصاد بازار نیرو می گیرد، مردم دستاوردهای اجتماعی گذشته را بیشتر از کف می دهند. تضمین شغل دائمی و امتیازاتی که دولت به مردم اعطاء کرده بود. کم از کم بین می روند. ضمن اینکه از سوی دیگر اکنون زحمتکشان چین مدت زمان کمتری کار می کنند و از هفته ای ۵ روز کار برخوردار شده اند. بدین ترتیب ترازنامه اصلاحات اقتصادی چین ترازنامه ای رنگارنگ و پرتضاد است که باید همه جنبه های آن را در نظر گرفت.

بر اساس پژوهشی که از سوی آکادمی علوم اجتماعی چین منتشر گردیده است، در سال ۱۹۹۶ این کشور یک سلسله تلاطم های اجتماعی را پشت سر گذاشته است، که در صورتی که نتوان تضادهای قبلی و مزمن را حل کند، ممکن است وخیم تر نیز بشود. در کتاب آبی جامعه چین ۱۹۹۷-۱۹۹۶ نوشته می شود که گسترش سریع فقر در شهرها و نابرابری در مرزها و هم چنین میان مناطق، عناصر اصلی خطرات اجتماعی چین را تشکیل می دهند. براساس این

برخلاف تصورات "بهزاد کریمی" که نمی خواهد بپذیرد "تحریم انتخابات" از سوی سازمان اکثریت غلط بود، مبارزه اجتماعی-انقلابی، با شرکت در مسابقه اسب‌دوانی و شرطبندی روی "اسب برنده" تفاوت دارد!

شرطبندی انتخاباتی و یا مبارزه انقلابی؟

* عزم گسترده مردم برای انتخاب "محمد خاتمی" و مقابله با ارتجاع مذهبی و غارتگران اجتماعی و شناخت و آگاهی که در این عرصه بدست آوردند، در این انتخاب خلاصه نخواهد شد و باید در انتظار یک بازنگری همه جانبه و عملی از روند ۲۰ ساله انقلاب بهمن، از سوی مردم بود!

* همه مبارزان و انقلابیون داخل و خارج کشور، یکبار دیگر تفاوت اساسی بین "چپ نمائی" و "مشی" "چپ انقلابی" را مشاهده کردند.

* آقای بهزاد کریمی، همه را عضو و شریک جبهه "تحریم انتخابات" اعلام داشته است. لطفا این افتخار را به "راه توده" ندهید!

اپوزیسیون ایران آزمون پنجمین دوره انتخابات ریاست جمهوری را پشت سر گذاشت. اینکه چه کسانی از این آزمون سر بلند بیرون آمدند و چه کسانی با دنبال کردن تخیلات و اوهام به راهی در مقابل مردم گام نهادند، امروز دیگر بر کسی پوشیده نیست.

کارزار و مباحثات مربوط به انتخابات ریاست جمهوری می توانست برای اپوزیسیون ایران به منشأ تحولی بزرگ تبدیل شود، اگر نیروهای اپوزیسیون می توانستند از این شکست تجربه بیاموزند و آن را چراغی فرا راه آینده خود کنند؛ اما بحث‌هایی که پس از اعلام نتایج انتخابات صفحات برخی نشریات اپوزیسیون از آن انباشته شده، نشان می دهد که بازندگان انتخابات در خارج از کشور و کارشناسان سابق تحریم هیچ چیز نیاموخته اند و نمی خواهند از تجربه این شکست سهمگین و این سیلی دردناک توشه‌ای برای خود ذخیره نمایند. سرتاسر صفحات نشریات اپوزیسیون اکنون انباشته از اعلامیه‌ها، مقالات و "تحلیل‌هایی است که عده‌ای در آن هم چنان از موضع "بالا" به تفسیر رویدادها و سیر حوادث مشغول هستند. این عده در حالیکه سال‌هاست در توهم و تخیل دست و پا می زنند، خود را چون ناجیانی می پندارند که وظیفه پیامبری بیرون آوردن مردم از "توهم" و "ناآگاهی" بدانان سپرده شده است. برای مردم رهنمود و دستور العمل صادر می کنند و هم چنان به "پیش بینی" آینده و رویدادها و تعیین تکلیف سیر حوادث مشغول هستند. سطح بحث‌های پس از انتخابات حتی از مباحثات قبلی و اعلامیه‌های تحریم نیز پائین تر رفته و نازل تر گردیده است و متأسفانه جانی برای خوش بینی و امید باقی نمی گذارد. هر کس بیشتر موضعی نادرست اتخاذ کرده، بیشتر علاقمند است که هیچکس چیزی نیاموزد و از آنجا که تعداد اینگونه افراد و جریان‌ها در خارج از کشور کم نیست، طیفی وسیع در این وضع ذینفع شده‌اند.

در این عرصه، ظاهراً برخی گردانندگان نشریه "کار" از همه پیشاتازتر هستند و این به چند دلیل است: نخست آنکه کارشناسان تحریم در سازمان اکثریت بعضاً در بین همه نیروهای اپوزیسیون نادرست‌ترین و نامحتاطانه‌ترین موضع را اتخاذ کردند: هم انتخابات را تحریم کردند و هم پیروزی قطعی ناطق نوری را از قبل پیش بینی نمودند. دوم آنکه صرفنظر از مردم، اعضای این سازمان در داخل کشور نیز بی اعتنا به دستور العمل رهبری و به ابتکار خود و بدرستی در انتخابات شرکت کردند و بدین ترتیب مشروعیت رهبری کنونی را زیر سؤال بردند. و بالاخره آنکه از قرار معلوم سازمان اکثریت تنها سازمانی است که در آن اتخاذ سیاست تحریم جنبه یکپارچه نداشته و ظاهراً از چندین قطعنامه پیشنهادی در رهبری این سازمان، جز یکی مابقی به نحوی از انحاء و به شکلی از اشکال موافق دنباله روی از سیاست تحریم نبوده است. به همین دلیل است که طرفداران مشی تحریم در این سازمان بیش از هر کس دیگر موقعیت خود را در خطر می بینند و به دفاع از آن برخاسته‌اند. بحث‌های نازلی که این روزها در نشریه "کار" تحت عنوان تحلیل انتخابات و در واقع در جهت توجیه خود و سیاست تحریم ادامه دارد را باید در چارچوب همین تلاش برای حفظ موقعیت و بدست آوردن مشروعیت مجدد، تحت عنوان آنکه «فقط ما اشتباه نکرده ایم، بلکه همه اشتباه کرده‌اند» درک نمود.

همه مطالب فوق چشمگیرتر از هر کجا در مقاله‌ای که "بهزاد کریمی" آن را نگاشته است، به چشم می خورد. فراموش نکنیم که وی از گردانندگان اصلی خط مشی است که محتوای آن را می توان در یک جمله «راست روی در استراتژی و خواست‌های اساسی، چپ نمائی در تاکتیک و سیاست روز» خلاصه کرد. این سیاست توانست در جریان کنگره چهارم سازمان پشتیبانی کسانی را که از انقلابی بودن فقط شعار "سرنگونی" را می فهمند، بدست آورد و بدین ترتیب به مشی حاکم بر سازمان اکثریت تبدیل شود. جای خالی خواست‌های اساسی دگرگون ساز و انقلابی یا پرگونی در مورد سرنگونی و برکناری پر گردید و بدین طریق پایه‌های خط مشی فاجعه باری ریخته شد که سرانجام آن به تحریم انتخابات مجلس پنجم و سپس ریاست جمهوری انجامید. بدین ترتیب بهزاد کریمی وظیفه دفاع از خود و خط مشی کنگره چهارم را برعهده گرفته است، آن هم در حالیکه بخوبی می داند که اگر چند نفری در شورای مرکزی سازمان فدائیان اکثریت به "قطعنامه" پیشنهادی وی در تحریم انتخابات رای مثبت داده‌اند، رانسی منفی به وسعت ۲۰ میلیون نفر را نیز نصیب خود ساخته‌است.

ادامه چپ نمائی

اما بهزاد کریمی از همان ابتدای مقاله خود، مقاله‌ای که محتوای آن علی الاصول باید درس اندوزی از تجربه این رای منفی ۲۰ میلیونی باشد، مجدداً چپ نمائی را آغاز می کند و نشان می دهد که وی نیز از انتخابات اخیر و تجربه ۲۰ ساله انقلاب ایران و ضربه‌تی که چپ نمائی‌ها - جدا از عملکرد حکومت و خائنین به آرمان‌های انقلاب - به انقلاب و مردم وارد کرد و می رفت که در انتخابات اخیر هم یکبار دیگر وارد کند، هیچ چیز نمی خواهد بیاموزد. وی هنوز جوهر اعلامیه‌های تحریم خشک نشده، در همان ابتدا با لحنی عالمانه و هشدار گونه خاک در چشم مردم می پاشد و برای آنها دستور العمل صادر می کند که:

«نه خود ایشان (محمد خاتمی) و نه هیچ کس دیگر نباید چنین گمان برد که بیست میلیون رای به وی برای خود اوست. رای واقعی در این انتخابات اتفاقاً از آن سه کاندیدای دیگر بود. طرفداران آقای ناطق نوری و بورژوا آقایان زواره‌ای و ریشه‌ری در اکثریت مطلق خود به این دلیل به آنها رای می دادند که هم آمال و هم منافع خویش را در وجود آن‌ها می دیدند. آقای خاتمی آمال واقعی مردم نبود، او مخرج مشترک منافع سیاسی همگانی در جریان انتخابات بود...» (کار شماره ۱۶۰ تاکیده‌ها از ماست)

بنا به ادعای بهزاد کریمی چند میلیون رانسی که بنام ناطق نوری به صندوق‌ها ریخته شد، نه براساس کارزار دروغ و نیرنگ و حقه بازی، نه بدنبال میلیاردها تومان مخارج تبلیغاتی، نه به خدمت گرفتن رادیو و تلویزیون و مطبوعات و تبدیل آنها به ابزارهای انتخاب ناطق نوری، نه پول‌های کلانی که بازاری‌های بزرگ در راه پیروزی وی صرف و خرج کردند، نه صدها آخوند ریز و درشتی که در همه جا به سود وی وارد میدان شدند، نه جمع آوری امضاء به زور و با تهدید افراد سرشناس و گاه خوشنام در شهرستان‌ها و بخش‌ها و هر کجا که امکان آن وجود داشت، نه قرارگرفتن امکانات مافیای حجتیه در پشت سر وی، نه به کمک کمیته امداد و ارتشی از مستمندان که این کمیته به منظورهای سیاسی در زیر بال و پر خود گرفته‌است، نه به پشتوانه کارتل بنیاد به اصطلاح مستضعفان و دارو دسته رفیق‌دوست، نه با تهدیدهای فرماندهان سپاه و بسیج به

لااقل موجب نمی‌شد که مردم معتقد شوند که سیاست تحریم اپوزیسیون آن روی دیگر سیاست زنده باد ناطق نوری است. اما مسئله اینست که چرا این اندیشه درست در فردای انتخابات به ذهن آقای کریمی رسید و آیا واقعا این اندیشه پس از انتخابات مطرح شده است؟ ما اینطور فکر نمی‌کنیم. این اندیشه که بجای "تحریم انتخابات" از مردم خواسته شود که «در انتخابات شرکت کرده و با ناطق نوری مخالفت کنند» قبل از انتخابات هم وجود داشت و حتی در اینجا و آنجا شنیده می‌شد. سوال اینست که پس چرا چنین خواسته‌ای مطرح نگردید؟ بهزاد کریمی خود به صراحت به این پرسش پاسخ می‌دهد. به گفته وی: «راست این است که طرفداران تاکتیک عدم شرکت در انتخابات، ریاست جمهوری ناطق نوری را امری مسلم می‌پنداشتند و باور نداشتند که خاتمی به رای مردم بر ناطق نوری که پشت گرم به حمایت قدرت مداران بود، پیروز شود.»

تمام مسئله و ریشه انحراف درست در همینجاست! بهزاد کریمی در واقع بر روی دو نکته بزرگ و بنیادین تاکتیک تحریم انگشت می‌گذارد. نخست اینکه طرفداران تحریم انتخابات، مردم را مانند همیشه به کلی از محاسبات خود خارج نموده و سیاست خود را بر روی توازن نیروها در هرم حاکمیت بنا نموده بودند، و از آنجا که این توازن را به زیان خاتمی می‌دیدند، پیروزی ناطق نوری را امری مسلم می‌پنداشتند. و اینها، البته همان کسانی هستند که قبل از انتخابات مدعی بودند که طرفداران شرکت در انتخابات محاسباتشان بر روی نیروهای حاکمیت و جنگ جناح‌های صاحب قدرت در حکومت تنظیم شده است، در حالیکه همه این جناح‌ها سرورته یک کرباسند! و این در حالی بود، که طرفداران شرکت در انتخابات بی‌وقفه تکرار می‌کردند، که بدون امید به مردم و نیروی آنها هیچ امکانی برای پیروزی محمد خاتمی وجود ندارد و به همین دلیل با تمام نیرو برای افشاکاری، رشد آگاهی عمومی و بسیج مردم و دعوت بی‌وقفه آنها برای شرکت هرچه وسیعتر در انتخابات، باید وارد کارزار انتخاباتی شد.

چرا مقابله نشد؟

اما اساس فاجعه تحریم هنوز در این قسمت نیست. فاجعه در آنجاست که طرفداران سیاست تحریم، پس از آنکه به قول بهزاد کریمی پیروزی ناطق نوری برایشان به امری مسلم تبدیل گردید و در حالیکه خود در نشریه ارگان سازمان، "کار"، نیز نوشته بودند که در این صورت آسمان ایران تیره و تارتر خواهد شد، به جای آنکه به مقابله با این پیروزی برخیزند، به شرطبندی روی آن پرداختند! از اینجاست که اندیشه و خواستی، حتی در حد فرا خواندن مردم به مخالفت با ناطق نوری در انتخابات نیز از سوی سازمان و دیگر تحریم‌کنندگان، اساسا مطرح نگردید. زیرا به زعم آنها شرط بندی روی "اسب بازنده"، اقدامی بود که در هر حال شکست می‌خورد. به زعم آنها مردم به مخالفت بر نمی‌خاستند و بدین ترتیب، ناطق نوری مسلما رئیس جمهور می‌شد. طرفداران سیاست تحریم می‌خواستند، مانند همیشه و به خیال خود، بر روی سیاست از قبل پیروزمند شرط بندی کرده باشند. آنها خود را آماده کرده بودند که پس از پیروزی ناطق نوری، آن گروه از نیروهای را که با تمام توان خود برای به عقب راندن ارتجاع و شکست آن وارد میدان شده بودند را به ریشخند و سخره بگیرند که گویا دچار "توهم" و تخیل بوده‌اند و به "استحاله" امید بسته بودند و "سازشکاری" پیشه کرده بودند و اصلا پیروزی ناطق نوری و فجایع بعدی تقصیر و گناه شرکت آنها در انتخابات است، چرا که به رژیم "مشروعیت" داده‌اند! و حالا هم "توی دهانشان زده شده است!"

یعنی همان حرف‌هایی که بیست سال است چپ‌نماها خطاب به انقلابیون و میهن‌دوستان واقعی که از فردای پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ تمام هستی و زندگی خود را بر سر آن گذاشتند که ارتجاع را به عقب برانند و آزادی‌ها را در جامعه حفظ کنند، زده‌اند و می‌زنند. همان حرف‌هایی که پس از انتخابات اخیر مجلس شورای اسلامی خطاب به ما و چند مبارز دیگر، مانند مهندس سبحانی زده شد و اسناد آن موجود است. همه این حرف‌ها نوشته شده و حاضر و آماده وجود داشت تا پس از پیروزی ناطق نوری بر سر کوی و برزن اعلام شود و انقلابیون راستین تسمخر شده و به ریشخند گرفته شوند!

بهزاد کریمی چندین بار نتایج انتخابات را "دست‌آوردی شگرف و شگفت" می‌خواند و مدعی است که همه اشتباه کرده‌اند و در برابر آن شگفت زده شده‌اند: «با اعلام نتایج انتخابات اپوزیسیون یک بار دیگر شگفت زده شد و بخش بزرگی از آن در برابر اقدام شگرف مردم در انتخابات زبان تحسین گشود.» و یا در جای دیگر: «حقیقت ندارد که مدافعان تاکتیک رای به خاتمی، انتظار غلبه او و فراتر از آن نتایج آن چنان شگرف و شگفت در انتخابات را داشتند.» و باز: «خلاصه کردن همه بحث‌ها به نتیجه شگرفی که انتخابات به بار آورده پس گمراه کننده است.» به گفته وی: «مگر کسی پیش بینی می‌کرد که مردم در جریان انتخابات و در ابعاد چنان عظیم و در شکلی از این دست به

مداخله به نفع وی و... نه هیچکدام از اینها نبود که توانست چند میلیون رای برای ناطق نوری به زور فراهم کند، بلکه وی گویا "آمال واقعی" آنهاست: بود که به وی رای دادند. اما در مقابل، برعکس آقای خاتمی نباید "گمال برد" که می‌تواند روی بیست میلیون رایی که به وی داده شده است حساب کند، زیرا او آمال واقعی مردم نبوده است. آن روی دیگر سکه گفته‌های بهزاد کریمی که آن را با ظاهر چپ نمایانه ارائه می‌دهد، آنست که بدین ترتیب ناطق نوری حق دارد به اتکاء چند میلیون رایی که متعلق به خود اوست هم چنان بر کرسی ریاست مجلس تکیه زند و خاتمی نمی‌تواند به اتکاء بیست میلیون رایی که متعلق به او نیست، در برابر ناطق نوری و ارتجاع بایستد! آیا این تفسیر و تحلیل، اتفاقا همان نیست که ارتجاع می‌گوید و می‌خواهد؟ و آیا این خط مشی است که پس از انتخابات و نتایج آن نیز می‌خواهد همچنان بر سازمان اکثریت حاکم باشد؟ این سیاست و مشی، یکبار "در عمل" به کمک ارتجاع شتافت تا کرسی ریاست جمهوری را بدست آورد، اکنون که آن سیاست شکست خورده است، بازهم تلاش می‌شود تا با چند جلسه چپ نمایانه که دیگر هیچکس را فریب نمی‌دهد، "در عمل" موقعیت خود و ادامه آن سیاست را حفظ کند؟

راه توده در همان نخستین اطلاعیه‌ای که پس از اعلام نتایج انتخابات انتشار داد، تاکید کرد که اگر این همه نیرنگ و حقه بازی و تقلب و سفرهای تبلیغاتی از کیسه مردم و به حساب غارتگران بازاری و انواع و اقسام پشتیبانی‌های ارتجاعی نبود، ناطق نوری نمی‌توانست حتی بخشی کوچک از آراء کنونی خود را بدست آورد. بنظر ما ارتجاع هیچ پایگاهی در جامعه ندارد و "آمال واقعی" هیچکس جز عده‌ای غارتگر بازاری بزرگ نیست و رئیس جمهور جدید ایران می‌تواند و باید به بیست میلیون رایی که به وی و برنامه وی داده شده است، متکی باشد و در برابر ارتجاع بایستد.

به پیشواز "تحریم"

از همین مقدمه می‌توان محتوای مابقی مقاله بهزاد کریمی را حدس زد. در واقع ادامه مقاله بهزاد کریمی چیزی نیست جز توجیه سیاست تحریم و میرا کردن خود از مسئولیت آن.

کریمی با تشریح سیر حوادث در رهبری سازمان در مورد چگونگی اتخاذ "تاکتیک" تحریم، در درجه نخست مدعی است که این تصمیم پس از حذف همه کاندیداهای مستقل، از سوی شورای نگهبان اتخاذ گردید، زیرا به گفته وی: «برخلاف آنچه که در برخی از نیروهای اپوزیسیون دیده می‌شود، در میان ما صحبت از سیاست تحریم هر نوع برآمد سیاسی در جمهوری اسلامی، آن هم یکبار برای همیشه نبوده و نیست و برعکس بحث هم بر سر سیاست و مشی جریان داشته و دارد و هم پیاده کردن این سیاست‌ها و مشی‌ها در تاکتیک‌های مشخص و منعطف.»

با اینحال شواهد خلاف این ادعا رانشان می‌دهد. همه می‌دانند که در جلسه‌ای که ماه‌ها قبل از برگزاری انتخابات در یکی از شهرهای "هلند" با حضور "بهزاد کریمی" و "حسن پورنقوی" برگزار گردید، در پاسخ به مسئله انتخابات با تاکید گفته شد که «انتخابات را هم حتما تحریم می‌کنیم.» (نگاه کنید به گزارش راه توده از این جلسه در شماره ۵۷)

بنابراین تصمیم به تحریم انتخابات مستقل از شرایط و اوضاع و احوال، از مدت‌ها قبل اتخاذ شده بود و ارتباطی به اینکه شورای نگهبان چه کرده و یا چه نکرده است و یا چه خواهد کرد، نداشت.

اما امروز به نظر کریمی اصلا تمام اشتباه از آنجا آغاز شد که شورای مرکزی سازمان از «قطعنامه پیشنهادی جناب رفیق بهزاد کریمی در تحریم انتخابات» فقط کلمه "تحریم" آن را گرفت و به یکی از "بند"های آن توجه نکرد که به گفته کریمی «تاکتیک درست باید برپایه همین بند اتخاذ می‌شد.» یعنی از این پس وظیفه شورای مرکزی سازمان اکثریت آن است که بجای توجه بیشتر به اوضاع داخل کشور و تمرکز نیرو برای نزدیکی به جامعه و تحولات واقعی آن، کار و زندگی خود را زمین بگذارد و سرود در لایلای بندهای پیشنهادات ایشان خط مشی آینده خود را جستجو کند. کریمی البته توضیح نمی‌دهد که چرا خود پیشنهاد نکرد که رهبری سازمان به جای تحریم انتخابات، سیاست خود را براساس آن "بند" از قطعنامه پیشنهادی وی تنظیم کند؟!

بهزاد کریمی اکنون که نتایج انتخابات روشن شده و طشت رسوائی سیاست تحریم از بام افتاده، مدعی است که تاکتیک درست عبارت از آن بود که گفته شود «مردم در انتخابات ضد دمکراتیک با ناطق نوری مخالفت کنند» اجازه دهید این بحث را بر خلاف نیت مطرح کننده آن، جدی بگیریم. بدیهی است اکنون با رای منفی که مردم به تحریم انتخابات داده‌اند، می‌توان بطور یقین معتقد بود که چنین شعار غلبه افکار و جدائی و عقب بودن آن از سطح جنبش مردم، با اینحال نسبت به سیاست تحریم یک گام به جلو بود و

برای اینکه مردم ایران به این تجربه و شناخت و آگاهی دستیابند، خون ارزنده ترین انقلابیون و دانشمندان و میهن دوستان ایرانی اعم از مذهبی و غیر مذهبی و یا مارکسیست بر زمین ریخته شده است. همان هائی که تا آخرین لحظه با جان خویش ایستادند تا آزادی های گرانقدری که پس از چند دهه اختناق و سرکوب بدست آمده بود را حفظ کنند و آرمان های انقلاب را زنده نگاه دارند. همان ها که خفته در خاک نیز، توسط همین تحریم کنندگان، به هزار عیب و ایراد متهمند!!

انتخابات ریاست جمهوری ایران یک گزینش تاریخی نه فقط میان ارتجاع و ترقی، بلکه میان راه چپ نمائی و مسیر چپ راستین بود. بنظر ما شناخت و آگاهی که مردم در این عرصه بدست آوردند، در همین جا متوقف نخواهد شد و به یک بازنگری همه جانبه و ارزیابی دوباره از تمام روند بیست ساله انقلاب بهمن گسترش خواهد یافت. ما بنویس خود در جهت تعمیق این آگاهی خواهیم کوشید.

دلیل اشتراک نظر با کیهان لندن را در کجا باید جستجو کرد؟

"راه توده" در طول سال های اخیر، پیوسته بر این نکته تاکید کرده است، که اپوزیسیون چپ ایران، عملاً تحت تاثیر نشریات و رادیوهای فارسی زبانی است که خود زیر سلطه اپوزیسیون سلطنت طلب و تبلیغات رادیو اسرائیل قرار دارند. این فاجعه وقتی کامل تر درک می شود، که پاره ای از سازمان های سیاسی چپ، برای استفاده از امکانات تبلیغاتی-رادیویی طیف راست اپوزیسیون جمهوری اسلامی، سیاست ها، شعارها و حتی برنامه های اقتصادی-سیاسی خویش را متناسب با خواست و سلیقه این امکانات تبلیغاتی تنظیم می کنند، تا در این روزنامه ها انتشار یابد و یا از این رادیوها -بویژه رادیو اسرائیل- پخش شود. البته در این میان برخی دلائل توجیهی نیز عنوان می شود، از جمله اینکه هیچ امکان دیگری برای رساندن صدای خودمان به داخل کشور وجود ندارد و باید از امکانات موجود استفاده کرد!

ما تاکنون بارها خط فکری و یا حتی جمله های تکراری در نامه مردم، کار و کیهان لندن را در کنار هم منتشر کرده ایم، تا مستند سخن گفته باشیم.

در ارتباط با آنچه که آقای "مجتبی" در برلین و در ارتباط با انتخابات ریاست جمهوری عنوان کرده است، ما فقط با اشاره به هشدارهایی که برای فاصله گیری از تبلیغات اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی، در بالا به آن اشاره کردیم، دو مقایسه زیر را، در کنار هم می آوریم و قضاوت درباره این نگرانی خود را به خوانندگان و علاقمندان نشریه "کار" و سازمان اکثریت واگذار می کنیم.

کیهان لندن، شماره ۶۵۸ به قلم هوشنگ وزیری، سردبیر این هفته نامه و پیش از برگزاری انتخابات: «...دکتر خاتمی با تن در دادن به خود رانسی استبدادی شورای نگهبان در گزینش نامزدها، به موجب "صلاحیت" آنها، نشان داده است که جای او، پیش از آن که در میان آزاد اندیشان باشد، در میان کسانی است که در این همه سال آزادی را سرکوب کرده اند!... در این رهگیر باز شدن مشت کسی که سال های تمام سنگ آزادی اندیشه را به سینه می زد، واقعیتی است که برای دریافتن آن نیازی به دانستن نتیجه انتخابات نیست... هر نامزدی هم که از صندوق های رای برنده بیرون آید، نتیجه یکی است: جمهوری اسلامی همان خواهد بود که هست!»

"مجتبی" در جلسه برلین و در حضور اعضای سازمان اکثریت و دیگر شرکت کنندگان در جلسه:

«... ما هیچ فرقی بین آقای خاتمی و ناطق نوری نمی بینیم. اگر خاتمی با دیگران فرق داشت، باید به عمل شورای نگهبان برای حذف ۲۷۵ نفر کاندیدا اعتراض می کرد و به صراحت بیان می کرد که ولایت فقیه را قبول ندارد! در مقابل ولی فقیه جبهه می گرفت و برنامه های اپوزیسیون را مطرح می کرد...»

نشست و برخاست با مشروطه خواه شدگان پس از سرنگونی شاه و گریز از گفتگو با توده ای ها، امید به زد و بندهای سیاسی بجای کوشش برای قرار گرفتن در کنار مردم، جز این بیار می آورد که آورده است؟

مخالفت با سیستم حاکم برخیزند تا اکنون موضوع تقسیم وجدان در سازمان به عذاب دیده ها و آسوده خاطرها به میان آید؟»

این درست است که نتایج انتخابات برای اپوزیسیون خارج از کشور که مسائل ایران را مطابق میل و خیالات و شرط بندی های خود تجزیه و تحلیل می کند "شگرف و شگفت" بوده است، ولی پیامدهای انتخابات می توانست کمتر از این "شگرف و شگفت" باشد به شرط آنکه تحریم کنندگان انتخابات حداقل تماسی با داخل کشور داشتند و می فهمیدند که همانطور که در اطلاعیه های "راه توده" به آن اشاره شده بود، اعضا و هواداران خود سازمان ها و گروه های آنان آماده شرکت در انتخابات می شوند. اما آنچه که از لابلای اظهارات کرمی استیاط می شود، این اندیشه است که گویا ابتدا باید پیروزی هدف و خواسته ای را از قبل بطور صد در صد و با تمام جزئیات آن پیش بینی کرد، تا بعد به نفع آن وارد مبارزه گردید و در غیر اینصورت میان آنها کسی که شعاری داده اند و خواسته ای را مطرح کرده اند که از نظر مردم در عمل "زنده باد ارتجاع" تلقی گردیده، با آنها کسی که با تمام نیرو برای عقب راندن ارتجاع وارد میدان مبارزه شده اند تفاوتی نیست، تا مسئله تقسیم به "وجدان های آسوده و ناآسوده پیش آید!"

این اندیشه از پایه نادرست است و ادامه همان تفکر "شرط بندی" است که چیزی جز فرصت طلبی سیاسی نیست. در شرایطی که ارتجاع همه نیروهای خود را برای بر هم زدن انتخابات بکار گرفته بود و تمام مراکز قدرت را به نفع ناطق نوری بسیج کرده بود و از آن طرف در اپوزیسیون اعلامیه های تحریم یکی پس از دیگری صادر می گردید و از طریق رادیوها و بلندگوهای امپریالیستی به داخل کشور فرستاده می شد، آیا کسی می توانست بگوید که پیش بینی می کرد که «انتخابات با شرکت ۹۰ درصد مردم برگزار خواهد شد و از این عده ۷۰ درصد آنان به خاتمی رای خواهند داد و محمد خاتمی در فردای روز رای گیری با بیست میلیون رای به عنوان رئیس جمهور منتخب ایران برگزیده خواهد شد.»

بنابراین، برخلاف آنچه که بهزاد کرمی می گوید، تفاوت بر سر آن چیزی نیست که کسی پیش بینی آن را نمی کرد و نمی توانست بکند و نباید می کرد، بلکه تفاوت بر سر آن چیزی است که "پیش بینی" کرد و عملی که بر اساس آن مرتکب شد.

و اساساً درک از مبارزه سیاسی و انقلابی اینگونه پیش گویی های پیامبرانه و در واقع نابودانه نیست. مسئله اصلی عبارت از آن است که آیا در شرایط و لحظه معین، با توجه به تناسب عمومی نیروها در سطح تمام جامعه و مردم و نه فقط در حکومت، آیا امکان آن بطور کلی وجود دارد که بتوان با بسیج مردم براساس خواسته ها و آگاهی آنان، هدف یا اهداف معینی را تحقق بخشید؟ اگر این امکان وجود دارد، پس باید برای آن مبارزه کرد و کوشید تا آن را عملی کرد. اما اینکه از قبل نتیجه مبارزه چه خواهد بود را هیچگاه نمی توان از قبل و بطور "صد در صد" پیش بینی کرد. تنها می توان حداقل، از احتمال قوی تر یا ضعیف تر پیروزی یک امکان سخن گفت و نه بیشتر. مبارزه ای که از قبل نتیجه آن بطور قطعی و صد در صد روشن باشد، اصلاً "مبارزه" نیست. تمام اهمیت انتخابات اخیر ریاست جمهوری درست در آن بود که نتیجه آن تا آخرین لحظه روشن نبود. نه از آن جهت که در انتخاب محمد خاتمی توسط مردم -لااقل برای ما، که در اطلاعیه انتخاباتی خود قاطعانه آنرا اعلام داشتیم- کمترین تردیدی وجود داشت، بلکه از آن جهت که تا لحظه آخر معلوم نبود که آیا ارتجاع سرانجام موفق خواهد شد جلوی برگزاری انتخابات را به هر بهانه -از جمله انتخاب اصلح- بگیرد و یا با تقلب کاندیدی مورد نظر خود را از صندوق ها بیرون آورد یا نه؟ این مسئله را ما به شکلی دیگر در انتخابات مجلس شورا نیز مشاهده کردیم، که "راه توده" با هدف بسیج مردم و عقب راندن ارتجاع و ممانعت از تسلط آنان بر یکی از ارگان های مهم حکومتی در آن شرکت نمود. اما چنانکه می دانیم اهداف فوق نه بطور قطع، ولی بطور نسبی حاصل گردید و مخالفت مردم با ارتجاع به نمایش گذاشته شد. هر چند که اپوزیسیون هیچ درسی از آن انتخابات نیاموخت و تمسخر کردن ما و چند گروه دیگر از مبارزان داخل را که در کارزارهای انتخاباتی شرکت کرده بودند را به درس آموزی ترجیح داد، ولی مردم از آن انتخابات درس آموختند. آنها دیدند که در مرحله اول انتخابات که بطور انبوه در آن مشارکت ورزیده بودند، ارتجاع به عقب رفت، ولی در مرحله دوم که مردم از صحنه کنار رفتند، ارتجاع توانست، با گسترش جو رعب و وحشت و به میدان کشیدن برخی واحدهای مسلح سپاه و بسیج شکست مرحله اول را تا حدی جبران کند. به همین دلیل، آن مردمی که شب از رادیو اسرائیل و بی بی سی اعلامیه های پی در پی تحریم را یکی بعد از دیگری شنیدند و روز بعد از ساعت ۶ صبح پشت در حوزه های رای گیری صف بسته بودند، فهمیده بودند که تحریم انتخابات، یعنی "زنده باد ناطق نوری". آنها این تجربه را پشت سر گذاشته بودند و تجربه بیست ساله انقلاب بهمن را.

گزارشی از جلسه سخنرانی فرخ نگهدار و یکی از اعضای شورای مرکزی سازمان اکثریت در بولین

رهبری سازمان اکثریت، سیاسی است؟

۱.۱. شیرزاد

=====

روز ۳۰ تیرماه، جلسه ای با حضور فرخ نگهدار و یکی از اعضای شورای مرکزی سازمان اکثریت، بنام "مجتبی" در شهر برلین آلمان و بمنظور تشریح دیدگاه‌ها و نظرات موجود در رهبری این سازمان، پیرامون تحولات و رویدادهای اخیر ایران، برای اعضای سازمان و دیگر علاقمندان مسائل جاری در سازمان اکثریت تشکیل شد.

این جلسه، در ابتدا قرار بود تنها با شرکت فرخ نگهدار تشکیل شود تا اختلاف نظرات خودش را با شورای مرکزی سازمان در مورد شرکت و یا عدم شرکت در انتخابات اخیر ریاست جمهوری در ایران تشریح کند، اما به صلاحدید برگزارکنندگان جلسه و خود فرخ نگهدار، جلسه مذکور با شرکت عضو دیگر شورای رهبری سازمان "مجتبی" تشکیل شد. بدین ترتیب حاضران در این جلسه، توانستند با دیدگاه‌های مختلف، از زبان دارندگان این دیدگاه‌ها آشنا شوند و سپس در مقام مقایسه برآیند. در این جلسه سؤالات زیادی طرح شد و هر دو عضو شورای رهبری سازمان، از دیدگاه خود به پاسخگویی پرداختند.

نگهدار در سخنرانی خود، بعد از تحلیلی از اوضاع ایران و نیروهای فعال در داخل و خارج کشور، بر ضرورت نهادینه شدن دموکراسی در ایران تاکید کرد و تصریح کرد، که این امر اسباب و وسائل خود را می‌خواهد، تا دموکراسی ناشی از هر تحولی در ایران، بعد از مدتی با شکست روبرو نشود و جامعه به عقب بازگردانده نشود. او در این مورد از انقلاب بهمن ۵۷ و سیر و سرگذشت آن تا لحظه کنونی، بعنوان مثال یاد کرد. اسباب و وسائل پاسداری از دموکراسی را، نگهدار احزاب، سندیکاها، سازمان‌های مستقل مذهبی و شوراهای محلی نام برد.

نگهدار، در قسمت دوم سخنرانی خود، به بحث‌های مربوط به انتخابات ریاست جمهوری، در درون سازمان اکثریت پرداخت و نظرات خودش را در این زمینه بیان داشت. او تاکید کرد، که موافق شرکت در انتخابات بوده و طی نامه‌ای به شورای مرکزی دلائل خود را در این زمینه برشمرده است. (این نظرات طی نامه‌ای در نشریه "کار" و سپس بخش‌هایی از آن در "راه توده" منتشر شد)

مطالبی که فرخ نگهدار پیرامون نظراتش پیرامون ضرورت شرکت در انتخابات ریاست جمهوری، هیچ نکته تازه‌ای اضافه بر آنچه در "کار" چاپ شد نداشت، مگر آنچه که درباره شورای مرکزی سازمان بر زبان آورد. او گفت، که «شورای مرکزی سازمان، در حال حاضر، اساسا سیاسی نیست و از جریانات سیاسی داخل کشور دور است» او تصریح کرد، که «اعضای شورای مرکزی سازمان عمدتا سرگرم کارهای روزانه و حتی معیشتی خویشند و تنها در مواقعی که جلسات شورا تشکیل می‌شود، در مورد مسائل به بحث می‌نشینند! آنهم بدون آنکه آمادگی قبلی پیرامون مسائل مورد بحث داشته باشند. این بی‌خبری درباره مسائل ایران، البته محسوس‌تر است، چرا که اگر غیر از این بود، کار به تحریم انتخابات نمی‌کشید. اگر رفقای شورای مرکزی، حتی یک هفته قبل از شروع رای‌گیری با داخل کشور تماس می‌گرفتند و در جریان وقایع روز قرار می‌گرفتند، به یقین در مورد تحریم انتخابات تجدید نظر می‌کردند» فرخ نگهدار همچنین تاکید کرد: «این رفتار تا آنجا از اوضاع داخل کشور فاصله دارد، که حتی نظرات کسانی که با آنها تماس دارند را نیز نمی‌دانند» نگهدار سپس، بعنوان راه چاره‌ای برای تغییر این وضع در رهبری سازمان اکثریت، خواستار آن شد که کسانی که رهبری سازمان قرار گیرند که بصورت حرفه‌ای کار سیاسی کنند. او تاکید کرد که در سازمان اکثریت چنین توانی وجود دارد. نگهدار، حتی تاکید کرد: «البته اکثریت رفقای ما در خارج از کشور، با عدم شرکت در انتخابات و رای‌گیری موافق بودند و اگر همین امروز هم از رفقای ما در خارج نظر بخواهند، حتما به تحریم رای خواهند داد، و این

نیست مگر دور بودن سازمان و رفقای ما از ایران و اوضاع داخل کشور، که باید فکری برای آن کرد.»

نگهدار در سخنرانی خود و در پاسخ به کسانی که در جلسه سخنرانی او شرکت کرده بودند، شعار محوری را "مبارزه با ولایت فقیه" اعلام داشت، اما نکفت، که این ولایت فقیه امروز حامی و سخنگوی کدام اقسام طبقات اجتماعی است. او همچنین در این جلسه، کوچکترین اشاره‌ای به نقش بازار و حزب آن "موتلفه اسلامی" در جمهوری اسلامی و شکست عظیم آن در دو انتخابات اخیر مجلس پنجم و ریاست جمهوری نکرد و به همین دلیل تحلیل او از اوضاع داخل کشور، عمدتا به کلی گویی انجامید!

نظرات رسمی سازمان

در مقابل نظرات فرخ نگهدار، نظرات "مجتبی"، بعنوان عضو ارشد رهبری سازمان قرار داشت، که واقعا موجب حیرت بسیاری از حاضران در جلسه شد، که انتظاری بیش از این از رهبری سازمان اکثریت نداشتند. حرف‌های او در واقع تکرار همان مطالبی بود که در تمام دوران پیش و پس از انتخابات در کیهان لندن و نشریه "نامه مردم" با جمله‌بندی‌های متفاوت تکرار شده است. از جمله نظرات او، که تعجب همگان را برانگیخت این بود: «ما هیچ فرقی بین خاتمی و ناطق نوری نمی‌بینیم» و یا اینکه: «این انتخابات غیر دموکراتیک بود، چرا که از ۲۷۵ نفر کاندیدا فقط چهار نفر خودی را شورای نگهبان قبول کرد. اگر خاتمی یا دیگران فرق داشت، باید به این عمل شورای نگهبان اعتراض می‌کرد و با صراحت بیان می‌کرد که ولایت فقیه را قبول ندارد و در مقابل ولی فقیه جبهه می‌گرفت و برنامه‌های اپوزیسیون را مطرح می‌کرد». "مجتبی" درباره ۲۰ میلیون رای داده شده به خاتمی و مقاومتی که مردم در برابر روحانیت حکومتی و بازارهای غارتگر از خود نشان دادند، گفت: «حالا یک اتفاقی در ایران افتاده است! چه خبراست؟»

بعد از پایان سخنرانی‌ها و پرسش و پاسخ‌ها، برخی از شرکت کنندگان در جلسه، که عمدتا از رفقای سازمان اکثریت بودند، نظرات خود را بصورت مستقل بیان داشتند. از جمله نظرات بیان شده، این بود، که سازمان باید یک کاندیدای مستقل را در داخل کشور معرفی می‌کرد، اگر چه به قیمت جان او تمام می‌شد! و یا اینکه سازمان باید از دکتر پیمان حمایت می‌کرد و در صورت رد صلاحیت او از طرف شورای نگهبان، به خاتمی رای می‌داد.

بصورت بسیار کوتاه، به برخی دیدگاه‌ها و نظرات پراکنده و متناقض مجتبی در این جلسه اشاره می‌کنم:

- «خاتمی بیاید نظرات اپوزیسیون خارج را بصورت مادی درآورد!»
- «برای ما دموکراسی محور است. هرکس از دموکراسی طرفداری می‌کند باید مورد حمایت باشد.»
- «ما نباید انتخابات را تحریم می‌کردیم، نباید هم به خاتمی رای می‌دادیم. تحریم باید در صورتی اعلام می‌شد که فقط ناطق نوری کاندید بود.»

در مقابل این سؤال که شرکت اعضای سازمان در داخل کشور، در انتخابات و قبول نکردن شعار "تحریم" آیا به معنای آن نیست که صلاحیت رهبری سازمان زیر علامت سؤال است؟ مجتبی پاسخ داد:

- «خب، در عوض رفقای خارج موافق تحریم بودند و این یعنی آنکه همه اعضای سازمان مخالف نظر شورای مرکزی نبودند»

در خاتمه این گزارش، اگر اشاره نکنم، که نگهدار در سخنرانی خود اشاراتی منصفانه به سیاست حزب توده ایران و بویژه دبیر اول حزب، در دوران پس از پیروزی انقلاب داشت، حق مطلب را درباره این جلسه ادا نکرده‌ام. همچنان که اگر نویسم که هر دو سخنران، با آنکه در حاشیه جلسه اشاره به تحلیل دقیق راه توده درباره اوضاع ایران و بویژه انتخابات ریاست جمهوری داشتند، در خود جلسه با دقتی محسوس سکوت را در این باره مراعات کردند و هیچ اشاره‌ای به آن نکردند. این امر برای شرکت کنندگان در جلسه که اکثریت قریب به اتقای آنها، از موضع گیری‌های "راه توده" و سازمان و دیگر سازمان‌های چپ و مطالب منتشر شده پیرامون انتخابات اخیر با اطلاع بودند، آنقدر محسوس بود، که پس از پایان جلسه و در بحث‌های خصوصی و چند نفره، اغلب اشاره به این سکوت و سانسور کرده و نسبت به این ناحقی انتقاد داشتند!

خود را بر آن قرار داده است که ثابت کند "اوترا لیبیرالیسم" برگرفته از منطق اسلام و آیات قرآن است.

اما "جبهه آزادی بخش ملی" که به کمک حکومت توانست مجددا موقعیت خود را مستحکم نماید، اکنون به آنچه که می خواسته دست یافته است. هر چند که این حزب نتوانست وزارتخانه های آموزش و پرورش، کشور و اطلاعات را که مدعی آنها بوده بدست آورد، اما در مقابل از جمله تقسیم بندی مناطق، کشاورزی و آموزش عالی را در اختیار گرفت. مقاماتی که به کمک آنها خواهند توانست بر روی سازمان ها و تجمع های ناحیه ای و مناطق نظارت نمایند و نفوذ خود را در میان دهقانان، آن هم در شرایطی که انتخابات مناطق نزدیک است، گسترش دهد؛ و بالاخره با بهره گیری از وزارتخانه آموزش عالی برنامه های خود را برای "عربی سازی" اجرا کند.

آیا همانطور که "لوماتن" چاپ الجزایر می نویسد، نتایج انتخابات و سپس تشکیل دولت جدید به معنی یک "پیشرفت چشمگیر در سمت عقب گرد است؟" هم آری و هم خیر!

تشکیل دولت تازه حاصل یک استراتژی است، که هدف خود را گویا سد بستن در مقابل نفوذ اسلاميون محافظه کار تعیین کرده است، هدفی که باید با پیوند زدن "اسلاميون معتدل" و محافظه کاران "جبهه آزادی بخش ملی" به قدرت به دست آید. اتحادی که ضمنا به حکومت اجازه می دهد که از اکثریتی آسوده خاطر، (۲۸۷ کرسی از ۳۸۰ کرسی) در مجلس برخوردار باشد تا بتواند برنامه های لیبرال خود را اجرا نماید. در عین حال اپوزیسیون ۲۵ درصد کرسی های خود را از دست داده است، اپوزیسیون مرکب از "تجمع برای فرهنگ و دموکراسی"، "جبهه نیروهای سوسیالیست"، "حزب کارگران- تروتسکیست" و بالاخره انتگریت های "انهدا" که هیچ چیز آنها را به یکدیگر پیوند نمی دهد.

در هر حال نتایج انتخابات الجزایر قبل از هر چیز این پیام مردم این کشور را با خود داشت که آنها خواهان پایان یافتن تروریسم، آرزومند صلح و دستیابی به راه حلی سیاسی و صلح جویانه هستند. علیرغم محلولیت ها و تضادهای اوضاع کنونی الجزایر و نتایج انتخابات، این نکته را نیز باید در نظر گرفت که کارزارهای انتخاباتی اخیر الجزایر یکی از لحظات نادر و استثنائی را در تاریخ این کشور برای اجرای حرکات دموکراتیک و آزادانه بوجود آورد. هم چنین باید امیدوار بود که این نخستین تجربه دموکراتیک و چند گرا در الجزایر آغاز یک جنبش وسیع تر و عمیق تر در جهت مقابله با یک سلسله چالش ها و دشواری ها در این کشور باشد، یعنی قبل از هر چیز توسعه اقتصادی و سپس مسائل مربوط به قانون خانواده، آزادی زنان، آزادی عقیده و بیان، نابود کردن شبکه های مافیائی و غیره.

مصاحبه با "احمد بن بلا" از رهبران انقلاب استقلال الجزایر

ترک هویت عربی- اسلامی را نمی پذیرم!

در آستانه انتخابات اخیر الجزایر، روزنامه الاهرام هفتگی، در شماره ۵ ژوئن ۹۷ خود، گفتگویی با "احمد بن بلا"، از رهبران قیام استقلال الجزایر انجام داد. وی در این مصاحبه انتخابات اخیر الجزایر را راهگشای مشکلات این کشور ندانست و دلائل حزب خویش را برای عدم شرکت در این انتخابات تشریح کرد. الاهرام در ابتدای این مصاحبه می نویسد:

«بجز "جبهه نجات اسلامی" که غیر قانونی است، "جنبش برای دموکراسی در الجزایر" به رهبری احمد بن بلا تنها حزب سیاسی است که انتخابات پارلمانی ۵ ژوئن الجزایر را تحریم کرد. قبل از انتخابات رژیم حاکم در الجزایر قانون جدید انتخابات و فعالیت احزاب سیاسی را گذراند که بموجب آن احزاب سیاسی کشور، برای آنکه بتوانند در انتخابات شرکت کنند، موظفند تغییرات مشخصی را در طرح برنامه های خود بدهند. بموجب این قانون احزاب سیاسی مجاز نیستند در اساسنامه و یا برنامه خود، به اصولی مانند هویت عربی و یا اسلامی اشاره کنند. "جنبش برای دموکراسی در الجزایر" تنها حزب قانونی است که از ایجاد این تغییر در اساسنامه و برنامه خود امتناع کرد و به همین دلیل نیز از طرف وزارت کشور الجزایر در معرض خطر انحلال قرار گرفته است.

س: با امتناع از پذیرش قانون احزاب سیاسی، "جنبش برای دموکراسی در الجزایر" خطر منحل شدن را پذیرا شده است. آیا این بدان معناست که شما آماده اید صحنه سیاسی را ترک کنید؟

مردم الجزایر، برای مقابله با نئولیبرالیسم اقتصادی، به اسلام و اسلامگرایانی پناه برده اند، که آنها خود طرفدار این سیستم اقتصادی اند!!

اسلام گرایان الجزایر، پس از انتخابات اخیر!

برگرفته از "اومانیته" ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه (ترجمه ن. کیانی)

روز ۲۵ ژوئن ۱۹۹۷، "احمد اویاهیا"، نخست وزیر جدید الجزایر کابینه خود را معرفی کرد. کابینه ای که مرکب از ائتلاف میان حزب وابسته به رئیس جمهور زروال "تجمع ملی و دموکراتیک"، "جنبش اجتماعی برای صلح" (حماس سابق) و جریانات محافظه کار "جبهه آزادی بخش ملی" FLN است. اما قبل از بررسی ترکیب کابینه جدید ابتدا لازم است نگاهی به نتایج انتخابات اخیر الجزایر در ۵ ژوئن انداخته شود، انتخاباتی که در واقع بیسانگر دلائل شکل گیری کابینه تازه است.

در جریان انتخابات ۵ ژوئن حزب رئیس جمهور "زروال" یعنی "تجمع ملی و دموکراتیک" توانست ۱۵۵ کرسی از مجموع ۳۸۰ کرسی مجلس را بدست آورده و در راس کلیه نیروها قرار گیرد. در واقع در شرایطی که ویژگی آن ادامه تروریسم انتگریت ها است، حزب رئیس جمهور توانست خود را در نزد بخش مهمی از مردم بعنوان وثیقه امنیت جامعه معرفی نماید. در عین حال این حزب در چشم بسیاری از مردم که در جستجوی نهادهای سیاسی قوی هستند، توانست خود را بر پا کننده چنین نظامی نشان دهد.

نفوذ "جنبش اجتماعی برای صلح" (حماس سابق) که از نوعی اسلام در چارچوب نهادها پشتیبانی می کند، با ۶۹ کرسی و "انهدا" که یک جریان انتگریتی آشکار است با ۳۴ نماینده در مجلس، نشان دهنده حضور یک جریان اسلامی قوی در سطح جامعه الجزایر است که نادیده گرفتن آن، ممکن نیست. در عین اینکه این جریانات اسلامی بر بستر بیکاری و خانه خرابی روز افزونی که برنامه های تئولیرالی در الجزایر بوجود آورده است، زمینه مناسبی برای رشد خود یافته اند. فراموش نکنیم که جنبش اجتماعی برای صلح - یا همان "حماس" - بر شبکه وسیعی از سازمان های خیریه و صدقه تسلط دارد و از طریق آنها نفوذ خود را در جامعه گسترش می دهد. احزابی که خود را "قطب دموکراتیک" می دانند؛ یعنی "جبهه نیروهای سوسیالیست" و "تجمع برای فرهنگ و دموکراسی" هر کدام ۱۹ کرسی پارلمانی را نصیب خود ساختند. سعید سعدی، رهبر "تجمع برای فرهنگ و دموکراسی" با محکوم کردن انواع و اقسام تقلبات، از نتایج انتخابات بشدت اظهار نارضایتی نموده است. هر چند که نیروهای دموکرات در الجزیره که امکان تقلب دشوارتر بوده است، توانسته اند نتایج بهتری بدست آورند.

به این ترتیب با این نتایج و تقسیم آراء بود که کابینه جدید الجزایر تشکیل گردید. در این کابینه نیروهای اسلامی و محافظه کاران "جبهه آزادی بخش ملی" با ۱۴ وزیر و مشاور از مجموع ۳۹ عضو کابینه به نحو چشمگیری حضور خود را ثبت کرده اند. حزب رئیس جمهور نیز مقامات استراتژیک نظیر وزارتخانه های دفاع، امور خارجه، کشور، بودجه و مالییه، انرژی، اطلاعات و آموزش و پرورش را در اختیار خود گرفته است. تردید نیست که واگذاری وزارتخانه های کلیدی به مقامات وابسته به حزب رئیس جمهور در واقع با هدف مطمئن ساختن بازارهای مالی و بورس و شرکای غربی بویژه آمریکا و فرانسه صورت پذیرفته است.

حزب "جنبش اجتماعی برای صلح" (حماس سابق) ۷ پست کابینه را در اختیار گرفته که از جمله آنها صنعت و بازرگانی صنعتی، وزارتخانه صنایع کوچک و متوسط است. بنابراین به پایان رساندن برنامه خصوصی سازی موسسات دولتی و عمومی که با بانک جهانی بر سر آن توافق به عمل آمده، به اسلاميون واگذار گردیده است، برنامه ای که سرنوشت صدها هزار کارمند و کارگر را در معرض خطر قرار داده است. ضمن اینکه برنامه توسعه بخش خصوصی به اصطلاح ملی و داخلی نیز ادامه دارد. حماس سابق که از سرسخت ترین هواداران "اوترا لیبیرالیسم" محسوب می شود، اکنون همه کوشش

ملی دموکراتیک" برخلاف "جبهه آزادیبخش ملی" سمبل هیچ چیز نبوده و چیزی را نمایندگی نمی‌کند. نباید از یاد برد که "جبهه آزادیبخش ملی" الجزایر را آزاد کرد و مکتبی بود که همه نهادهای پیش از ۱۹۶۲ را آفرید. چگونه حزبی که با صدور یک فرمان کتبی تاسیس شده است، می‌تواند مردم الجزایر را نمایندگی کند؟ این شوخی بیش نیست.

س: پس از ۶ سال سرکوب "جبهه نجات اسلامی" قویترین حزب سیاسی امروز الجزایر کدامست؟

ج: به رغم آنچه که از شروع بحران ۱۹۹۱ اتفاق افتاده است، "جبهه نجات اسلامی" هنوز بزرگترین و قدرتمندترین نیروی سیاسی در الجزایر امروز، بخصوص در میان جوانان است. جبهه نجات اسلامی، بلامنازع و محبوبترین نیروی سیاسی در الجزایر است.

س: فکر می‌کنید هواداران "جبهه نجات اسلامی" به حماس رای خواهند داد؟
ج: تصور نمی‌کنم. درست است که در انتخابات ریاست جمهوری بسیاری به حماس رای دادند، ولی تصور نمی‌کنم این امر در انتخابات پارلمانی تکرار شود.

س: اما بسیاری از ناظران معتقدند که اکثریت کسانی که به رهبری حماس رای دادند، از هواداران "جبهه نجات اسلامی" بودند.

ج: در انتخابات ریاست جمهوری، "جبهه نجات اسلامی" بخاطر منابع عمومی و اصلاح کشور، و به این دلیل که حماس نزدیک‌ترین نیروی سیاسی به آن بود، از هواداران خود خواست که به نامزد حماس رای بدهند. ولی در عرض دو سال گذشته، اختلافات بین حماس و جبهه عمیق‌تر شده است. بنابراین من تصور نمی‌کنم که هواداران و فعالین جبهه در این انتخابات به حماس رای بدهند.

س: فکر می‌کنید انتخابات پارلمانی، منصفانه برگزار شود؟
ج: خیر. مادامی که گفتگو بین نیروهای سیاسی کشور وجود ندارد، نمی‌توان انتظار یک راه حل واقعی را داشت. ارتش باید به جایگاه اصلی آن، یعنی پادگان‌ها بازگردد. مردم الجزایر باید در موقعیتی قرار گیرند که بتواند آزادانه نمایندگان را انتخاب کنند.

به کدامین سو؟

روزنامه "اومانیه"، ارگان مطبوعاتی حزب کمونیست فرانسه، در سرمقاله خود، تحت عنوان "به کدامین سو؟" به تحلیل اوضاع کنکو، پس از پیروزی "کابیلا" پرداخته است. در این سرمقاله وضعیت کنکو، در متن وسیع‌تر شرایط کنونی حاکم بر خاک قاره آفریقا مورد بررسی قرار گرفته است. قسمت‌هایی از این سرمقاله را در زیر می‌خوانید:

«... در حال حاضر ساختار موجود سیاسی در آفریقا دستخوش دگرگونی است. یکی از نشانه‌های این دگرگونی رشد اعتبار و نفوذ آفریقایی جنوبی و نقش فعال سیاسی است که این کشور، پس از رهایی دیرینه‌نگام از سلطه نظام تبعیض نژادی در سراسر آفریقا بر عهده گرفته است. در عین حال، این اندیشه که خلق‌های آفریقا برای حل مشکلات خود می‌باید بیش از همه به خوشتن متکی باشند، به گونه واقعی‌تری عینی و انکارناپذیر در حال بالایش و گسترش می‌باشد... با اینهمه و علیرغم این تحولات، می‌باید نگران آینده بود. آیا خلق‌های آفریقا می‌توانند بدون گرفتار آمدن در ورطه آرمان‌های هویت بخش ولی ارتجاعی و تفرقه افکن که بر سر راه همکاری سازنده اقوام کوناگون آفریقا است، بدان خود آگاهی نائل آیند، که خود قادر به حکومت بر خوشتن و رتن و فتح امور خویشند؟ آیا این خلق‌ها مسحور افسون "مجمع‌آزادی مشربی" (لیبرالی) نمی‌گردند تا از پایگاه‌های تک افتاده منابع و ثروت‌های طبیعی خود و آچه‌هایی پر رونق و غنی بنا سازند و پهنه گسترده قاره و اکثریت اعظم انسان‌هایش را در چنگال مهیب فقر و نکیته فرو گذارند؟

در این زمان، دوران رقابت دو اردوگاه شرق و غرب که در پی استقرار حوزه‌های نفوذ خود بودند سبزی شده است، آنچه اکنون در آفریقا، در دستور روز قرار دارد تحقق توسعه اقتصادی و مردم سالاری می‌باشد. از سوی دیگر واقعیت نوین حاکم بر دنیا، نبرد جهانی و بی‌امان اقتصادی است و در این نبرد قاره آفریقا به شکارگاهی تبدیل گشته است: چنین می‌نماید که ایالات متحده آمریکا مترصد آنست که در نظام نوین جهانی، از کنگو (زئیر) اژدهای آفریقایی در خدمت بازارهای مالی جهانی بیافریند. آیا جهانی شدن اقتصاد روزی با مال به نیروی در راستای توسعه اقتصادی و بالتذگی مردم سالاری در میان خلق‌های آفریقا تبدیل می‌گردد؟ در کشوری که رهبران سیاسی آن وابسته به سنت‌های قبیله‌ای و مناسبات اقتصادی هزار فامیلند و بیشتر نخبگان سیاسی در کشورهای غربی آموزش دیده و از الگوهای فرهنگی این کشورها نقش پذیرفته‌اند، هر گونه تحول و دگرگونی روندهای بطنی، پیچیده و پرفراز و نشیب است. از این رو شرط خرد آنست که ناظران خارجی از پیش داوری‌های شتابزده در مورد رخدادهای آتی این کشور خودداری کنند!»

ج: خیر این خواست ما نیست. رژیم با طرح شرایط غیر قابل قبول در صدد تحمیل چنین وضعیتی به همه ماست. حزب ما دارای اساسنامه داخلی است که به صراحت عنوان می‌کند که حزب باید بر مبانی عربیت و اسلام استوار باشد. از ما می‌خواهند که این اصل را از اسناد درونی و برنامه حزبمان حذف کنیم. چنین تقاضایی از جانب ما غیر قابل قبول است. البته احزاب دیگری هستند که به قانون جدید گردن نهاده‌اند. بعنوان مثال "حماس" نام خود را از "جنبش برای جامعه اسلامی" به "جنبش برای جامعه‌ای صلح آمیز" تغییر داد، ولی ما نمی‌توانیم چنین کنیم. پذیرش این قانون از طرف ما یعنی رد ساده همه ارزش‌ها و اصولمان. ما مخالف تغییر در قانون اساسی نیستیم، ولی تغییر در هسته مرکزی آنرا نمی‌پذیریم. قانون اساسی اولیه الجزایر، که بر اساس منشور انقلاب تنظیم شده است، به صراحت مطرح می‌کند که الجزایر نبایستی از مبانی عربی و اسلامی آن محروم شود. در حال حاضر بر خلاف این نص عمل می‌شود و این موضوعی نیست که بتوان به راحتی پذیرفت.

س: به نظر شما هدف رژیم از تغییر قانون احزاب سیاسی چیست؟

ج: دولت خواهان آنست که همه احزاب سیاسی در برابر آن زانو بزنند. رژیم در پی کنترل همه چیز است. با این کار رژیم از پذیرش یک سیستم دموکراتیک و یا یک سیستم چند حزبی واقعی طفره می‌رود.

س: حزب شما تنها حزب قانونی است که تصمیم به عدم شرکت در انتخابات گرفت. آیا هنوز فکر می‌کنید این تصمیم درستی بود؟

ج: این تنها موضعی بود که ما می‌توانستیم اتخاذ کنیم. پذیرش همه تغییراتی که رژیم در قانون ایجاد کرده است، یعنی پشت کردن ما به بسیاری از موضوعات اساسی، یک حزب سیاسی موظف است که از حق حیات خود به هر وسیله‌ای دفاع کند، ولی ما در اینجا نه از حزبمان، بلکه از اصولمان دفاع می‌کنیم؛ اینکه دولت تصمیم بگیرد حزب ما را غیر قانونی کند، به خود دولت مربوط است. تا آنجا که به ما مربوط می‌شود، ما نمی‌توانیم چیزی را نمایندگی کنیم که ماهیت پرنسپ‌های ما را نمایندگی نکند.

س: "جبهه نجات اسلامی" چند روز پیش با صدور بیانیه‌ای خواهان برگزاری یک کنفرانس ملی جهت یافتن یک راه حل سیاسی برای بحران الجزایر شده و همچنین موضوع میانجیگری بین المللی را مطرح کرده است. نظر شما درباره این دو پیشنهاد چیست؟

ج: من مخالف میانجیگری و یا دخالت بین المللی هستم. با این وجود، از میانجیگری عربی، اسلامی و یا آفریقایی حمایت خواهم کرد. من به پیشنهاد "جبهه نجات اسلامی" احترام می‌گذارم، ولی نمی‌توانم دخالت بین المللی را بپذیرم. مردم الجزایر توانایی حل مشکلات خود را دارند. به نظر ما، فراخوان یک کنفرانس ملی بسیار با اهمیت است و چنین پیشنهادی اساس منشور رم را تشکیل می‌دهد. (اشاره به منشوری است که در پی گردهمایی ۷ حزب اپوزیسیون در رم صادر شد و خواهان آزادی رهبران اسلامی و عدم دخالت ارتش در سیاست شد.)

س: بسیاری براین باورند که حزب شما و "جبهه نجات اسلامی" تنها احزاب سیاسی هستند که هنوز به منشور رم متعهد مانده‌اند. دلیل این امر چیست؟
ج: من درگیر جنگ لفظی با آنها نمی‌شوم که منشور رم را امضاء کردند و بعد تصمیم گرفتند که مواضع مخالف آنرا اتخاذ کنند. ما در انتخابات شرکت نمی‌کنیم، زیرا آنرا به هیچوجه مفید ارزیابی نمی‌کنیم. انتخابات ریاست جمهوری و رفراندم برای تغییر قانون اساسی بدون آنکه کمکی به حل مشکلات الجزایر کند، برگزار شدند. انتخابات پارلمانی چندان متفاوت نبوده و نهایتاً قادر نخواهد بود به مشکل اساسی که کشور ما با آن روبروست، یعنی مساله خشونت، پایان بدهد. ما خواهان یک گفتگوی واقعی هستیم. چنین گفتگویی مشخصاً لازم است که با شرکت ارتش انجام شود. چرا که در الجزایر ارتش قدرت حاکم است. لازم است که واقعیات موجود مورد بررسی مجدد قرارگیرد. زیرا ارتش توانایی حل و فصل مسائل سیاسی را ندارد.

س: ارزیابی شما از نقشه سیاسی الجزایر پس از تاسیس "حرکت ملی دموکراتیک" که به حزب ریاست جمهوری معروف است چیست؟

ج: این حزب پدیده متداولی در سیاست است. این حزب غیر موجود، فردا حزب حاکم خواهد شد. من اطمینان دارم که دولت این حزب را به بزرگترین تشکیلات سیاسی الجزایر تبدیل خواهد کرد. این امر یکی از بزرگترین و بدترین خطاهایی است که حکومت مرتکب شده است.

س: آیا پیش بینی می‌کنید که "حرکت ملی دموکراتیک" نقشی را که در گذشته "جبهه آزادیبخش ملی" داشت، ایفاء کند؟

ج: من شخصا علاقمند به طرح چنین شباهتی نیستم. من یکی از بنیانگذاران "جبهه آزادیبخش ملی" بودم. اختلاف اساسی بین این دو در این است که "حرکت

تلاش براس تطبیق مارکسیسم با جهان کنونی باید با آگاهی تنوریک همراه باشد!

مارکسی علیه مارکس

ازجمله وظائفی که دانشمندان برای موشک امریکایی، "راهیاب" که چهارم ماه جولای روی کره مرخ نشست، تعیین کرده اند، پاسخ به این پرسش است، که آیا «آثار حیات» در مرخ یافت می شود؟ دو سال پیش، موشک دیگری توانست عکس هایی از کهکشان به زمین مخابره کند، که بر مبنای آن «تولد منظومه ای» جدیدی تأیید شد. این جدیدترین دستاوردهای علوم دقیقه، در تأیید دستاوردهای قبلی، اثبات می کند که همه چیز، از ماده نازیمند تا زیستمند، دارای تاریخ است. «ماتریالیسم تاریخی»، یا «علم تاریخ» [۱] تاریخ رشد جامعه بشری در زمین است، که «ریشه در رئالیسم تاریخی historische Realismus، یا به عبارت دیگر ماتریالیسم دیالکتیک دارد» [۲]: «شناخت تاریخی جامعه بشری بر پایه قوانین دیالکتیکی پدیده ها».

واقعیت اثبات شده رشد ماده نازیمند به زیستمند، از جاندار تک یاخته به جامعه بغرنج امروز بشری، یک پرسش فلسفی را مطرح می سازد، که نه از زمان بانیان سوسیالیسم علمی، بلکه در طول تمام تاریخ فلسفه مطرح است: تقدم ماده و یا تقدم روح، ذهن و...؟

بدون تردید انطباق مارکسیسم بر شرایط جدید حاکم بر جهان پس از ضربات وارد آمده به کشورهای سوسیالیستی اروپا، یکی از عمده ترین وظایف نیروهای چپ و خواستار سوسیالیسم است. از اینرو قابل درک است، وقتی "امیر ممبینی" در بخش پنجم از سلسله مقالات خود تحت عنوان «در آستانه امروز» (گاز شماره ۱۶۰، ۲۸ خرداد ۱۳۷۶)، که با هدف تعیین «هویت» سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به رشته تحریر در می آید، بررسی مجدد «ماتریالیسم تاریخی» را ضروری می داند و می نویسد: «... جنبش سوسیالیستی که ایمان خود را از ماتریالیسم تاریخی می گرفت، بیش از پیش بررسی انتقادی این نظریه را گسترش می دهد».

نکته مرکزی ای که او در «ماتریالیسم تاریخی» شایسته بررسی مجدد می داند، نقش عین و ذهن، و به ویژه مسئله توالی زمانی این دو روندهای اجتماعی است. او برای توضیح نظر مارکس چنین می نویسد: «مارکس همان اندازه که انسان دوست بود، از حضور هوشیارانه این انسان در ژرف ترین فرایندهای اجتماعی خرسند می شد و با دقت می کوشید که این حضور را به اثبات برساند. او در همین راستا، هنگامیکه بحث زیرینا پیش می آمد، با همه سونگری، می نویسد: "عنکبوت اعمالی انجام می دهد که بکار نساج همانند است و زنبور عسل با ساختمان حجره های مومی خود موجب حیرت برخی از استادان معماری می گردد. ولی آنچه از پیش بدترین معمار را از بهترین زنبور عسل متمایز می کند، این است که معمار پیش از آنکه حجره را در کنبو بنا کند، (آن را) در سر خود می سازد. در پایان پروسه کار، نتیجه هایی حاصل می شود، که از آغاز در تصور کارگر و بر این پایه به طور ذهنی وجود داشت. او نه تنها تغییر شکلی به طبیعت اعمال می کند، بلکه در عین حال به هدف خود در طبیعت تحقق می بخشد، هدفی که خود از آن آگاه است و مانند قانونی بر نوع و چگونگی اعمال او حکومت می کند و اراده وی باید از آن تبعیت نماید" (کاپیتال جلد یک، صفحه ۱۸۹-۱۸۸).

همانطور که ملاحظه می شود، گره فکری مطرح شده توسط نویسنده دقیقاً مربوط به این نکته است، که آیا عین بر ذهن و یا ذهن بر عین تقدم دارد: «توالی زمانی این دو روندهای اجتماعی» مسئله مرکزی گره فکری اوست. بر پایه این گره فکری او از نظرات مارکس چنین نتیجه گیری می کند: «می بینیم که سخن از زیرینا [۳] در میان است و از کار و فعالیت تولیدی، و می بینیم که ذهن یا عقل یا آگاهی چنان با این زیرینا در آمیخته است که تفکیک آن ناممکن است، مگر اینکه انسان مارکسیسم را به انسان داروینیسیم اجتماعی تنزل بدهند.» و ادامه می دهد: «کار از نظر مارکس شالوده شالوده هاست. او می نویسد: "... کار عبارت از پروسه ایست بین انسان و طبیعت، پروسه ای که طی آن انسان فعالیت خویش را واسطه تبادل مواد بین خود و طبیعت قرار می دهد، آن را منظم می کند و زیر نظارت می گیرد...» (کاپیتال صفحه ۱۸۸).

"امیر ممبینی" سپس به نتیجه گیری می پردازد و می نویسد: «اما این شالوده شالوده ها خود یک آمیزه عینی-ذهنی است. انسان و کار و زبان و عقل همه وجوهی از یک کلیت یا تمامیت تفکیک ناپذیر هستند، و هیچ یک از این وجوه نمی توانند بدون دیگری هستمند باشند. راهبر کار اجتماعی غریزه نیست. راهبر کار، عقل است، زبان است، خود انسان است. کار، کنشی است آگاهانه و هدفمند که پیشاپیش برای تغییری که می خواهد در موضوع پدید آورد، سمت می یابد. پس، آگاهی، در سرشت کار، در سرشت هدف ناظر بر کار، در هستی انسان کارورز، در زیرینا، در ژرف ترین ژرفناهای زیرینا، حضور دارد. تفکیک این ذهن از عین که زیرینا را تشکیل می دهد، ناممکن است، و اگر ممکن بود، آنگاه دیگر ما نه با کار آدمی، که با جانوری سروکار داشتیم، و در چنان صورتی همه قانونمندی ها و همه نظام نظری مبین آنها دگرگون می شد.» در اندیشه بیان شده، که ناشی از درک نادرست نظرات مارکس است که به آنها استناد شده، دیگر تقدم ماده به روح، عین بر ذهن مورد تأیید نیست. نویسنده برپایه فلسفه ایده آلیستی، به پرسش اول فلسفه پاسخ می دهد!! بازگشت به ایده آلیسم هگل! بازگشت به «عقل»، «ذهن» و «روح جهانی» مورد نظر هگل. این ماتریالیسم دیالکتیک نیست و تلاش برای انطباق ماتریالیسم تاریخی با شرایط جدید و آموختن از اشتباه های گذشته نیز نام ندارد. این روزروینیسیم در مارکسیسم است [۴].

با مارکس علیه مارکس؟

گره فکری نویسنده در این نهفته است، که او با نقل نظرات مارکس از کاپیتال و برجسته ساختن «تمایز بدترین معمار نسبت به بهترین زنبور عسل» رابطه «عین» و «ذهن» را در سطح «اوتولوژی» [۵] مطرح می سازد، نه عملکرد انسان در جامعه. موضوع طرح شده توسط او - ماتریالیسم تاریخی - رابطه «عین» و «ذهن» در روند تاریخی رشد ماده نازیمند به زیستمند، تک یاخته به جامعه امروز بشری است. تفاوت بین شناخت از «عین» و «ذهن» و روابط آن دو با هم در هر مقطع تاریخی رشد آنها یک مسئله است و پدید آمدن «ذهن» از «عین» در طول تاریخ رشد ماده نازیمند به زیستمند، یک مسئله دیگر. در بخش اول، بحث بر سر آنستکه بر پایه داده های تئوری شناخت رابطه متقابل عین و ذهن (آگاهی و...) چگونه است؟ در بخش دوم، بحث بر سر آنستکه در کدام از مرحله رشد اولوسیونر ماده نازیمند به زیستمند، «احساس کردن» ماده آغاز می شود؟ روبرت اشتیگروالد Robert Steigerwald در کتاب خود تحت عنوان «خداحافظی از ماتریالیسم...» (نگاه شود به مقاله «مارکسیسم را با شرایط جدید انطباق دهید» در «راه توده» ۶۱) با اشاره به بخش دوم بحث می نویسد: «از دید ماتریالیست ها این پاسخ قطعی است، که ذهنیات ریشه منادی materielles Produkt دارد و محصول ماده (طبیعت، جامعه) است» (همانجا ص ۳۲۸). کوشش نویسنده سلسه مقالات «در آستانه امروز» مارکس را به کمک «کارل پوپر» در این مورد یک «دوآلیست» بقبولاند، ناموفق است.

بررسی عملکرد انسان در جامعه به منظور پاسخ دادن به پرسش اول فلسفه، گذشتن از کنار این پرسش است، که پایه اصلی جهان بینی فلسفی است. هدف این شیوه به اصطلاح رد کردن موضع «مونستی» هم ماتریالیسم و هم ایده آلیسم است، در پاسخ به مسئله تقدم «ماده» به «آگاهی» (ذهن، عقل، و...) و یا برعکس. کوشش می شود به اصطلاح یک موضع «دوآلیستی» برای پرسش اول فلسفه اثبات شود و همزمان ادعا می شود، که مارکس هم چنین می اندیشیده است. این شیوه اما با جدا شدن از واقعیت تاریخی رشد ماده، ماهیت ایده آلیستی-عین گرای (ایزکتیف) [۶] نظرات اوتولوژیک مدرن را نزد نویسنده برملا می سازد.

در توضیح موضع اوتولوژی مدرن، "توماس مچر" (نگاه شود به زیر نویس ۱) می نویسد: «با توجه به نظرات مارکس باید مفهوم عملکرد Tätigkeit را توسعه داد. این مفهوم هم فعالیت هنری و سرگرمی ها را فرا می گیرد و هم کار ذهنی، بدنی و روندهای روحی را. ... پروسه کار دارای یک "طبیعت عمومی" است، که "مستقل از هر یک از اشکال اجتماعی" آن است. این طبیعت در این نکته نهفته است، که عملکرد انسان هدف کار خود را (تولید هر چیزی را) در ابتدا در ذهن خود به پایان می رساند، قبل از آنکه آنرا بطور مادی بسازد. هم از نظر طراحی و هم از نظر تجربه و شناخت قانونمندی ها. این نکته است که "تمایز بدترین معمار نسبت به بهترین زنبور عسل" را بوجود می آورد.» و تأکید می کند: «البته عملکرد انسان در برابر اشکال غریزی و یا حیوانی کار متمایز است. این جنبه متمایز آنست، که کار انسان هم از نظر طراحی و هم از نظر تجربه، آگاهانه و هدفمند است، این بخشی از شرط "پایدار

بشهادت می گیرد، که «همانا فعالیت توده مردم را» یکی از دو ویژگی «نظریه ماتریالیستی تاریخ» اعلام می دارد، و در توضیح این نظر می نویسد: «راست این است که بر برداشت لنین از ماتریالیسم تاریخی بسیار کمتر از برداشت پلخانف یا کائوتسکی می توان ایراد گرفت ... لنین، از آنجا که خود سرباز و سردار رزم آور میدان انقلاب بود، نه می خواست و نه می توانست به نقش عقل و عزم انسان در آفرینش تاریخ کم بها دهد. اما آنان که پس از او به قدرت رسیدند، مساله شان نه انقلاب، بلکه نگهداشت و تثبیت حاکمیت و نظام برآمده از انقلاب بود، و همین را به شکلی بدتر در دستگاه اندیشگی مارکسیسم رسمی (این دشمن دگراندیشی) متعین کردند.»

نکته مثبت در اینجا آنست، که «امیر ممبینی» لیه تیز انتقاد را از «ماتریالیسم تاریخی» دور و آترا متوجه آنهایی می کند، که به گفته احسای طبری «علی رغم انواع ضامن ها که کلاسیک های مارکسیستی برای جلوگیری از تبدیل شدن آموزش خود به جزمیات ساده شده، پدید آوردند، در محیط های اجتماعی عقب مانده، تحت فشارها و نیازهای پراتیک، در پولیسک های متعصبانه و شتابزده، بدست توریسین هایی که فاقد صلاحیت درجه اول علمی بودند [انحراف] تحقق یافت»، و (بقول «امیر ممبینی») «دستگاه اندیشگی مارکسیسم رسمی (این دشمن دگراندیشی) متعین شد.» این شناخت نویسنده اما با این نتیجه منطقی همراه نیست، که پس باید انحراف از کلیت و دوری از روح انسان دوستانه «ماتریالیسم تاریخی» را مانع شد، و نه آترا بکلی مردود اعلام داشت.

«امیر ممبینی» و دیگران قبل از آنکه مثلاً به انتقاد پوزیتیویستی «کارل پوپر» نسبت «هیستوریسم»، که همان «ماتریالیسم تاریخی» از زبان پوپر باشد، برای رد ماتریالیسم تاریخی متوسل شوند و به تبلیغ تر «جامعه باز و جامعه بسته» پوپر به عنوان جانشین «علم تاریخ» بپردازند، باید منصفانه ابتدا و در یک بحث جدی و دقیق نادرستی «ماتریالیسم تاریخی» را به اثبات برسانند. بیان انحراف از آن، به عنوان دلیل برای نادرستی آن، جز داوری به نرخ روز نیست، که نویسنده خود نیز به درستی آترا مورد انتقاد قرار می دهد.

«کارل پوپر» نیز در برخورد به «ماتریالیسم تاریخی» در کتاب «جامعه باز و دشمنان آن»، با برداشتی غیر تاریخی، نظریاتی به منظور رد «ماتریالیسم تاریخی» مطرح می سازد، که با نقد علمی کوچکترین قربانی ندارد. روبرت اشتیگر والد در کتاب پیش گفته همین نکته را چنین می نویسد: «از دید فلسفی، به نظر پوپر، پایه جامعه بسته از برقراری یک جبر تاریخی حرکت می کند، یعنی آزادی های فردی را نفی می کند و توتالیتریسم را ایجاد می سازد» (همانجا ص ۲۷۷). به عبارت دیگر «انتقاد» پوپر نیز در محتوا همان انتقاد «امیر ممبینی» از «مارکسیسم رسمی» است، با این تفاوت که او آترا در مورد کلیت «ماتریالیسم تاریخی» صادق می داند و لذا کل آترا مردود می داند.

بنظر نمی رسد که بر پایه چنین «انتقادی» بتوان با نظر «امیر ممبینی» موافقت داشت، زمانی که می نویسد: «جنبش سوسیالیستی نیز که «ایمان» خود را از ماتریالیسم تاریخی می گرفت [و گویا اکنون دیگر نمی گیرد]، بیش از پیش بررسی انتقادی این نظریه را گسترش می دهد». نه از آرو که «ماتریالیسم تاریخی» یک و نیم قرن است که دیگر نظریه نیست، بلکه یک دانش و شناخت اثبات شده است و «علم تاریخ» و بخش جدائی ناپذیر شناخت علمی از روندهای مبارزات و ترقی اجتماعی را تشکیل می دهد و عدول از آن، «غافلگیر شدن» ها را بدنبال دارد (آنطور که همانند صاعقه بر سر اپوزیسیون «تحریم کننده» انتخابات ریاست جمهوری در ایران فرود آمد)، بلکه از این نظر هم که بنا به اعتراف منتقدان آن از جمله ممبینی نیز، انتقاد به انحراف از آن مطرح است، و نه به علم تاریخ.

با توجه به آنچه بیان شد نمی توان انتقادات «امیر ممبینی» را به علم تاریخ، کوششی برای انطباق مارکسیسم بر شرایط امروزی نبردهای اجتماعی ارزیابی کرد و بکمک آن «هویت» سازمان فدائیان اکثریت را تعیین کرد - آنطور که او می خواهد و انمود سازد -، بلکه باید آترا کماکان کوششی پوزیتیویستی برای نفی اندیشه سترگ علمی برای ترقی خواهی اجتماعی و براندازی استثمار انسان از انسان دانست.

[۱] نگاه شود به مقاله «علم تاریخ» به قلم پرنسور مانفرد مولر («راه توده» شماره ۵۸). در آنجا مولر به توضیح چگونگی کشف قوانین رشد جامعه بشری توسط مارکس می پردازد و اثبات می کند که جامعه بشری باید فراتر از حاکمیت بر طبیعت [که در دوران «رسانس» و به کوشش دانشمندان بورژوازی انقلابی ممکن شد] بر کنترل حاکمیت اجتماعی خود نیز دست یابد. انسان باید فراتر از حاکمیت بر طبیعت، بر کنترل حاکمیت اجتماعی خود نیز دست یابد. او

هستی انسان است. «آگاهی»، از آنجا که آگاهی ای انسانی است، تظاهر هستی اوست. «آگاهی» و «هستی» انسان، جداناپذیرند - حکمی که نباید آنرا با حکم: «هستی شرط متقدم بر آگاهی است»، اشتباه کرد. این حکم، در چارچوب اندیشه تئوریک پراتیک و فعالیت اجتماعی مطرح است: این حکم [برخلاف رابطه عین و ذهن در کار مجرد] به رابطه زیرینا و روبنا مربوط می شود. درحالی که تحلیل کار مجرد در «کاپیتال» به پایه تئوریک فعالیت اجتماعی مربوط نیست، بلکه بیان وضع اوتولوژیک کار می باشد: در اینجا مارکس درباره ساختارهای استوار و پایه های حیات اجتماعی صحبت می کند، که در تصامی صورتبندی های اقتصادی-اجتماعی ثابتند. در سطح اوتولوژیک، (شاید بتوان گفت) که آگاهی و وجود «از ابتدا» بطور مساوی وجود دارند.»

در ادامه مطلب «توماس میجر» هشدار می دهد: «در اندیشه مارکس چنین نیست، که در ابتدا «هستی بدون آگاهی» وجود دارد و سپس آگاهی ای که ناشی و زائیده از هستی است، خلق می شود. هستی انسان (از آنجا که اصلاً انسانی می شود) از ابتدا در وجود آگاهی تظاهر می کند. (مضافاً به آن، این هستی ناشی از روان نیز هست...)»

آنچه که موضع مارکس را از هر نوع موضع ایده آلیستی متمایز می سازد ... این امر است، که او آگاهی [ذهن، عقل ...] را در تاریخ طبیعی [تکامل ماده از نازیبستند به زیستمند و ... انسان] برآمده از روندی اولوسیونر می داند، حتی بیش از این، آترا به عنوان فونکسیون [عملکرد] و بخشی از جهان مادی [در تکامل ابدی] تعریف می کند. آگاهی، بخشی از ماده است، و یا با بیانی دیگر، روح، بخشی از طبیعت است؛ هستی انسانی، هستی ماده آگاه شده است.»

به بیانی دیگر، ارزیابی غلط از «ماتریالیست-دیالکتیکی» مارکس از مشخصات همیشگی و پایدار کار مجرد انسانی در هر دوران تاریخی رشد جامعه بشری، که از دو جنبه توامان «عین» و «ذهن» و یا «ذهن» و «عین» جداناپذیر تشکیل می شود، و همچنین «دیالکتیک عین و ذهن» [۷] را تشکیل می دهد، این حکم نادرست نتیجه گرفته می شود، که گویا مارکس هم خود معتقد است، که «آگاهی»، «روح»، «ذهن» و ... ریشه مادی ندارند، بلکه همزمان با ماده وجود داشته اند! چنین است پاسخ یک ایده آلیسم عین گرا به «ماتریالیسم تاریخی»: انتقال مارکس به دورانی از تاریخ فلسفه، به مارکس پیروی هگل (هگلیانز)! بدین ترتیب مارکس دوباره و همانند فلاسفه قبل از خود، به توصیف جهان می پردازد و نه ضرورت تغییر آن را اثبات کند! این، حذف رکن انقلابی در آموزش سوسیالیسم علمی است: «کاپیتال» بدون «مانیفست»! و یا مارکس مرده بی خطر!

آنچه که مارکس درباره رابطه و آمیزش عین و ذهن در روند تولید اجتماعی دوران سرمایه داری در نقل قول فوق الذکر برمی شمرد، پاسخ به پرسش اولیه فلسفه درباره تقدم عین بر ذهن نیست، که محتوای برداشت ماتریالیستی از تاریخ را تشکیل می دهد. بدون تردید و در انطباق کامل با نظرات مارکسیستی می توان و باید رابطه متقابل دیالکتیکی بین علت و معلول، عین و ذهن و در مراحلی نقش قاطع ذهن را در برابر عین پذیرفت، نکته ای که از جمله زنده یاد احسان طبری بیش از ۳۵ سال پیش نیز در کتاب «برخی اندیشه های اجتماعی و فلسفی» خود برجسته می سازد، اما چگونه می توان این امر را به عنوان استدلال فلسفی علیه «ماتریالیسم تاریخی» عنوان کرد؟

کوشش پوزیتیویست ها برای القای این نظر که گویا ذهن بر عین تقدم دارد، هدف سیاسی معینی را دنبال می کند. هدف آنست که با پرپها دادن به «تعقل راسیونال» به ظن خود اثبات کنند، که می توان و باید با «مهندسی اجتماعی» Sozialtechnologie کمبودهای سرمایه داری را برطرف ساخت و آترا به عنوان مدلی ابدی و پایان تاریخ پذیرفت. تزی که «کارل پوپر» در کتاب خود تحت عنوان «جامعه باز و دشمنانش» مطرح می سازد و «امیر ممبینی» در بخش پنجم نظراتش آترا نقل می کند.

علیه اشتباهات، و نه علیه «علم تاریخ»

«امیر ممبینی» در آغاز می نویسد: «ماتریالیسم تاریخی آن بخش از دستگاه نظری کارل مارکس است، که به دلیل گستره آن و تاثیر بیواسطه اش بر سیاست، از همه بیشتر دچار برداشت های گوناگون شده است.» و اضافه می کند: «... سیاست پردازان آیین مدار [که منظور «مارکسیسم رسمی» در اتحاد شوروی است] با این نظریه یک کیش تقدیر گرای واقعیت گریز دگراندیش ستیز ساختند ...»

او برای نشان دادن نقش منفی «مارکسیسم رسمی» در قلب محتوای عامل «آگاه» و «ذهن» و «عقل و عزم انسان در آفرینش تاریخ»، لنین را

شماره ۳۲ ماهنامه "جامعه سالم"، که پس از انتخابات ریاست جمهوری منتشر شده، سرمقاله ای به قلم دکتر "صادق زیبا کلام" دارد. خلاصه و بخشی های محوری این سرمقاله را در زیر می خوانید. دو نکته مشوق "راه توده"، جهت انتشار خلاصه این سرمقاله است:

۱- نکات مقایسه ای قابل درنگی، که اپوزیسیون مترقی جمهوری اسلامی در خارج از کشور، در تحلیل و تفسیر جامعه امروز ایران، حتی پس از انتخابات اخیر نیز بدان توجه نکرده است.

۲- سطح و کیفیت تفسیرها و مقالاتی که در داخل کشور، در همان چارچوب تنگ آزادی مطبوعات منتشر می شود و باید اعتراف کرد، که در برخی عرصه های مربوط به اوضاع ایران، چندین گام از مطالب مشابهی که در نشریات خارج از کشور انتشار می یابد، جلوتر است.

دو تفسیر غلط از نتیجه انتخابات

اولا بایستی گفت که هیچ کس پیش بینی نمی کرد و نکرده بود که صبح روز جمعه ۲ خرداد ۱۳۷۶ در ایران، بدون شلیک یک گلوله انقلابی بوقوع خواهد پیوست و بین ساعت ۸ صبح تا ۱۰ شب، بیش از سی میلیون نفر به پای صندوق های رای خواهند رفت. کم نبودند شعبات اخذ رأی که حوزه رای گیری را در ساعت ده شب بستند، در حالی که هنوز در بیرون کسانی خواهان انداختن رای شان به صندوق بودند... تحلیل کلی که حتی تا چند هفته بعد از عید نیز وجود داشت، آن بود که در نتیجه این انتخابات حاکمیت جناح راست یکدست خواهد شد. ارگان های وابسته یا متمایل به جناح راست، همچون جامعه مدرسین، روحانیت مبارز و شورای نگهبان، به علاوه رادیسو و تلویزیون و روزنامه های کیهان، ابرار و رسالت با حمایت علنی و بعضا غیر مستقیم از آقای ناطق نوری به نظر می رسید در صدد تحقق این سناریو (قبضه تمام قدرت) بودند.

برخی از محافل خارجی از همان روزهای اولیه پیروزی آقای خاتمی به تجزیه و تحلیل پرداختند. اساس تحلیل برخی از این محافل آن بود که رای آقای خاتمی در حقیقت رفتاری می علیه نظام بود. پاسخ برخی از مسئولان بالاخص جناح راست به این تحلیل آن بود که شرکت سی میلیون نفر یعنی هشتاد درصد واجدین شرایط در انتخابات نه تنها گفتن "نه" به نظام نبود، بلکه تأییدی بود نسبت به نظام و بیعت مجددی بود با حاکمیت آن.

... اگر واقعا مردم قصد گفتن "نه" به نظام داشتند، می توانستند این را با عدم شرکت در انتخابات نشان دهند. اما در پاسخ آنان که رای آقای خاتمی و شرکت بالایی مردم در انتخابات را می خواهند در چارچوب کلی نظام مطرح کنند و چندان عنایتی به نتیجه آن ندارند نیز بایستی گفت که اگر واقعا انگیزه مردم از شرکت در انتخابات صرفا تأیید مشروعیت نظام بود، در آن صورت چرا به آقای ناطق نوری رای ندادند که پیامشان صریح تر و روشن تر منعکس شود؟

... برخی از روزنامه ها و جریانات سیاسی وابسته به جناح راست که ظرف چند سال گذشته به جز تجاوز به حقوق انسان ها و هتک حرمت، به جز زبان زور و خشونت، به جز زبان بغض و کینه، به جز زبان ناسزا و چرخاش، به جز زبان توهین و وارد ساختن اتهام و زدن ناروا ترین تهمت ها به مخالفینشان، هنر دیگری نداشته و لیاقت و توانایی دیگری از خود نشان نداده اند، هنوز دریافته اند که آنان بدل به ضد ارزش شده اند. یعنی حمله و فحاشی آنان به شخصیت ها و جریانات سیاسی دیگر، در حقیقت باعث آبرومندی آنان می شود. بسیاری از کسانی که به آقای خاتمی رای دادند شامل جبهه رفته ها، آزاده ها، معلولین، مجروحین و در سطحی گسترده تر، در برگرفته سینه سوختگان انقلاب اسلامی می شود. و اتفاقا با رای خود به آقای خاتمی خواستند نگرانی خود را از فاصله گرفتن انقلاب اسلامی با برخی از اهداف و آرمان هایش را نشان داده و اعتراضشان را به گوش مسئولان برسانند. برخی پدیده ها در چند سال گذشته اتفاق افتاد که می توانست اندکی جناح راست را در فکر فرو برد. شرکت هزاران دانشجو در مراسم تشییع جنازه مرحوم بازرگان در بهمن سال ۱۳۷۳، استقبال گسترده از دکتر سروش در دانشگاه ها ظرف چند سال گذشته، رای غیر منتظره خاتم فائزه هاشمی در انتخابات یکسال بعدش در تهران، نتایج انتخابات یکسال پیش، که با ابطال نتایج آن در تعدادی از شهرها کشید و همچنین رد صلاحیت شماری از کاندیداها که عملا به مثابه دهن کجی به مردم بود، پیروزی خلاف انتظار زنان در شماری از شهرستان ها در جریان انتخابات دوره پنجم مجلس شورای اسلامی و نظایر اینها می بایستی هشداردهنده هائی برای جناح راست می شدند، اما سرصمت از قدرت، جناح راست نه خواست و نه توانست که آن پدیده ها را برای خود تجزیه و تحلیل نموده و درس هایی از آن بگیرد...

باید بتواند آگاهانه روابط تولیدی در جامعه را تنظیم کند، از این طریق که او باید به شناخت قانونمندی ها در جامعه، همانند شناخت قوانین حاکم بر طبیعت، نائل شود.

[۲] Sandkühler ۱۹۸۹، (۷۶)، به نقل از رساله Thomas Metscher صفحه ۵۵ تحت عنوان «دلایلی برای آنتروپولوژی ماتریالیسم-دیالکتیکی» در نشریه بنیاد مارکس-انگلس-Schriftenreihe der Marx-Engels-Stiftung شماره ۲۰

[۳] در توضیحات نقل شده از مارکس، بحث مارکس درباره «زیرینا» نیست. [۴] «روح جهانی» هگل، که در صحنه سیاسی، همان «دولت مقتدر» مورد نظر اوست، درست آنچیزی است که محافل پوزیتیویست برای جهان امروز می طلبند. * آنها می طلبند که بعلاوه انواع تنگناهای بشریت، «عقل» و عاقلترین ها سکان هدایت بشریت را در دست بگیرند. سخنان اخیر کلیتتون بدنبال گسترش ناتو به شرق اروپا، خواست امپریالیسم آمریکا برای راهبری جهان در چهارچوب «نظم نوین جهانی» و ابزار ضروری آنرا، یعنی ناتو، همین مفهوم را دارد. جنگ علیه عراق، لشکرکشی به موگادیشو، بوزن و... تحمیل «عقل» عاقلترین ها - امپریالیسم - به خلق ها است. راهبرانی که تحت پوشش «ضرورت های گلوبال»، سیاست اقتصادی ضدانسانی «نئولیبرالیسم» سرمایه مالی امپریالیستی را اعمال می کنند.

این موضع پایان انسان دوستی اندیشه «مدرنیسم» بورژوازی انقلابی دوران رنسانس و آغاز اندیشه پسمادرنیسم بورژوازی دوران بحران ساختاری سیستم است، که با اندیشه «داروینیسم اجتماعی» «فردریش نیچه» پا به عرصه وجود گذاشت و اکنون در «نظم نوین جهانی امپریالیستی» و «رژیم توتالیتیر سرمایه مالی» و برنامه «نئولیبرالیسم اقتصادی» تجلی می یابد.

[۵] نظرات فلسفی مقابل مارکس و فلسفه مدرن بورژوازی درباره هستی و آنچه مربوط به آن می شود را «اوتولوژی» می نامید.

[۶] ایده آلیسم ایزدکشی (عین گرا) به آن طرفداران تقدم ذهن بر عین گفته می شود، که «آگاهی» را مطلق ساخته و آنرا مستقل از زمینه تاریخی-اجتماعی سازنده هستی مادی می پندارند.

[۷] احسان طبری در کتاب «یادداشت ها و نوشته های فلسفی و اجتماعی»، درباره «تبویت مسائل دیالکتیکی مارکسیستی» از «دیالکتیک عام یا مجرد و دیالکتیک خاص یا مشخص» صحبت می کند و آنها را چنین تعریف می کند: «بررسی قوانین عام جهان عینی (طبیعت و جامعه) یا دیالکتیک طبیعت و دیالکتیک اجتماع؛ بررسی قوانین عام جهان ذهنی (فکر، احساس، عمل).

موافق این تقسیم بندی که دارای پیوند درونی منطقی است، اجزاء اساسی جهان بینی فلسفه مارکسیستی یا دیالکتیک مادی بقرار زیرین است: ۱- دیالکتیک عام یا مجرد؛ ۲- دیالکتیک طبیعت (خاص و عینی)؛ ۳- دیالکتیک اجتماع (خاص و عینی)؛ ۴- دیالکتیک روح (خاص و ذهنی)». دیالکتیک روح را طبری در ادامه سخن تقسیم بندی می کند: «الف- دیالکتیک پروسه های روانی (منظور تکرار روانشناسی فردی و اجتماعی نیست، بلکه بیان دیالکتیک پروسه ها، یعنی انطباق احکام کلی دیالکتیک بر نفسانیات فردی و اجتماعیت)؛ ب- دیالکتیک پروسه تفکر و معرفت؛ ۱- دیالکتیک علایم (سمیوتیک - زبان - سمبول های ریاضی - علامات اطلاعاتی)؛ ۲- دیالکتیک مفاهیم، احکام، استنتاجات (منطق تاریخی و منطق انطباقی)؛ ۳- دیالکتیک جریانات فکری (جهان بینی، ایدئولوژی، تئوری و غیره)؛ ۴- تئوری شناخت (گنوسئولوژی)؛ ۵- تئوری حقیقت (دیالکتیک واقعیت و حقیقت)؛ ج- دیالکتیک پروسه احساس و تخیل (یا دیالکتیک تصاویر)؛ ۱- دیالکتیک موجود و مطلوب (زشت و زیبا، عالی و سافل، مضحک و غم انگیز)؛ ۲- دیالکتیک احکام تقویمی (آکسیولوژیک)؛ ۳- دیالکتیک پروسه آفرینش (هنر)؛ د- دیالکتیک پروسه عمل؛ ۱- دیالکتیک پراتیک اجتماعی (رهبری، سازمان، مبارزه، تولید و غیره)؛ ۲- دیالکتیک رفتار فردی (اتیک و تاکتیک)». برای توضیح اوتولوژی عملکرد انسان، توجه به این مقولات دیالکتیک به نظر طبری ضروری است.

* مشابه آنچه که سرمایه داری دلال و تجارت پیشه ایران طرفدار آنست و تلاش «موتلفه اسلامی» در جمهوری اسلامی نیز برای برقراری «دیکتاتور مصلح» و پیشهادش برای انحلال جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری عدل اسلامی، در همین راستا قرار دارد.

سرنوشت دو انقلاب در "ایران" و "نیکاراگوئه"

ع. سهند

چندی پیش روزنامه "سلام" تقاضای تلفنی یکی از خوانندگان خود را منتشر کرد که ضمن اشاره به همزمان بودن انقلاب بهمن ۵۷ در ایران و انقلاب ژوئیه ۷۹ در نیکاراگوئه، خواستار انتشار مقاله‌ای در ارتباط با تحولات این انقلاب و وضعیت کنونی نیکاراگوئه شده بود. تقاضای فوق از جانب "سلام" برآورده نشد، اما مدتی بعد مقاله‌ای دقیق درباره جنبش انقلابی نیکاراگوئه تا مقطع انتخابات فوریه ۱۹۹۰ در ماهنامه "چستا" مهرماه ۷۵ انتشار یافت. نظر به اینکه تاریخ پرفراز و نشیب جنبش انقلابی نیکاراگوئه می‌تواند درس‌های گرانمایی در اختیار مبارزان کشور ما قرار دهد و با توجه به اینکه مردم دو کشور در حال حاضر مورد تهاجم سیاست‌های نو استعماری تعدیل اقتصادی قرار گرفته‌اند، نوشته حاضر به بررسی مختصر تحولات جنبش انقلابی نیکاراگوئه در طی ۷ سال اخیر می‌پردازد.

پایان ۴۵ سال دیکتاتوری

انقلاب ضد امپریالیستی، ضد استبدادی و مردمی ۱۹۷۹ در نیکاراگوئه به ۴۵ سال دیکتاتوری خاندان جنایت‌پیشه ساموزا پایان داد. حکومت جدید به رهبری "جبهه آزادیبخش ملی ساندنیست" در راس برنامه‌های خود، پایان دادن کامل به حضور امپریالیسم در کشور و بهبود فوری شرایط زندگی مردم را قرار داد. در این راستا حکومت جدید تشکیل اتحادیه‌های کارگری، سازمانهای دهقانی و گروه‌های زنان و جوانان را مورد تشویق قرار داد. بانک‌های داخلی و شرکت‌های بیمه را ملی اعلام کرد، تجارت خارجی را تحت کنترل خود درآورد و بسیاری از کارخانجات را ملی کرد. بساط "گارد ملی ساموزا" را برچید و بجای آن "ارتش مردمی ساندنیست" و "پلیس ساندنیست" را تشکیل داد و در محله‌ها، مراکز تولیدی و مناطق روستایی بسیج نظامی مردمی را پایه‌گذاری کرد. دهقانان فقیر و کارگران کشاورز که مورد حمایت حکومتی بودند، از طرق مختلف و از جمله از طریق مبارزه برای گسترش اصلاحات ارضی، کسب حقوق کارگران روستاها، مبارزه برای برق کشیدن به روستا، شرکت گسترده در امر سوادآموزی و از طریق تشکیل سازمان‌های مبارزاتی خود، با به عرصه سیاست می‌نهادند. کارگران غیر متشکل شهرها ایجاد اتحادیه‌ها را به سرعت آغاز کردند و نیز برای دفاع از انقلاب و پیشبرد تصمیمات دولت جدید به تشکیل کمیته‌های محلات برای دفاع از انقلاب پرداختند. زنان برای کسب حقوق مساوی، در شهر و روستا متشکل شدند. حکومت انقلابی در جهت ارائه خدمات بهداشتی و تعلیم و تربیت قدم‌های موثری برداشت. همچنین اقدامات سازمان یافته‌ای به عمل آمد تا بحران مسکن، که گریبان گیر اکثریت کارگران و زحمتکشان کشور بود را به شیوه‌های مختلف و از جمله از طریق کاهش میزان اجاره خانه، ارائه خدماتی نظیر لوله کشی آب و فاضلاب و برنامه ریزی برای شروع طرح‌های احداث مسکن ارزان قیمت، بویژه در مناطق روستایی را رفع کند. دولت انقلابی در این زمینه‌ها پیروزی‌های چشمگیری بدست آورد. بعنوان مثال میزان بیسوادی در کشور از ۷۵ درصد کل جمعیت به ۲۰ درصد کاهش یافت. اقدامات فوق در جهت بهبود زندگی اکثریت اعضا، جامعه و حفظ استقلال کشور از همان ابتدا با توطئه مشترک نیروهای ارتجاعی و امپریالیسم آمریکا مواجه شد. دهمال تحریم اقتصادی، دخالت نظامی و تبلیغات و مانورهای سیاسی و دیپلماتیک امپریالیسم آمریکا سرانجام در فوریه ۱۹۹۰ به حکومت ساندنیستها در پای صندوق‌های رای پایان داد و خانم "چامورا" نامزد مخالفان ساندنیستها به ریاست جمهوری انتخاب شد.

نئولیبرالیسم اقتصادی

با شروع ریاست جمهوری "چامورا" در آوریل ۱۹۹۰، نیکاراگوئه به برگره کشورهایی پیوست که از سیاستهای نئولیبرالی و تعدیل اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول پیروی می‌کنند. درچارچوب چنین سیاست‌هایی رتس کشور از ۹۵ هزار نفر به ۱۶ هزار نفر کاهش یافت. هزاران نفر از لارمندان و مستخدمین رسمی دولت در قبال پرداخت دو سال حقوق، بازخرید

شدند. از هزینه‌ها و بودجه دولتی بخصوص در بخش‌های آموزش، بهداشت و خدمات اجتماعی کاسته شد. گرچه دولت جدید تغییر اساسی در قانون اصلاحات ارضی مصوب حکومت ساندنیستها ایجاد نکرد، اما در نتیجه سیاست‌های اعتباری جدید، هزاران دهقان خرده مالک که به تنهایی و یا از طریق شرکت در تعاونی‌های کشاورزی صاحب زمین شده بودند، همه دار و ندار خود را از دست دادند. بخشی از این دهقانان به کارگران مزدبگیر کشاورزی تبدیل شده و بر روی زمین‌هایی که روزی به آنها تعلق داشت به کار گرفته شدند، بقیه روستاهای خود را رها کرده و در جستجوی کار به حاشیه نشینان "ماناگوئه" و دیگر مراکز شهری تبدیل شدند.

واردات ارزان، بخصوص اقلامی مانند کفش و مرغ که قبلا در داخل کشور تولید می‌شد، به تعطیل بسیاری از واحدهای تولیدی انجامید. نرخ بیکاری که در سال ۱۹۸۹ حدود ۳۵ درصد بود، در سال ۱۹۹۱ بطور رسمی به ۶۰ درصد افزایش یافت. بیکاری در نواحی حاشیه اقیانوس اطلس که سکنه آن اکثرا سیاه پوست و سرخ پوست هستند افزون بر ۹۰ درصد است. در جهت جذب سرمایه‌های امریکائی در بخش نساجی و بافندگی که بدنبال وضع مقررات گات در زمینه منسوجات، کشورهای دارای نیروی کار ارزان را هدف قرار داده‌اند، در سال ۱۹۹۲ یک "منطقه آزاد تجاری" در خارج از "ماناگوئه" پایتخت کشور ایجاد شد. تعداد کارگران شاغل در این "منطقه آزاد تجاری" که در ابتدا ۱۳۰ نفر بود تا سال ۱۹۹۶ به ۱۱ هزار نفر افزایش یافت. هشتاد درصد این کارگران را زنان تشکیل داده است و ۶۰ درصد آنها بین سنین ۱۵ تا ۲۴ سال هستند. دستمزد در این کارگاه‌های نساجی و بافندگی در قبال ۱۲ ساعت کار در روز، ۲۴ "کگوردوبا" برابر ۳ دلار بوده و بسختی کفاف خوراک و مسکن کارگران و خانواده آنها را می‌دهد. با این وجود و به رغم شرایط نامساعد کار و میزان بالای بیماری‌های ریوی در بین کارگران، همه روزه صف طولانی بیکاران در خارج درهای ورودی این منطقه دیده می‌شود.

بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول از طریق شروطی که به وام‌های خود وصل کرده‌اند، عملا سیاست‌های دولتی در نیکاراگوئه را تحت کنترل خود دارند. بدهی خارجی کشور که در سال ۱۹۹۰ محدود می‌شد به ۱٫۵ میلیارد دلار بدهی پرداخت نشده از جانب حکومت ساموزا، تا سال ۱۹۹۶ به ۸ میلیارد دلار افزایش یافت. از طرف دیگر در آمد سرانه از ۸۷ دلار در سال ۱۹۸۳ به ۴۳۰ دلار در سال ۱۹۹۶ کاهش یافت. براساس "شاخص پیشرفت انسانی" سازمان ملل که سنجش متوسط طول عمر، سطح آموزش و درآمد سرانه در کشورهای جهان را در بر می‌گیرد، نیکاراگوئه از مقام ۸۵ در سال ۱۹۹۱ به رتبه ۱۱۷ در سال ۱۹۹۶ سقوط کرده است. در این مورد نیکاراگوئه در بین کشورهای نیمکره جنوبی، بعد از هائیتی که فقیرترین کشور است، قرار دارد. در آغاز سال ۱۹۹۷ بالغ بر هشتاد درصد از جمعیت نیکاراگوئه زیر خط فقر قرار داشته و بیش از ۴۰ درصد آن در فقر مطلق زندگی می‌کنند.

در سال‌های اخیر سه قصدهای سیاسی بخصوص در مناطق روستایی افزایش یافته است. براساس گزارش "مرکز حقوق بشر نیکاراگوئه" در سال ۱۹۹۶ بیش از ۱۹۶ مورد ترور سیاسی در مناطق روستایی کشور رخ داده که نیمی از قربانیان آن را کشاورزان تشکیل می‌دهند. بیکاری و فقر باعث افزایش سطح جرائم مختلف، اعتیاد و خودکشی شده است. آمار پلیس ملی وقوع ۶۱۳ جرم در هر ساعت و ۲ خودکشی در هر سه روز را نشان می‌دهد. خشونت خانگی و جرائم جنسی علیه زنان و کودکان نیز بنحو بیسابقه‌ای افزایش یافته است.

انشعاب

شکست ساندنیست‌ها در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۹۰ به هیچوجه به معنای اجتناب ناپذیر بودن تحولات منفی فوق نبود. آنها در همانسال ۳۹ کرسی از کل ۹۳ کرسی "مجمع ملی" را بدست آوردند. اگر ساندنیست‌ها توانسته بودند راه‌حلهای سازنده‌ای برای اختلافات درونی خود که متأثر از تحولات ناشی از فروپاشی سوسیالیسم در اروپا بود، پیدا کنند، براحتی قادر بودند در ائتلاف با احزاب کوچکتر، سدهای قانونی غیر قابل عبوری در برابر سیاست‌های تعدیل اقتصادی دولت "چامورا" ایجاد کنند. رشد "سوسیال دموکراسی" در صفوف ساندنیست‌ها نه تنها اتخاذ یک سیاست واحد در مقابل سیاست‌های تعدیل اقتصادی را غیر ممکن ساخت، بلکه نهایتاً به انشعابی انجامید که در نتیجه آن "ساندنیست‌ها" اکثر نمایندگان خود را در "مجمع ملی" از دست دادند. در نتیجه این انشعاب، در پایان دوره قانونی "مجمع ملی" در سال ۱۹۹۶، تنها ۸ نفر از ۳۹ نفر نمایندگان اولیه، با ساندنیست‌ها ماندند.

در پی پذیرش طرح "آشتی ملی" و متأثر از تحولاتی که به استقرار سرمایه‌داری در کشورهای سوسیالیستی اروپا انجامید، بحث‌هایی در بین

مشکل املاک مصادره شده بعد از انقلاب را قطع کرده و دستور تخلیه اجباری املاک مورد اختلاف را صادر کرده است. تخلیه اجباری در "ماناگوئه" که ۳۰ هزار خانوار را تهدید می کند، تا بحال به کشته شدن دو نفر و زخمی شدن و دستگیری صدها نفر منجر شده است. اختلافات موجود در این مورد ۱۰۶ هزار قطعه زمین شهری، ۱۲ هزار واحد مسکونی و ۶۰ هزار قطعه زمین کشاورزی را در بر می گیرد. ساندنیست ها به نوبه خود تصمیم به اعمال فشار بر دولت از طریق بسیج و سازماندهی کارگران، دهقانان، زنان و جوانان در جهت مقابله با تخلیه اجباری گرفته اند. در آوریل سال جاری، سیاست بسیج توده ای "ساندنیست ها" دولت را به عقب نشینی در مورد تخلیه اراضی کشاورزی و داشت. آرنولد و آله ماه، رئیس جمهور نیکاراگوئه بعد از چندین روز تظاهرات نیروهای اپوزیسیون در ماناگوا پایتخت این کشور، طرح های ارائه شده به مجلس را پس گرفت و قول تجدید نظر در این قوانین را داد.

نتیجه

در زمینه اهداف، دستاوردها، فراز و نشیب ها و نتایج عقب نشینی در برابر سیاست های تحمیلی تعدیل اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، بین جنبش های انقلابی در نیکاراگوئه و ایران تشابهاتی وجود دارد، همچنان که بین تحول سال های اول پیروزی دو انقلاب در این دو کشور این تشابهات وجود داشت. به همین دلیل تجربه نیکاراگوئه می تواند درس های گرانبهائی در اختیار مبارزان کشور ما قرار دهد. متأسفانه آموخته های بخش قابل توجهی از طیف چپ ایران از انقلاب نیکاراگوئه، در مقطع آشتی ملی در آن کشور متوقف مانده و از این رو به امید تکرار آن تجربه در ایران، در مسیر نزدیکی و همکاری با جریان راست و اپوزیسیون راست حرکت کرده و در توهم گرفتن ماهی مقصود در تور دموکراسی و حقوق بشر امپریالیسم بسر می برند.

نکته ای که این بخش از چپ ایران به آن توجه ندارد، این است که آنچه که نهایتاً در نتیجه ده سال تحریم اقتصادی، تحمیل جنگ داخلی، مین گذاری بنادر و تبلیغات و مانورهای سیاسی امپریالیسم آمریکا به حکومت انقلاب در نیکاراگوئه تحمیل شد، در ایران، در جریان نبرد "که بر که" از درون حاکمیت سر برآورد.

مبارزه امروز "ساندنیست ها" در جهت حفظ دستاوردهای انقلاب نیکاراگوئه و مقاومت و مقابله با سیاست های امپریالیستی تعدیل اقتصادی، مهمترین درسی است که نیروهای مترقی و میهن دوست ایران می توانند در حال حاضر از تجربه این کشور بیاموزند. این درس یکبار دیگر نشان می دهد که مبارزه برای آزادی و دموکراسی از مبارزه طبقاتی جدا نیست!

(بقیه سوسیالیسم چینی از ص ۶)

رجوع به ارزش های باستانی و استفاده از ناسیونالیسم برای تحکیم جامعه در حول اندیشه های نوین، بویژه در میان بخش هایی از جامعه که پیشرفت های اقتصادی را جزئی از افتخارات کشور خود تلقی می کند، بازتابی مساعد می یابد.

در ماه ژوئن گذشته کتابی منتشر شد با عنوان "چین می گوید نه!" که در ظرف چند هفته به پر فروش ترین کتاب چین تبدیل شد. این کتاب هرچند که جنبه رسمی نداشت، اما در واقع محتوای آن با سیاست های نوین رهبری چین در گسترش ناسیونالیسم مغایر نیست. ضمن اینکه ظرف چند ماه آینده جنگ کنگ نیز مجدداً به چین منظم خواهد گردید که همزمان بحث درباره مسائل تاریخی و تحقیر مردم این کشور توسط استعمارگران در قرن نوزدهم را گسترش داده است.

ویژگی های گذار در چین هم چنان می تواند چون برگ های برنده تضمین کننده روند تحولات تلقی بشود. برخلاف اتحاد شوروی و کشورهای شرق اروپا، تحولات در این کشور به سقوط حزب کمونیست نیانجامید. برعکس حزب کمونیست خود مبتکر نوسازی و تحقق آن در روندی طولانی و چندین ده ساله گردید، نه "شوگ درمانی" به شکلی که در روسیه انجام گرفت. پیشرفت های اقتصادی اکنون چین را در ردیف قدرتمندترین کشورها در سطح بین المللی قرار داده است. ضمن اینکه بهبود سطح زندگی مردم، امروز نیز بهترین منبع مشروعیت حکومت می باشد. اما آیا گسترش اقتصاد بازار با حفظ نظام سوسیالیستی در چین ممکن خواهد بود؟ دهه آینده این پرسش را پاسخ خواهد داد.

(این مطلب با استفاده از منابع مطبوعاتی حزب کمونیست فرانسه

تنظیم شده است)

"ساندنیست ها" در گرفت که نهایتاً به بروز دو جریان عمده سیاسی منجر شد. یکی اکثریت موسوم به "چپ دموکراتیک" به رهبری "دانیل اورتگا" و دیگری اقلیت به رهبری "سرجیو رامیرز"، معاون سابق اورتگا. اکثریت با تاکید بر نقش پیشاهنگ حزب، خواهان توسعه اقتصادی بدون وابستگی به سرمایه خارجی و در جهت تامین عدالت اجتماعی بوده و توسل به تشکل های کارگری و توده ای و استفاده از تظاهرات و اعتصابات را برای حفظ دستاوردهای انقلاب و مقابله با سیاست های تعدیل اقتصادی ضروری می دانند. اقلیت از طرف دیگر، مخالف نقش پیشاهنگ حزب و توسل به سازمان های توده ای بوده و ضمن حمایت از روند خصوصی کردن واحدهای تولیدی بویژه آنهاست که به تشکل های کارگری واگذار شده اند، خواهان بسط "آشتی ملی" در حیطه اقتصادی است.

تا مقطع برگزاری کنگره فوق العاده "جبهه آزادیبخش ملی ساندنیست" در ماه مه ۱۹۹۴ ارگان مرکزی و هیات نمایندگی جبهه در "مجمع ملی" تحت کنترل جریان اقلیت قرارداشت و منطبق با مشی سیاسی آن عمل می کرد. کنگره فوق العاده با دو سوم آراء به اتخاذ برنامه "چپ دموکراتیک" رای داده و "اورتگا" را به دبیرکلی جبهه برگزید. در پی اجرای تصمیم کنگره مبنی بر تعویض مسئولین ارگان مرکزی جبهه و "هیات نمایندگی" آن در مجمع ملی که وابسته به جناح اقلیت بود، این جناح بطور رسمی از جبهه انشعاب کرده و "جنبش نوسازی ساندنیست" را تشکیل داد. متقابلاً بیش از ۲۰ نفر از هیات تحریریه ارگان مرکزی و ۳۱ نفر از نمایندگان "مجمع ملی" به انشعابیون پیوستند.

انتخابات ۱۹۹۶

گرچه ۱۹ حزب و ۵ اتحاد سیاسی نامزدهای خود را برای انتخابات ریاست جمهوری که در ۲۰ اکتبر ۱۹۹۶ برگزار شد، معرفی کرده بودند، از هفته ها قبل مشخص بود که انتخاب نهائی بین دو نفر خواهد بود. یکی "آرنولدو آله مان"، شهردار ماناگوئه و عضو حزب "موسسان لیبرال" (حزب خانواده ساموزا) و نامزد رسمی "اتحاد لیبرال" (اتلافی از ۵ حزب محافظه کار) و دیگری "دانیل اورتگا".

"آله مان" با تکیه بر منابع مالی "اتحاد لیبرال" و با بهره برداری تبلیغاتی از نتایج سیاست های دولت "چامورا" در زمینه تثبیت نرخ مبادله ارزی و لغو قانون خدمت نظام وظیفه اجباری، به شیوه ای سازمان یافته، با طیف مخالفان "ساندنیست ها" ارتباط برقرار کرده و به احساسات ضد ساندنیستی در جامعه دامن زد. او همچنین از مخالفت روحانیون ارتجاعی و ایالات متحده با نامزدی "اورتگا" در تبلیغات خود حداکثر بهره را گرفت. در هفته قبل از انتخابات نیکلاس برنز، سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا در جواب به سؤال خبرنگار شبکه تلویزیونی ABS گفت: «من کلمه دموکرات را درباره اورتگا بکار نمی برم». روز بعد روزنامه محافظه کار "لا پرزا" با عنوان درشت نوشت: «از نظر وزارت امور خارجه آمریکا، اورتگا دموکرات نیست». این اظهار نظر دخالت آمیز تا انتخابات از طریق رسانه های تحت کنترل ائتلاف راست تکرار شد. در نتیجه انتخاباتی که با شرکت بیش از هشتاد درصد از رای دهندگان برگزار شد، "آله مان" با ۵۱ درصد آراء در برابر ۲۸ درصد متعلق به اورتگا به ریاست جمهوری انتخاب شد. از ۹۳ کرسی نمایندگی در مجمع ملی، اتحاد لیبرال ۴۲ و ساندنیست ها ۳۶ کرسی را بدست آوردند. از ۱۴۳ شهردار کشور، ۵۲ نفر از میان ساندنیست ها انتخاب شدند. این تعداد افزایش چشمگیری نسبت به انتخابات ۱۹۹۰ داشت که در نتیجه آن تنها ۱۳ شهرداری تحت کنترل جبهه قرار گرفته بود. "رامیرز"، نامزد "جنبش نوسازی ساندنیست" در انتخابات ریاست جمهوری یک در صد کل آراء را بدست آورد.

علیرغم پیروزی ائتلاف راست در انتخابات ریاست جمهوری، توازن نیروها در جامعه و در "مجمع ملی" به نحوی است که ساندنیست ها با حفظ وحدت عمل خود و انتخاب مشی واحد قادر خواهند بود نه تنها سیاست های تعدیل اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول را متوقف کنند، بلکه حتی برخی از مواضع از دست رفته در این نبرد طبقاتی و ضد امپریالیستی را نیز باز پس گیرند. ویکتور هوگو تینوکو، معاون رهبر جناح پارلمانی ساندنیست ها با مجمع ملی آن کشور طی یک سخنرانی برای جمعی از علاتمندان انقلاب نیکاراگوئه، در فوریه ۱۹۹۷ در شهر واشنگتن آمریکا گفت: «در مجمع ملی ۴۷ رای اکثریت را تشکیل میدهد. اتحاد لیبرال ۴۲ نماینده دارد که ۱۰ تا ۱۲ نفر آنها را نمی توان هوادار مسلم "آله مان" تلقی کرد. ساندنیست ها ۳۶ نماینده داشته و از ۱۵ رای باقیمانده، یک رای "جنبش نوسازی ساندنیست ها" و ۳ رای "حزب راه مسیحی" ماهیتاً آرای مترقی هستند. در نتیجه "آله مان" قادر نخواهد بود براحتی برنامه های خود را به تصویب برساند.»

با توجه به واقعیت فوق "آله مان" اقدام به پیشبرد برنامه هایش از طریق صدور فرامین شخصی کرده و مصمم است، حتی الامکان مجمع ملی را در حاشیه قرار دهد. او اخیراً ضمن فرمانی از خزانه دولت، بابت اموال مصادره شده "ایوان الرکت"، یکی از ژنرال های ارتش "ساموزا" غرامت هنگفتی پرداخت. "آله مان" همچنین گفتگو با "ساندنیست ها" برای یافتن راه حل قانونی برای

حفظ و بقای آن بین مردان برقرار است. بین سرمایه داری و مردسالاری در زمینه زیر دست شمردن زنان یک همکاری انکارناپذیر وجود دارد.

مردسالاری یکی از موانع موثر بر سر راه همکاری مشترک بین مردان و زنان کارگر، در رزم مشترک آنها علیه سرمایه داری ایجاد می کند. این سیستم به حساب زنان به مردان مزیت و امکاناتی را می دهد که زنان از آن محرومند. بدین ترتیب چنین تلقی می شود که تقاضای زنان برای کسب حقوق انسانی شان تهدیدی است برای قدرت مردان. در یک جامعه مردسالار، مردان کار زنان در جامعه و خانواده را کنترل می کنند و بدینوسیله، از یکطرف آنها را از دسترسی به مهمترین امکانات موجود در جامعه منع می کنند و این به مفهوم آنست که اکثریت آنها قادر به تامین معاش خویش و داشتن یک زندگی مستقل نیستند، و از طرف دیگر مردان بر جسم زنان نیز تسلط دارند. زندگی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی زنان در این جامعه، متاثر از شرایطی که در یک جامعه مردسالار برقرار است، کنترل و اداره می شود و این مردان هستند که تصمیم می گیرند چگونه چنین جامعه ای را سازماندهی کنند. بنابراین، در شرایطی که در چنین جامعه ای، زنان بعنوان یک گروه فاقد قدرت هستند، سرمایه داری نیز به سهم خود زنان را استثمار کرده و در جهت سود خویش، از نیروی آنها بهره می گیرد.

ستم بر زنان از طریق قانون، مستقیم و غیر مستقیم و همچنین با وضع قوانینی که اعمال می شود. معیارهای موجود در یک جامعه مردسالار بر تمام روابط بین جنسیت ها، در تمام حوزه ها اعم از خانواده، تشکلهای سیاسی، دستگاه های دولتی، ادارات، بخش بازرگانی و صنعت و زندگی فرهنگی و مطبوعاتی، مراکز آموزشی و مراکز کاری تاثیر می گذارد.

با آگاهی از چنین شرایطی است که حزب ما معتقد است، زمان آن فرا رسیده است تا با وضوح بیشتر نقش خویش را بعنوان یک حزب فمینیست نیز ایفاء نماید. سیاست دشمنی، تبعیض و تجاوز علیه زنان که در بسیاری از جوامع وجود دارد، نشان دهنده اینست که تلاش ویژه ای به نفع زنان می بایست صورت گیرد. حزب چپ، فمینیست را بعنوان یک عامل ضرور در این مبارزه می بیند. فمینیست به زنان آن استدلال و ابزاری را می دهد که براساس آن زنان بتوانند مشترکا، برای حقوق اجتماعی و انسانی خویش نیز مبارزه کنند. فمینیست آن سیاستی است که علیه ستم بر زنان مبارزه می کند. دلالی که منجر به تسلط مردان بر زنان شده را نمی توان در سرمایه داری نوین جستجو کرد. این تسلط به مرور و در طول هزاران سال حیات بشریت شکل گرفته است. با بکارگیری شیوه های زورمندانه، مردان توانسته اند بر خانواده، محیط کار و سازمان های رهبری کننده جامعه تسلط یابند و این مردان بوده اند که تصمیم گرفته اند زنان چه وظائف و مسئولیت هایی را باید بعهده بگیرند، باید چه کار کنند و چه خصوصیات داشته باشند. اینکه بیشتر احساساتی باشند، غیر مستقل باشند و کارهای سبک تر را انجام دهند. می توان گفت مردسالاری قراردادی است مبتنی بر جنسیت.

انتظاری که جامعه از زنان دارد، اینست که آنان هم در نقش مادر، همسر و خدمتکار ایفای نقش کنند و بدین ترتیب بیشترین فشار متوجه زنان شاغل و نادارانی که تنها زندگی می کنند.

در محیط های کاری، مکانیزمی که قدرت مردان و زیر دستی زنان را باعث شده، بهتر می توان دید، که مردان و زنان در محیط های کاری و در رابطه با کارهای مختلف وظایف مختلف را انجام می دهند و وظایف و مسئولیت های خاصی صرفا به زنان محول می شود. کار زنان بدین ترتیب وابسته به مردان می شود. مردان در پارلمان قدرت دارند و این آنها هستند که قوانین را وضع می کنند و تصمیمات سیاسی را اتخاذ می کنند و در زندگی اقتصادی این مردان هستند که قدرت دارند. بدین ترتیب همه جا آنها حکومت می کنند. تمام سیستم های جامعه ما براساس مردان و روش های مردانه در سازماندهی کار بنا شده است. این یک رسم و حتی قانون شده است و صرفا استثناهایی را می توان مشاهده کرد که زنان به ستیز و مخالفت برخاسته اند. زنان همیشه کار کرده اند، کار آنها همیشه کمتر از مردان ارزیابی شده است. نظام صنعتی و سرمایه داری صرفا به تکامل این وضعیت کمک کرده است.

حقوق زنان، حقوق بشر است. آنان نمی بایست بخاطر پوشیدن لباس و یا رفتار و کردارشان مورد آزار و تعقیب و پیگرد قرار گیرند. این حق انسانی آنهاست که در مورد زندگیشان تصمیم بگیرند. زمانی که زنان زیر پوشش شرف خانوادگی و یا حفظ سنت های فرهنگ و مذهبی کتک می خورند و یا حتی بقتل می رسند، صرفا به دلیل اینکه در برابر پذیرش این سنت های ظالمانه مقاومت می کنند، خود دلیل دیگری است بر اعمال روش های مردسالارانه.

برای آنکه بتوان طرز تلقی ها و نگرش ها را تغییر داد و موانع جرم و جنایت علیه زنان شد، ضرورت بحث و گفتگو در سطح جامعه در مورد کاری که

جنبش "فمینیستی"، در عین حال، که جنبشی ویژه برای برابر حقوقی زنان با مردان باز شناخته می شود، در سال های اخیر، بعنوان بخشی از جنبش عمومی برای مبارزه با سرمایه داری و ستم طبقاتی، مورد توجه ویژه احزاب کمونیست و چپ قرار گرفته است. این امر بویژه در کشورهای اروپایی بیش از دیگر کشورها مشاهده می شود. بعنوان نمونه، بحث هایی بسیار جدی در حزب کمونیست فرانسه در این زمینه جریان دارد، که "راه توده" نیز برخی از آنها را تاکنون منتشر ساخته است. گزارش زیر که به نوعی دیگر به جنبش برابر حقوقی زنان با مردان پرداخته، بازتاب دهنده بحث هایی است که در حزب چپ سوئد جریان دارد. ما برای آشنایی با این بحث ها، گزارشی را که توسط یکی از همکاران راه توده در سوئد تهیه و ارسال شده، منتشر می کنیم. علاوه بر تکتات بسیار قابل توجهی، که در این گزارش پیرامون غارتگری سرمایه داری و ضرورت مبارزه مشترک زنان و مردان علیه آن وجود دارد، به نکاتی نیز اشاره می شود، که به نوعی با خواست های زنان ایران برای برابر حقوقی همخوانی دارد. این امر نشان می دهد که جنبش فمینیستی، در تمامی کشورهای جهان - اعم از اروپایی و یا آسیایی و آفریقایی - وجوهی مشترک دارد.

گزارش تحقیقی حزب چپ سوئد پیرامون

"فمینیسم" و مبارزه طبقاتی!

۱. ج. دنیا

حیات اجزائیه حزب چپ سوئد طرح پیشنهادی خود، در مورد فمینیسم را که توسط یک گروه کاری تهیه شده است، ارائه داد. در این طرح سعی شده به سؤالاتی همچون "چرا ما حزب خویش را یک حزب فمینیسم می نامیم؟" و یا "نقش ما بعنوان یک حزب فمینیست چیست و یک حزب فمینیست چگونه فعالیت می کند؟" پاسخ داده شود. حزب چپ سوئد معتقد است، که این سؤالات اساسی است و لازم است پیرامون آنها بحث های عمیق اجتماعی صورت گیرد. اینکه حزب چپ سوئد خود را یک حزب فمینیست می نامد به این مفهوم است که این حزب یک قدم از سایر احزاب سوسیالیست در زمینه حقوق زنان پیشی گرفته است. در این نوشتار تاکید شده که مبارزه برای رهایی زنان از ستم نمی تواند مبارزه طبقاتی را تحت الشعاع قرار دهد، بلکه این دو باید همزمان به پیش برده شود. متن زیر ترجمه ایست برگرفته شده از طرح پیشنهادی حزب چپ سوئد.

حزب چپ سوئد یک حزب سوسیالیست و فمینیست است. این بدین مفهوم است که ما در دو بعد سیاسی فعالیت خواهیم کرد. هم علیه سرمایه داری که سیستم اقتصاد بخش اعظم جهان براساس آن استوار شده و سرچشمه ستم طبقاتی و بی عدالتی و جنگ است، و همزمان علیه مردسالاری - پدرسالاری - که نظامی است مبتنی بر ستم بر زنان و پایمال نمودن حقوق انسانی آنها.

حزب ما برای جامعه ای کار می کند که در آن هر انسان حاکم بر سرنوشت خویش باشد. هدف ما رهایی انسانی است، از هر گونه ستم. برای آنکه بتوان به این هدف دست یافت، می بایست سرمایه داری و جامعه مبتنی بر طبقات و مردسالاری ملغی شود.

مردسالاری محصول جامعه سرمایه داری نیست، بلکه در همه جوامع حضور فعال دارد. این یک سیستم کهنه از ساختمان جامعه است که براساس ارجحیت مرد بر زن بنا شده است. مردسالاری برتری قدرت مردان بر زنان را در جامعه تضمین می کند. علیرغم موقعیت های مختلف مردان به علت تعلقات طبقاتی، سن، ملیت و نژاد در این سیستم، همکاری و وفاداری مشترک برای

"کار" از کدام "اتحاد" سخن می گوید؟

آخرین شماره های نشریه "کار" ۶۱ و ۶۲ زمانی بدست ما رسید، که "راه توده" آخرین مراحل چاپ را می گذراند و بدین ترتیب فرصتی برای پرداختن به مطالبی که در این شماره های کار، در ارتباط با انتخابات ریاست جمهوری و نقش "راه توده" و سیاست حزب توده ایران در برابر جمهوری اسلامی، در آنها عنوان شده، نبود. تا فرصت مناسب، برای پرداختن به مطالب مطرح شده در این شماره های "کار"، بویژه در ارتباط با مشی حزب توده ایران در برابر انقلاب ۵۷ و جمهوری اسلامی، که ما عمیقاً از بحث پیرامون آن استقبال می کنیم، با برخی نقطه نظرات و ادعاهای عنوان شده توسط رهبران سازمان در "کار" آشنا شویم:

***سهراب مبشری (کار ۶۲): شرکت کنندگان در این یورش (منتقدان مشی تحریم)، سازمان را به ترک مشی مصوب کنگره های خود و پذیرش مواضعی خارج از چارچوب "چپ" فرا می خوانند. (راه توده: گویا چپ فقط کسی است که به تحریم پیوسته باشد! بدین ترتیب "راست" تحریم کننده کجا جا می گیرد؟) این در حالی است که درست به دلیل اشتراک مواضع نیروهای چپ در قبال انتخابات، فرصتی تاریخی برای غلبه بر دو دهه تفرقه در صفوف چپ ایران فراهم آمده است. (راه توده: بنابراین ادعا، مشی تحریم برای نخستین بار طی دو دهه چپ مورد نظر آقای مبشری را متحد کرده است. این ادعا را می توان با مرور منشور اتحاد با حزب دموکراتیک مردم ایران و اعلامیه مستقل دو سازمان درباره انتخابات ثابت کرد!! بگذریم که رهبران سازمان های چپ مورد قبول و نظر ایشان، از جمله حزب دموکراتیک مردم ایران، مشی تحریم را غلط ارزیابی کرده اند! ... فاجعه، کنار ماندن سازمان از یک رای گیری زود گذر کم تاثیر نیست. (به زعم مبشری) در غلظتین مجدد سازمان به مشی دنباله روی بود که فاجعه می آفرید:

راه توده: کالبد شکافی نفی این همه واقعیات، ادعاهای بی اساس و یورش به عقب برای دفاع از خویش، بسانند تا آیند. اما برای آنکه بتوان با ادعاهای سهراب مبشری بیشتر آشنا شد، از شماره ۶۱ کار و از قلم یکی دیگر از رهبران سازمان، یعنی مهدی فتاپور درباره وحدت نظر درونی و اتحاد بیرونی این جملات را بخوانید:

***مهدی فتاپور (کار ۶۱): انتخابات نشان داد که در تحلیل های پایه ای و متدهای به کار گرفته شده توسط اپوزیسیون و بطور مشخص نیروهای چپ تمایزات و اختلافات عمیقی وجود دارد و این اختلافات قطعاً در آینده و در مقاطع حساس مجدداً عمل خواهد نمود. کسانی که می گویند ما از مردم خواستیم در انتخابات شرکت نکنند و مردم با نپذیرفتن ایده ما بزرگترین ضربه را به رژیم وارد کردند، ولی تاکتیک ما اصولی و صحیح بود، باید اصول و متدهای حاکم بر اتخاذ تاکتیک خود را مورد تجدید نظر قرار دهند... من هم در این انتخابات و هم در انتخابات مجلس بر این اعتقاد بودم که تاکتیک تحریم و دعوت مردم به عدم شرکت در آن با شرایط مشخص جامعه ما بیگانه است... تعیین سیاست تحریم، آن هم از چند ماه قبل از انتخابات، به دلیل غلبه دموکراتیک بودن انتخابات در شرایط پیچیده و متحول حاکم بر انتخابات فرار از پیچیدگی های اتخاذ تاکتیک بود.

راه توده: بیانیه های رسمی حزبی و سازمانی، اظهار نظرهای تاکتیک ها و شعارهای پیش از انتخابات از یکسو، و مقالات و تفسیرها و اظهار نظرهای بعد از انتخابات به شمول شخصیت های سیاسی بی سازمان، اما همسو یا برخی سازمان ها - آرشو بسیار ارزنده است، از این آرشو خواندن و عبرت آموز، ما چند جمله هم از قلم یکی دیگر از رهبران سازمان اکثریت نقل می کنیم. این تحلیل و تفسیر که در آستانه انتخابات نوشته شده در مجله آرش شماره ۶۱ منتشر شده است:

مجید عبدالرحیم پور: ...ما هم بر این عقیده هستیم که این انتخابات سرنوشت ساز است، ولی از مردم می خواهیم در این انتخابات شرکت نکنند. قبل از انتخابات سرنوشت شومی توسط زمامداران جمهوری اسلامی برای مردم ایران ساخته و پرداخته شده است. این عاقلانه و مسئولانه نیست که یک حزب سیاسی مردم را به شرکت در امری که نتیجه شوم آن از همین امروز روشن است فرا بخواند!... اگر خاتمی بخواهد پا را از گلیم خود فراتر بگذارد و کاری مشابه بنی صدر بکند، به بلاتی بدتر از بنی صدر دچار می گنجد.

عبدالرحیم پور چند جمله پائین تر، چنین ادامه می دهد: «آنها (حکومت) بخوبی می دانند که دیگر نه امامی در کار است و نه امت امام که آنها بتوانند با تکیه بر آنها افرادی نظیر بنی صدر را بیرون کنند...»

راه توده: به این می گویند نظم فکری و تحلیل دقیق اوضاع ایران و موقعیت رژیم! (ص ۳ را بخوانید)

علیه آنان صورت می گیرد ضروری است، اما این کافی نیست. آنچه می گوییم که بنام مذهب و فرهنگ علیه زنان صورت می گیرد، باید افشاء شود و جرم تلقی شود. این گزارش سپس به نحوه غارت جهان توسط چند ملیتی ها پرداخته و در ارتباط با جنبش زنان برای مبارزه طبقاتی علیه این ستم یادآور می شود:

غارت جهان و اسارت زنان

نظم غیر عادلانه ای که بر جهان حاکم است، زنان را بیش از مردان در بر گرفته است. در حال حاضر ۱۵۰۰ مردم جهان در فقر بسر می برند، که ۷۵ درصد آنها را زنان تشکیل می دهند. از ۲۳ میلیون انسانی که از جنگ و فوجای گریخته اند ۸۰ درصد را زنان تشکیل می دهند، همچنین ۲۳ بزرگسالان بیسواد را زنان تشکیل می دهند.

اقتصاد جهانی در کنترل شرکت های فراملیتی است که پایگاه های آنها در اروپا، امریکا شمالی و ژاپن است. کشورهای فقیر در تارپود بدهی هائی که به کشورهای ثروتمند دارند، اسیر شده اند و بدینوسیله است که نظم غیر عادلانه حاکم بر جهان حفظ می شود. سود سرشار شرکت های فراملیتی از طریق تجارت اسلحه، غارت منابع خام و نابودی محیط زیست حاصل می شود و این کشورهای فقیر جهان هستند که بزرگترین محموله های اسلحه بطرف آنها سرازیر است. در کشورهایی که فقر بیداد می کند، دولت ها منابع محدود کشورشان را برای خرید سلاح های کشنده و آلات و ابزار سرکوب جنبشهای مردمی به کار می گیرند، پولهایی که می بایست صرف آموزش، مسکن، بهداشت و درمان شود.

هزینه های نظامی جهان ۸۰۰ میلیارد دلار است و این در حالی است که با ۹ میلیارد دلار می توان مشکل آب را در روستاهای جهان سوم حل کرد و با ۲۰ میلیارد دلار می توان بهداشت و درمان مادران و کودکان را در این قسمت از جهان تامین کرد. غارت کشورهای فقیر توسط کشورهای غنی موجب افزایش مهاجرت در این کشورها شده است. اکثریت مهاجرین در کشورهای فقیر بسر می برند و اکثریت با زنان و کودکان است. فقط تعداد معدودی می توانند به کشورهای اروپائی و ایالات متحده خود را برسانند.

در چنین شرایطی از بی عدالتی و غارت و نابرابری، زنان تحت ستم مضاعف قرار می گیرند، در حالیکه مردان و زنان بعنوان پیکر مشترک بشریت باید در کنار یکدیگر علیه این بی عدالتی مبارزه کنند، تبعیض موجود بین این دو بخش یک پیکر و سیستم مردسالارانه به این مبارزه مشترک لطمه می زند. نظام غارت و نابرابری، همچنین نظم مضاعفی برای کنترل زنان و بازداشتن آنها از تحرک برقرار کرده است. جنبش آزادیخواهانه زنان وابسته است به افشای این تدابیر و درهم شکستن موانعی که آنها را محدود کرده است. زنان باید بدانند که آزادی به آنان هدیه نمی شود، بلکه باید آنرا با مبارزه بگیرند. مارکس می گوید «آزادی طبقه کارگر، کار خود اوست» و در اینجا باید گفت که امر آزادی زنان نیز کار خود آنان است.

ستم علیه گروه ها و طبقات مختلف، به اشکال گوناگون امریست که همه روز، در همه نقاط جهان جریان دارد، اما یک تفاوت اساسی بین ستم رایج بر زنان با سایر اشکال ستم جاری وجود دارد و آن پایمال شدن حقوق آنها توسط همان طبقه و اشرار زحمتکش اجتماعی است، که آنها نیز بدان تعلق دارند و باید مشترکاً و با هم به مبارزه برخیزند.

زحمتکشان و طبقه کارگر، که اکثریت جامعه بشری را تشکیل می دهد، با نیروی کار خود زندگی می کند و در مقابل سرمایه داران قرار دارند، چرا که سرمایه داران با نیروی کار آنها زندگی می کنند. بنابراین می توان جامعه ای را پی ریزی کرد که در آن سرمایه داران وجود نداشته باشند و انسان ها مشترکاً در مورد تقسیم سود حاصل از کار خود تصمیم بگیرند. این یک پیکار مشترک و طبقاتی است که زنان و مردان در آن سهیمند. اما در مورد زنان، پایمال کنندگان حقوق اجتماعی آنها، همزمان با مبارزه با نظام سرمایه داری، همان پدران، برادران، شوهران، پسران و دوستان و همکاران آنها باشند. امر آزادی زنان به این مفهوم نیست که آنها می توانند و یا باید در جامعه ای بدون مردان زندگی کنند، بلکه زنان برای رهائی شان از ستم، در عین حضور در جنبش عام اجتماعی، نیازمند جنبش مستقلی برای برابری حقوق اجتماعی با مردان نیز هستند، تا بتوانند بیش از پیش در جنبش عمومی علیه سرمایه داری حضور یابند. بدین ترتیب ایجاد جامعه بی طبقه و امر رهائی بشریت از اختلاف طبقاتی، بدون رهائی زنان از ستمی که بر آنها اعمال می شود ممکن نیست. زمانی که قدرت و امکانات موجود در یک جامعه، به یک نسبت بین زنان و مردان تقسیم شود، می توان گفت که جنبش آزادی زنان به هدف خویش دست یافته است.

پیام تلویزیونی خاتمی

حجت اسلام محمد خاتمی، در آستانه معرفی کابینه خویش به مجلس، در یک پیام تلویزیونی خطاب به مردم ایران، تکرار کرد، که خود را متعهد به برنامه ها و اندیشه هائی می داند که در جریان تبلیغات انتخاباتی وعده آنها را به مردم داده است. او تکرار کرد، که عدالت اجتماعی توأم با توسعه، دفاع از استقلال کشور و توسعه سیاسی، فرهنگی و هنری در جامعه از اهداف مهم اوست. خاتمی تاکید کرد، که برای پیشبرد برنامه هایش همچنان نیازمند راهنمایی ها و حمایت های مردم است و از آنها خواست که نظرات و دیدگاه های خود را همچنان در اختیار وی بگذارند. او تاکید کرد که در یک ماهه پس از انتخابات سرگرم مطالعه نظرات و پیشنهادات بوده است، تا برنامه دولت خویش را تنظیم کند. خاتمی از اینکه در ایسن دوران، برخلاف دوران تبلیغات انتخاباتی نتوانسته است در میان مردم باشد، از مردم پوزش طلبید و ضمن تاکید بر چند سفر به مناطق زلزله زده (تلویزیون جمهوری اسلامی هیچیک از این سفرها را پخش نکرده است!) و ملاقات و دیدار با مردم مصیبت زده، گفت که باز هم به میان مردم باز خواهد گشت.

نقش جدید توکلی در جمهوری اسلامی

احمد توکلی، از وابستگان و کارگزاران جناح راست و ارتجاعی حکومت، که اخیرا از تحصیلات چند ساله در انگلستان، به ایران بازگشته، در نخستین فعالیت سیاسی آشکار خود، مصاحبه ای با روزنامه "کار و کارگر" انجام داد. او که بعنوان مکتبر قانون کار، ضد کارگری در جمهوری اسلامی شناخته شده است، در این مصاحبه مدعی شد، که انتخابات اخیر ریاست جمهوری، رای "نه" مردم به کابینه و عملکرد دولت رفسنجانی بود! این در حالی است که همگان می دانند عملکرد دولت رفسنجانی در اتحاد و ائتلاف یا موفقه اسلامی و روحانیت مبارز و بر اساس برنامه "تعدیل اقتصادی" صندوق بین المللی پول قابل بررسی است. این اظهارات احمد توکلی، در حالیکه تلاشی در جهت مخدوش کردن خواست مردم در انتخابات اخیر، مبنی بر آزادی و عدالت و مبارزه با استقلال فروشان و زودبندچی ها با انگلستان ارزیابی شده، در عین حال به شناخت دیگری از سیاست و تاکتیک جدید طرد شدگان اخیر انتخابات نیز کمک می کند. ارزیابی محافل سیاسی ایران آنست که احمد توکلی به نمایندگی از جناح خویش تلاش می کند تا اتحاد انتخاباتی طیف چپ مذهبی و کارگزاران را به سود بازندگان انتخابات تخریب کند.

قیام افغان ها علیه طالبان

گزارش هائی که از نقاط مختلف افغانستان می رسد، حکایت از قیام مردم در شهرهای مختلف این کشور، علیه طالبان دارد. نخستین قیام مردمی علیه طالبان در شهر مزار شریف، در شمال افغانستان روی داد، که بدنبال آن حکومت چند هفته این دارودسته وابسته به پاکستان و عربستان سعودی در مزار شریف برچیده شد. در جریان شکست طالبان در مزار شریف، صدها میلیشیای پاکستانی و بنگالدشی، همراه با کارشناسان سازمان امنیت و ارتش پاکستان و همچنین مقامات حکومت محلی و مقامات حکومت مرکزی طالبان که به مزار شریف رفته بودند به اسارت گرفته شده اند. آخرین گزارش ها حکایت از شورش مردم در شهرهای کوچک اطراف کابل، علیه طالبان دارد. در این شورش ها، شهر "جالیکار" تاکنون آزاد شده و پایگاه هوائی مهم "بگرام" نیز از طالبان پس گرفته شده است. قیام مردم افغانستان علیه طالبان و شکست هائی که بدان وارد آمده، روی دیگر همان رای اخیر مردم ایران برای طرد کسانانی است که در جمهوری اسلامی خواب حکومت طالبان را برای ایران می دیدند. پس از سقوط شهر مزارشریف بدست طالبان، محمد جواد لاریجانی سرمقاله ای در تایید سرمقاله اش پس از سقوط شهر کابل بدست طالبان، در روزنامه "رسالت" ۷ خرداد ۹۷ منتشر ساخت، که مرور نکات اساسی آن چنین است:

«...گروه طالبان به دست آورد نهائی خود نزدیک می شود: تسلط بر سراسر افغانستان و حذف گروه های رقیب... طالبان این توفیق را... با خشونت نسبتا جدی و از همه مهمتر به نام اسلام به دست آورده اند که خود در شکل گیری ساختار آینده این کشور نقش مهمی می تواند بازی کند... این سیطره، نظم و ثبات نسبی در این کشور به وجود می آورد و این امر برای مردم مظلوم افغانستان از هر چیز دیگر لازم تر است. دولت ایران نباید مذاکرات خود را با گروه طالبان توسعه داده و این مذاکرات می تواند ضمن تمهید شناسائی دولت جدید در کابل، مقدمه ای برای آغاز فصل جدیدی در روابط دو جانبه همکاری های منطقه ای بین دو کشور همسایه باشد»

اجلاس احزاب کمونیست، چپ و مترقی در اسپانیا
و در مقابل اجلاس سران "ناتو"

گرایش به "چپ" در جهان

در آستانه برگزاری اجلاس اخیر سران "ناتو" در شهر مادرید اسپانیا، رهبران احزاب مترقی، چپ، کمونیست و طرفدار محیط زیست اروپا، به دعوت حزب کمونیست و چپ متحد اسپانیا گرد آمده و به تبادل نظر پرداختند. در این گردهمائی مسائل مربوط به گسترش ناتو به سمت شرق اروپا، وحدت پولی و مالی اروپائی، سرنوشت پیمان ماستریش و اوضاع اروپا پس از تشکیل کابینه چپ در فرانسه و چشم انداز اتحاد سوسیالیست ها و کمونیست های اروپائی مورد بررسی قرار گرفت. شرکت کنندگان در این گردهمائی گسترش ناتو به شرق اروپا، گسترش ناامنی و ایجاد مرزهای جدید در اروپا را محکوم کرده آن را خطری برای آینده بشری ارزیابی کردند. آنها همچنین بر ضرورت سازماندهی مقاومت مردمی، انحلال ناتو و ایجاد یک ساختار امنیت غیر نظامی برای سراسر اروپا و جهان را مورد تاکید قرار دادند. به نظر شرکت کنندگان در این گردهمائی، سرریزها در اروپا چرخش یافته و خلق ها از این پس مهر و نشان خود را بر سیر حوادث خواهند زد و به همین دلیل گسترش همکاری میان نیروهای مترقی، کمونیست، سوسیالیست و طرفداران محیط زیست به منظور مقابله با برنامه های نتولیرال و در پیش گرفتن سیاست هائی مطابق خواست مردم، از اهمیتی جدی برخوردار است. همزمان با این گردهمائی، در شهر مادرید اسپانیا تظاهرات بزرگی در اعتراض به برگزاری اجلاس ناتو برگزار گردید که مورد پشتیبانی رهبران احزاب مترقی اروپائی قرار گرفت.

امریکا، کره جنوبی و اسرائیل علیه فستیوال جهانی جوانان!

چهاردهمین فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان دمکرات با شرکت ۵ هزار نماینده از ۱۱۲ کشور جهان، از ۲۸ ژوئیه تا ۵ اوت ۹۷ در "هاوانا" پایتخت کوبا برگزار می شود. تاکنون ایالات متحده امریکا به بیش از ۷۰۰ نفر از جوانان و دانشجویان این کشور اجازه شرکت در این فستیوال را نداده است. پی تصمیم امریکا، دولت کره جنوبی نیز تصمیمی مشابه اتخاذ کرده است. دولت اسرائیل نیز به جوانان سوری مستقر در مناطق تحت اشغال بلندی های جولان اجازه شرکت در این فستیوال را نداده است. فدراسیون جهانی جوانان دمکرات که مقر آن در بخارست، پایتخت رومانی است، طی اعلامیه ای تصمیم دولت های امریکا، کره جنوبی و اسرائیل را محکوم کرد. جنبش جوانان و دانشجویان دمکرات با برگزاری جشن شکست فاشیسم هیتلری و آلمان نازی، در فستیوال پراگ، در سال ۱۹۴۷ آغاز به کار کرد.

Rahe Tude No. 62

August 1997

Postfach 45

54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان ۱ دلار آمریکا

از فاکس و تلفن شماره ۰۴۵-۳۲۰۲۱۲۳-۴۹ (آلمان)
می توانید برای تماس سریع با "راه توده" و ارسال
اخبار و گزارش های خود استفاده کنید.